کار

KAR - No. 278 Wednesday 17. APR. 2002

چهارشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۱ - ۱۷ آوریل ۲۰۰۲ - دورهٔ سوم - شماره ۲۷۸

فاجعه در شهرها و دهکده‌های فلسطین

● بر سر مساله فلسطین برخورد دو جناح جمهوری اسلامی به خیابان کشیده شد

● نمایندگان اصلاح‌طلبان حکومتی در برابر سفارت فلسطین

● احمد زیدآبادی: جز رجزخوانی کمترین کمکی به فلسطینی‌ها نمی‌کنید

در فاصله دو هفته سربازان اسرائیل در شهرها و دهکده‌های فلسطین فاجعه‌ای آفریده‌اند که باورکردنی نیست اما اندک تصاویر و گزارش‌هایی که از تیغ سانسور گذشته و در رسانه‌ها بازتاب یافته‌اند، نشان می‌دهند آنچه درباره کشتار جمعی مردم بی‌دفاع، زنان، کودکان و جوانان فلسطینی گفته می‌شود، حقیقت دارد. در جنین اردوگاه آوارگان فلسطینی، صدها نفر که در محاصره تانک‌ها، زرهپوش‌ها و سربازان مسلح اسرائیل بودند به دستور آریل شارون قتل‌عام شدند.

سربازان برای جلوگیری از بازتاب این فاجعه ضدبشری مرده‌ها و زنده‌هایی را که شاهد جنایات آنان بودند، دسته جمعی زنده به گور کردند و اردوگاه را با بولدوزر، شلیک توپ و موشک با خاک یکسان ساختند. بنابه اظهارات امدادگران صلیب سرخ جهانی، ارتش اسرائیل تا زمانی که سرگرم کندن گودال، خاک کردن کشته‌شدگان و از بین بردن آثار قتل‌عام فلسطینیان بودند به

ادامه در صفحه ۲



بیانیه ۵۷ حزب سیاسی در محکومیت تجاوزات دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین

زنده باد آرمان خلق فلسطین

دو خلق دو کشور

در صفحه ۲

اعلامیه مشترک ۴ سازمان سیاسی:

کشتار مردم فلسطین را محکوم می‌کنیم!

در صفحه ۱۲

آمریکا دست شارون را در کشتار فلسطینی‌ها باز گذاشته است

آنچه در فلسطین اشغالی می‌گذرد، مایه ننگ بخشی از جهان است که خود را متمدن می‌نامد نیروهای مسلح اسرائیل در هفته‌های اخیر صدها فلسطینی را به قتل رسانده‌اند برخی شاهدان عینی می‌گویند در اردوگاه جنین، سربازان اسرائیلی گوری دسته جمعی کنده و اجساد قربانیان خود را در آن گور افکنده‌اند. شبکه‌های تلویزیونی، تقریباً هر روز، صحنه‌هایی تکان‌دهنده از جنایات ارتش اسرائیل در شهرهای کرانه غربی رود اردن پخش می‌کنند. در یک مورد، اشغالگران با شلیک به داخل یک مغازه، صاحبان این دکان کوچک را که یک زن بیش از شصت ساله و پسر او بودند، کشتند. در موردی دیگر، نیروهای اسرائیلی به مدت چندین روز به امدادگران حتی اجازه کمک رساندن به مجروحان و جمع آوری اجساد کشتگان ندادند. تقریباً هر روز، هلی‌کوپترها و هواپیماهای اسرائیلی مناطق مسکونی شهرهای فلسطینی را با باران موشک و بمب می‌کوبند. در مقابل این همه ددمنشی، اکثر دولتها و رسانه‌های غربی در بهترین حالت، زبان به محکومیت «خشونت از هر دو سو» می‌گشایند و هرگونه انتقاد از جنایات دولت شارون را با بیان «احساس تفاهم» با آنچه شارون مبارزه با تروریسم می‌نامد، همراه می‌کنند.

دولت آمریکا به عنوان مهم‌ترین حامی اسرائیل، دست آریل شارون راکه سابقه جنایات جنگی او به قتل عام صبرا و شتیلا در ۲۰ سال پیش می‌رسد، در کشتار فلسطینیان باز گذاشته است. در همان ساعاتی که نیروهای اسرائیلی، غیرنظامیان بی‌دفاع را به رگبار بسته و یاسر عرفات، نماینده منتخب مردم فلسطین را در زیرزمینی در رام الله حبس کرده بودند (حبسی که هنوز ادامه دارد)، جرج بوش رئیس جمهور آمریکا در برابر دوربین تلویزیون، عرفات را به باد دشنام گرفت و بدین گونه، جانبداری خود از آریل شارون را به رخ بینندگان کشید. انتقادهای مقامات آمریکایی از تهاجم اسرائیل به شهرهای فلسطینی، در حد گفته‌های پوچی که هیچ اقدام عملی پشتوانه آن نیست، باقی‌مانده است. شارون به خوبی می‌داند که واشنگتن، مخالفتی جدی با قتل عام فلسطینی‌ها ندارد، و همین آگاهی، او را جری‌تر کرده است. تنها ابرقدرت باقی‌مانده، دولتی که در روابط با سایر متحدانش، تحمل هیچ نظر مخالفی را ندارد، آمریکایی که برای دیکته کردن اراده‌اش به جهانیان، از هر وسیله‌ای بهره می‌گیرد، مدعی است که با اشغال شهرهای فلسطینی از سوی ارتش اسرائیل موافق نیست، اما دولت یک کشور کوچک با پنج میلیون نفر جمعیت، اسرائیلی که یک روز نیز بدون کمک‌های میلیاردی ایالات متحده قادر به ادامه حیات نیست، ظاهراً در برابر اراده کاخ سفید می‌ایستد و اعلام می‌کند به خواست آمریکا وقعی نخواهد نهاد این انتظار از جهانیان که چنین خیمه شب بازی مسخره‌ای را باور کنند، ابله شمردن مردم دنیا و بزرگترین توهین به آنان است.

درست است که جرج بوش برای حمله به عراق و همدست‌کردن یا

ادامه در صفحه ۷

پیام کنگره هفتم به آقای یاسر عرفات رئیس دولت فلسطین

در صفحه ۴

اعتصاب غذای کارگران ایران‌خودرو

کارگران کارخانه ایران‌خودرو در اعتراض به تصمیم مدیریت این شرکت دست به اعتصاب غذا زدند. این اعتصاب غذا در اعتراض به تصمیم اخیر مدیریت این شرکت مبنی بر تبدیل روزهای جمعه هر هفته به روز کار اجباری صورت گرفته است.

این تصمیم در حالی اتخاذ شده است که پیش از این نیز ساعت‌های کار روزانه به شدت زیاد بوده و تا تصمیم تازه مدیریت شرکت، شرایط طاقت‌فرسایی برای کارگران بوجود می‌آید. بگفته یکی از کارگران مدیریت شرکت اعلام کرده است چنانچه کارگران بخواهند در این شرکت کار کنند باید جمعه نیز سر کار حاضر شوند.

ایران‌خودرو بزرگترین تولیدکننده خودرو در ایران است. این شرکت در نظر دارد تولید خودروی سواری را در سال ۸۱، ۵۰ درصد افزایش دهد و به سقف ۳۴۵ هزار دستگاه در سال برساند. اما این شرکت بگفته مدیر عامل آن با مشکل نیروی انسانی روبرو است و برای جبران این مشکل روز جمعه را نیز بعنوان روز کار اعلام کرده است.

علیرضا رجایی: گسترش جریان‌های مستقل عمر اصلاحات را افزایش می‌دهد

به میزانی که تشکل‌ها و جریان‌های مستقل گسترش پیدا کنند، جریان اصلاحات و روند دموکراسی عمر بیشتری می‌یابد و محدودکردن تلاش اصلاح‌طلبانه در نیروهای داخل سیستم سیاسی آن را با بن‌بستهایی بیشتر از امروز مواجه می‌کند.

علیرضا رجایی، روزنامه‌نگار و عضو هیات مدیره انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران در گفت‌وگو با ایسنا افزود: مهمترین تلاشی که در حال حاضر جریان اصلاحات می‌تواند انجام بدهد، همانند دوره قبل از دوم خرداد بوجود آوردن زمینه برای ایجاد تشکلهای مستقل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در دل جامعه مدنی است.

وی گفت: تجربه این سالها ثابت کرده است که جریان اصلاحات در ایران فوق‌العاده به آرامی پیش می‌رود، زیرا موازنه قوا در ایران ایستا شده و به راحتی این موازنه قوا از مرحله کنونی عبور نخواهد کرد و به نحوی دگرگون نخواهد شد که در نهایت اصلاحات در جاده آسفالت قرار بگیرد.

رجایی با اشاره به اینکه جریان‌های اصلاح طلبی طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی و سیاسی هستند، گفت: این جریانها از متن نظام سیاسی شروع می‌شوند و حتی برخی از آنها در

ادامه در صفحه ۲

تحصن دانشجویان معماری دانشگاه آزاد تبریز

گروهی از دانشجویان رشته معماری دانشگاه آزاد تبریز در مقابل ساختمان مرکزی این واحد دانشگاهی تحصن کردند.

دانشجویان معترض تامین فضای آموزشی مستقل توجه مسئولان دانشگاه به حقوق اساسی دانشجویان را از جمله خواسته‌های خود بیان کردند.

هفتمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برگزار شد

- ● اطلاعیه دبیرخانه شورای مرکزی
- ● گزارش کنگرهٔ
- ● اسناد ضمیمه گزارش کنگره
- ● قرارهای مصوب کنگره
- ● پیام برخی احزاب سیاسی به هفتمین کنگره سازمان

در صفحات ۳ و ۴ و ۵ و ۱۲

اعلامیه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

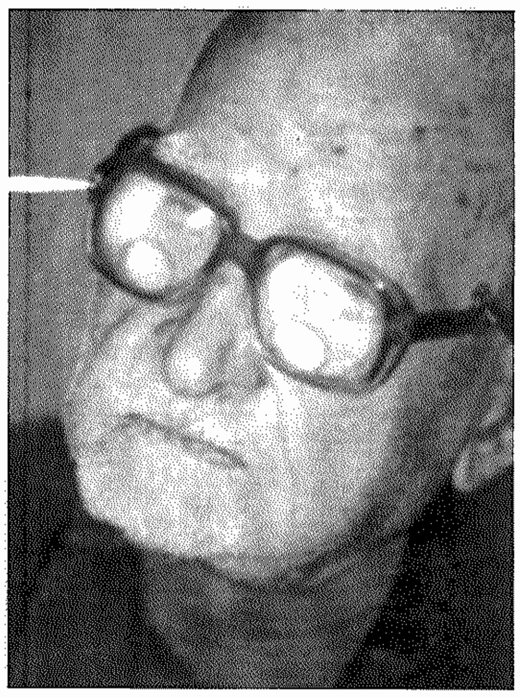
به مناسبت درگذشت دکتر یدالله سحابی

دکتر یدالله سحابی درگذشت

با کمال تاسف اطلاع یافتیم امروز، جمعه ۲۳ فروردین، دکتر یدالله سحابی، که به علت خونریزی مغزی مدتی در اغماء به سر می‌برد، درگذشت.

دکتر سحابی یکی از چهره های شناخته شده در سیاست نیم قرن اخیر

ادامه در صفحه ۲



در این شماره

بیانیه ۵۷ حزب سیاسی در محکومیت تجاوزات دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین

دو خلق، دو کشور

ما امضاءکنندگان این بیانیه ضمن محکوم کردن تجاوزات بیرحمانه دولت اسرائیل علیه مردم تحت ستم فلسطین، اعلام می‌داریم که این جنایات مشخصه سیاستی است مبتنی بر کشتار جمعی و تحقیر خلق فلسطین. ما مصرانه رعایت موارد زیر را خواهانیم:

۱ـ توقف بلادرنگ هرگونه عملیات نظامی

۲ـ قطع فوری حکومت نظامی تا به مردم بی‌دفاع فلسطین فرصت دهد زندگی عادی خود را آغاز کنند.

۳ـ توقف بلادرنگ موج دستگیری‌های دسته جمعی، آدم‌دزدی‌های هر روز و قطع عاجل کشتار دستگیرشدگان

۴ـ عقب‌نشینی فوری و نهایی ارتش اسرائیل و تیم‌های آدم‌کش آن از سرزمین‌هایی که ظالمانه و زورمدارانه به اشغال درآمده‌اند.

۵ـ احترام و رعایت مصوبات سازمان ملل متحد

۶ـ آغاز مذاکرات بین طرفین. هرگونه میانجیگیری بین‌المللی می‌تواند قابل اتکاء و مورد حمایت وسیع قرار گیرد به شرط آنکه فعالیت میانجیگرانه خود را بر پایه به رسمیت شناختن حقوق و موجودیت +++ طرفین استوار سازد.

۱ـ حزب کمونیست لبنان
۲ـ حزب کمونیست اسرائیل
۳ـ حزب کمونیست سوریه
۴ـ حزب کمونیست عراق
۵ـ جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین
۶ـ جبهه خلق برای آزادی فلسطین
۷ـ سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۸ـ حزب توده ایران
۹ـ حزب کمونیست اردن
۱۰ـ حزب کمونیست ویتنام
۱۱ـ حزب کمونیست هندوستان
۱۲ـ حزب کمونیست ترکیه
۱۳ـ حزب کمونیست +++مارکسیت هندوستان
۱۴ـ حزب دمکراسی و سوسیالیسم الجزایر
۱۵ـ حزب کمونیست کوبا
۱۶ـ اتحاد ملی انقلابی گواتمالا
۱۷ـ حزب کمونیست کلمبیا
۱۸ـ حزب کمونیست دانمارک
۱۹ـ کنگره ملی کردستان
۲۰ـ آکل قبرستان
۲۱ـ سیناس‌پیس‌موس +++ یونان SYNASPISMOS
۲۲ـ حزب کمونیست بریتانیا
۲۳ـ حزب چپ نروژ
۲۴ـ حزب بعث سوریه
۲۴ـ بلوک داسکودرا ـ پرتقال BLOCO de ESQUERDA
۲۶ـ ائتلاف سرخ ـ سبز دانمارک
۲۷ـ حزب کمونیست جزیره ماریتیوس MAURITIUS
۲۸ـ جبهه دمکراتیک ملی فیلیپین
۲۹ـ جبهه آریایان ـ فلیپین
۳۰ـ حزب کمونیست خلق‌های اسپانیا
۳۱ـ جنبش پنجمین جمهوری ونزوئلا
۳۲ـ حزب ترقی و سوسیالیسم ـ مراکش
۳۳ـ حزب کمونیست اسپانیا
۳۴ـ حزب کمونیست کاتالونیا ـ اسپانیا
۳۵ـ اتحادیه بربرهای الجزایر
۳۶ـ حزب کار سوئیس
۳۷ـ حزب کمونیست یونان
۳۸ـ حزب کمونیست شیلی
۳۹ـ حزب کمونیست اطریش
۴۰ـ حزب کمونیست ونزوئلا
۴۱ـ حزب کمونیست بلژیک
۴۲ـ حزب کمونیست بیل روسیا
۴۳ـ حزب زحمتکشان ایرلند
۴۴ـ حزب کمونیست برزیل
۴۵ـ اتحادیه میهنی کردستان ـ عراق
۴۶ـ حزب کار بلژیک
۴۷ـ حزب کمونیست فدراسیون روسیه
۴۸ـ حزب کمونیست فرانسه
۴۹ـ حزب دمکراتیک سوسیالیست استرالیا
۵۰ـ حزب سوسیالیست لبوریست بریتانیا
۵۱ـ حزب کمونیست پرتقال
۵۲ـ حزب کمونیست بوئمیا و مولداویا
۵۳ـ حزب بازسازی کمونیستی جمهوری سان مارینو
۵۴ـ حزب کمونیست کردستان ـ ترکیه
۵۵ـ ایزکوئردا یونیدا ـ اسپانیا IZQUIERDA UNIDA DE ESPANA
۵۶ـ حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان
۵۷ـ FARC-EP ـ کلمبیا

به مناسبت درگذشت دکتر یدالله سحابی

ادامه از صفحه ۱

کشورمان، به عنوان سیاستمداری ملی - مذهبی، بود. او از همراهان دکتر مصدق در جنبش ملی کردن نفت و از زمره بنیانگذاران جبهه ملی بود. بعد ها نیز به اتفاق مهندس بازرگان نهضت آزادی ایران را بنیان گذارد. پس از انقلاب در دولت موقت سمت وزارت و در شورای انقلاب عضویت داشت و از سوی مردم تهران به نمایندگی در نخستین دوره مجلس شورا برگزیده شد. پس از سقوط دولت موقت از قدرت کنار کشید و طریق معارضه مسالمت آمیز با جمهوری اسلامی را پیش گرفت. در جریان دستگیری ملی - مذهبی‌ها در سال گذشته، علیرغم کهولت و سن بسیار، از مخالفت با این دستگیری‌ها بازنماند و با انواع روشهای مسالمت جویانه، که روش همیشگی او چه در زمان شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی بود، برای آزادی دستگیرشدگان کوشید.

مواضع ملی و آزادیخواهانه دکتر سحابی، انتقاد او از بنیادگرایی دینی مبتنی بر تفسیری منعطف از دین و اسلام، و مسالمت‌جویی استوار او خطوط اصلی چهره سیاسی او را ترسیم می‌کنند.

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درگذشت دکتر یدالله سحابی را به آقای عزت الله سحابی و دیگر اعضای خانواده او و به عموم آزادیخواهان صمیمانه تسلیت می‌گوید.

مراسم بزرگداشت دکتر سحابی روز یکشنبه ۲۵ فروردین در دانشگاه تهران برگزار خواهد شد. هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) عموم را به شرکت گسترده در این مراسم فرامی‌خواند.

فاجعه در شهرها و دهکده‌های فلسطین

ادامه از صفحه ۱

آمبولانس‌ها، خبرنگاران و امدادگران اجازه نداد وارد چنین شوند. در رام‌الله محاصره‌شدگان در مقر یاسر عرفات از دو هفته پیش گرسنه، تشنه، بی‌خواب در انتظار خاموش شدن صدای توپ‌ها و برچیدن دیوارهای بازدارنده‌ای هستند که ارتش اسرائیل با تانک‌ها ایجاد کرده است. به گزارش خبرنگار رادیو صدای فلسطین ۳۰۰ نفر همراه با عرفات در ستاد ریاست جمهوری در محاصره هستند. طبق این گزارش روز به روز پایداری محاصره‌شدگان در مقر عرفات به علت کم‌آبی، ازدحام و تراکم زباله دشوارتر می‌شود و سربازان اسرائیلی که در ده متری ستاد مستقر هستند حتی به آنان اجازه نمی‌دهند زباله‌ها را بیرون بریزند. اظهارات کالین پاول‌بعد از ملاقات با آریل شارون بر آن دلالت دارد که نیروهای اسرائیل به این زودی‌ها از مناطق اشغالی خارج نخواهد شد.

هنگامی که کالین پاول در اورشلیم سرگرم گفتگو با آریل شارون بود، کمال خرازی وزیر خارجه جمهوری اسلامی وارد بیروت شد. خرازی پس از ملاقات با مقامات لبنان با شیخ حسن نصرالله رهبر حزب الله لبنان دیدار و گفتگو کرد. خرازی در بیروت از حزب الله و حماس خواست در واکنش به رویدادهای فلسطین خویشتن‌داری کنند و بهانه‌ای برای تهاجم اسرائیل به لبنان ایجاد نکنند.

چالش دو جناح حکومتی در قبال مساله فلسطین

رهبران جمهوری اسلامی بعد از دو هفته هنوز نمی‌دانند در قبال تهاجم اسرائیل به شهرها و دهکده‌های فلسطینی چه باید بکنند. خامنه‌ای و خاتمی رهبران دو جناح هیچ کدام تاکنون نتوانسته‌اند، ابتکار عمل را به دست بگیرند، درک خود را به سیاست عمومی حکومت تبدیل سازند و حداقل در قبال مساله فلسطین از بروز تنش و اختلاف جناح‌ها جلوگیری کنند. خامنه‌ای هرگونه مذاکره با اسرائیل را رد می‌کند و آن را بی‌حاصل می‌داند. به پیروی از خامنه‌ای صدا و سیما، نمایندگان محافظه کار، روزنامه‌های کیهان، رسالت و جمهوری اسلامی به همان اندازه که علیه آریل شارون ناسزا می‌گویند به یاسر عرفات و دولت خودگردان فلسطین دشنام می‌دهند و عرفات را «بازیگر نمایش مسخره» و مانع انتفاضه می‌خوانند. برعکس محافظه کاران، اصلاح‌طلبان حکومتی آشکارا به پشتیبانی از یاسر عرفات برخاسته‌اند، او را نماد مقاومت مردم فلسطین توصیف می‌کنند و تهاجم اسرائیل به خاک فلسطین را فرصت مناسبی یافته‌اند برای نشان دادن تفاوت و تمایز خود با محافظه کاران در عرصه سیاست خارجی.

در چند روز گذشته نویسندگان روزنامه‌های بنیان و نوروز و شماری از نمایندگان مجلس تلاش کرده‌اند این تفاوت و تمایز را به مردم نشان دهند و چنان سرگرم این وظیفه بودند که موضوعات داخلی در سایه آن قرار گرفتند و موقتا از گردونه خارج شدند. چالش میان دو جناح بر سر مساله فلسطین و سیاست خارجی هفته گذشته چنان اوج گرفت که اختلافات از درون مجلس و مطبوعات به خیابان‌ها کشیده شد.

راه‌پیمایی و اجتماع نمایندگان دو جناح در برابر سفارت فلسطین

اصلاح‌طلبان حکومتی بعد از سخنرانی خامنه‌ای و اظهارات وی درباره بی‌حاصل بودن مذاکره، تصمیم گرفتند با برپایی تظاهرات و صدور قطعنامه، بنابه گفته خودشان فرصت‌هایی را که از دست داده‌اند جبران کنند و نشان دهند از اقدامات عرفات پشتیبانی می‌کنند و مخالفتی با مذاکره ندارند. تظاهرات نمایندگان روز سه شنبه ۲۰ فروردین ساعت ۱۱/۴۵ دقیقه پس از پایان سخنرانی صلاح زواوی سفیر فلسطین در تهران از مقابل مجلس شروع شد و در فاصله نیم ساعت نمایندگان خود را به سفارت فلسطین در خیابان مصدق رساندند. محافظه کاران برای خنثی کردن اقدام نمایندگان اصلاح‌طلب تلاش کردند در طول راه‌پیمایی با برافراشتن پلاکارد، نشان دادن روزنامه کیهان، دادن شعار مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل سیمای دیگری به تظاهرات بدهند. صدا و سیما با فیلم‌برداری از این صحنه‌ها، ضبط صدای آنان که شعار مرگ بر آمریکا می‌دادند و پخش همین صحنه‌ها سناریوی محافظه کاران را تکمیل کرد و تظاهراتی که قرار بود بیانگر تفاوت و تمایز اصلاح‌طلبان حکومتی با محافظه کاران باشد، در تصاویر صدا و سیما دگرگون گردید و با برخورد سرد مردم روبرو شد. واکنش برخی نمایندگان اصلاح‌طلب در مجلس نشان داد که صدا و سیما به هدف خود رسیده است. یک روز بعد از تظاهرات احمد شیرزاد نماینده اصلاح‌طلب اصفهان در مجلس گفت: ما نمی‌دانیم با این صدا و سیما چه کنیم؟ آنچه در صدا و سیما پخش شد چیزی نبود که مجلس نظر داشت، نوع شعارها، پلاکاردها بادقت مشخص شد ولی صدا و سیما کاری کرد که رنگ دیگر به راه‌پیمایی داده شود. در پاسخ به اعتراض احمد شیرزاد نماینده اصفهان، قربانی از جناح محافظه کار گفت: صدا و سیما زیر نظر رهبری است. نمی‌شود صدا و سیما هر شعار را به هر شکلی که بیان می‌شود، پخش کند.

رسالت: حمایت از عرفات، چراغ سبز به آمریکا

روزنامه رسالت برگزاری تظاهرات مستقل توسط کمیسیون دوم خرداد و حمایت نمایندگان از عرفات را چراغ سبز به آمریکا خواند و دو روز بعد از تظاهرات نوشت: در ورای «خط تمایز» می‌توان چراغ سبزی را هم به آمریکا مشاهده کرد. روزنامه کیهان پشتیبانی از عرفات را نزدیکی به آمریکا و اسرائیل می‌داند و معتقد است محاصره مقر وی «بازی» است و عرفات فقط با شهید شدن می‌تواند ثابت کند رفتار وی ترفندی علیه فلسطین نیست. کیهان روز ۱۷ فروردین نوشت:

همانگونه که به وضوح دیده می‌شود، یاسر عرفات رئیس تشکیلات خودگردان، دقیقا مانند گذشته در اردوگاه آمریکا و اسرائیل قرار دارد و همراه با دشمنان تابلودار اسلامی خواستار مقابله با انتفاضه و سرکوب جهاد اسلامی، حماس، حزب الله، الاقصی است. حمایت بی‌قید و شرط یاسر عرفات از پیشنهاد بوش و اعلام آمادگی وی برای همکاری با آمریکا و اسرائیل تردیدی باقی نمی‌گذارد مخالفت‌های اخیر اسرائیل با یاسر عرفات و حتی حمله به برخی ازمراکز تشکیلات حکومت خودگردان، فقط یک بازی سیاسی و توطئه شیطانی است که به منظور تطهیر سوابق سازشکارانه عرفات و آماده کردن افکار عمومی مسلمانان فلسطین برای پذیرش رهبری او صورت گرفته و می‌گیرد... یاسر عرفات، تنها با ایستادگی و تن دادن به شهادت می‌تواند اثبات کند که هیاهو و جنجال این روزها ترفند و حیله نیست.

احمد زیدآبادی: رجزخوانی می‌کنید نه کمک

در گرماگرم چالش محافظه کاران و اصلاح‌طلبان حکومتی بر سر مسئله فلسطین و یاسر عرفات، مصاحبه زیدآبادی و اظهارات وی درباره عملیات انتحاری و راه حل مشکل خاورمیانه که نظراتی مغایر با هر دو جناح دارد واکنش تند حکومتی‌ها را برانگیخت. محسن آرمین از جناح اصلاح‌طلب حکومتی زیدآبادی را به همدلی با اسرائیل متهم ساخت و محافظه کاران خواستار برخورد قاطع قوه قضائیه با وی شدند.

زیدآبادی در پاسخ به محسن آرمین نایب رئیس مجلس در بند ۷ نوشته خود تاکید کرده که اختلاف نظر اساسی بر سر دو موضوع است: الف) عملیات انتحاری، ب) راه حل مساله فلسطین است. وی بعد از اشاره به موجه و اخلاقی بودن یا نبودن عملیات انتحاری نوشته است: چون بنده راه حل نظامی را برای حل بحران خاورمیانه به سود اسرائیل و به زیان فلسطینی‌ها می‌دانم، بنابراین عملیات انتحاری علیه هر هدفی را به ویژه در زمانی که مذاکرات بین دوطرف جریان دارد به حال فلسطینیان مفید نمی‌دانم. ب) همانطور که گفته شد، اینجانب راه حل مسئله فلسطین را نظامی نمی‌دانم و معتقدم که تشکیل کشور مستقل فلسطین در تمام کرانه باختری و نوار غزه با پایتختی بیت‌المقدس شرقی از راه سیاسی امکان‌پذیر است.

زیدآبادی در پایان نوشته خود که گویی آرمین و همه محافظه کاران را خطاب گرفته، نوشت: اگر اهل معرکه‌های خونین هستید، کسی چون من که ابزاری جز قلم ندارد مانع نشده است که خشم خود را بر سر او می‌کوبید. می‌توانید همین امروز تمام نیروهایتان را به اسرائیل گسیل کنید و خاک فلسطین را آزاد سازید، اما اگر مرد این کارها نیستید از چه رو فلسطینیان را به سمت آتش و خون فرا می‌خوانید و جز رجزخوانی کمترین کمکی به آنها نمی‌کنید.

رجزخوانی شامل رهبر جمهوری اسلامی هم است. بی‌دلیل نیست که پاسخ زیدآبادی به آرمین خشم نویسندگان روزنامه‌های محافظه کار ابرار را برانگیخته و آنان از قوه قضائیه خواسته‌اند با وی برخورد کند. ابرار در نوشته خود با اشاره به تعلق زیدآبادی به «جریان سوم» تاکید کرده است: اظهارات تخریبی که هدف ارائه تصویری مخدوش و متزلزل از حمایت افکار عمومی ایران از مساله فلسطین و وانمود ساختن دو دستگی و اختلاف نظر در میان مردم و مسئولان در مورد تحرکات و روش‌های انقلابی و استشهادی (انتحاری) مبارزان فلسطینی می‌باشد، باید با سازوکارهای قضایی و قانونی مواجه شود.

اطلاعیه دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هفتمین کنگره سازمان هفتمین کنگرهٔ سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در روزهای ۹ تا ۱۲ فروردین ماه سال جاری برگزار شد.

کنگرهٔ هفتم سازمان بررسی موضوعات زیر را در دستور کار خود داشت:

۱- عملکرد ارگانهای مرکزی سازمان پس از کنگرهٔ ششم،
۲- خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن،
۳- اساسنامه سازمان،
۴- انتخاب دستگاه رهبری. همچنین موضوع ((جهان پس از ۱۱ سپتامبر)) و رسیدگی به قرارهای مختلف در دستور کار کنگره قرار داشتند. کنگره به قرارها رسیدگی کرد و در روند بررسی‌های خود تصمیم به ضبط موضوع ((جهان پس از ۱۱ سپتامبر)) در خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن گرفت. موضوع خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن موضوع مرکزی کنگرهٔ هفتم بود. در این باره ۷ طرح سند به کنگره ارائه شده بودند و کنگره نیز اعظم وقت خود را مصروف رسیدگی به این موضوع کرد. کار تنظیم سند نهایی در کنگره به پایان نرسید، اما کنگره سند مبنا و اسنادی که ناظر برکار تکمیل سند مبنا خواهند بود، را تعیین کرد و کار تدوین و انتشار سند نهایی را به کمیسیونی به انتخاب خود سپرد. در پایان کار کنگره شورای مرکزی جدید سازمان انتخاب شد. مشارکت فعال گرایشهای مختلف درون سازمان و آحاد این گرایش‌ها در مباحثات کنگره، خاصه حول خط مشی سیاسی سازمان، یکی از وجوه بارز کنگرهٔ هفتم بود. همچنین حضور تعداد قابل توجهی از میهمانان، نمایندگان احزاب، سازمانها و شخصیتهای سیاسی و فرهنگی، نمایندگان مطبوعات و رسانه‌های همگانی در کنگرهٔ هفتم سازمان برجسته بود. مباحثهٔ باز و شفاف پیرامون جهات مختلف حیات سازمان و تلاش راسخ گرایشهای درون سازمان در این مباحثات، در عین صمیمیت و یکدلی میان حاملان این گرایشات، واقعیتی بود که توجه میهمانان کنگره را به خود جلب کرده بود. بسیاری از آنان در خطابشان به کنگره بر این نکته انگشت گذاشته و بر آن قدر نهادند. مباحث سیاسی و نظری جاری در کنگره از طریق شبکه اینترنت "مستقیما" پخش می‌شد و این به علاقمندان سازمان و حرکت آن امکان داد تا این مباحث را "مستقیما" دنبال کرده و نسبت به آن اظهار نظر کنند. گزارش کامل کنگره بزودی تهیه شده و انتشار خواهد یافت.

دبیرخانهٔ شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۵ فروردین ۱۳۸۱ ۴ آوریل ۲۰۰۲

گسترش جریان‌های مستقل

ادامه از صفحه ۱

خارج از کشور ادامه می‌یابند و در مجموع دارای نیروهای متنوعی هستند که همگی در مفهوم دموکراسی اشتراک نظر دارند. وی خاطرنشان کرد: منظور از دموکراسی تنها آزادی بیان و انتقاد نیست بلکه تجدید سازمان سیاسی - اجتماعی براساس رویه دموکراتیک مدنظر است و به نظر می‌رسد مشکل اصلاحات بیشتر در همین زمینه است در صورتی که اصلاحات با وجود مشکلات و درگیری‌های موجود، در حوزه بیان و انتقاد موفقیت داشته است و مطبوعات توانسته‌اند بسیاری از مسایل را وارد عرصه عمومی کنند. وی معتقد است:

اساسا نمی‌توان نسبت به حرکت برخی گروهها که ترجیح می‌دهند بیش از تاکید بر مسایل سیاسی، در حوزه مسایل اقتصادی تامل نمایند و اصلاحات را در حوزه عدالت اقتصادی و مواردی این چنینی دنبال کنند، ایراد گرفت ولی مشکل این است که حداقل کسانی که این نقطه عزیمت را دارند، توجهی به مسئله تجدید سازمان ندارند و لوازم آن مانند آزادی بیان، آزادی اعتقادات و آزادی مطبوعات و ... را مورد توجه قرار نمی‌دهند.

این جریان به نحوی از اصلاحات صحبت می‌کند که گویی می‌خواهد به سرعت از مفهوم دموکراسی عبور کند و چون به نظر می‌رسد از موضع اصلاح‌طلبان دوم خردادی هیچ‌گونه اصلاحاتی بدون تعمیم و بحث دموکراسی در ایران میسر نیست، بنابراین گروه دوم (معتقدین به اصلاحات با محوریت اقتصادی) با فرض وجود صداقت در آنها، عملا امکان انجام اصلاحات را نخواهد داشت. به اعتقاد رجایی، اصلاح طلبان تلاش کرده‌اند تا از ظرفیتهای قانونی که در اختیار دارند بهره‌مند شوند ولی باید توجه داشت که ابزار تفسیر قانون اساسی در ایران تحت اختیار جریان محافظه کار قرار دارد و دستگاه مجری و حافظ مسایل قانونی در این طیف قرار دارد، این دو عامل مانع آن شده است که جریان اصلاحات واقعا بتواند از ظرفیتهای دموکراتیک قانون اساسی استفاده کند و این امر به دلیل اهمال اصلاح‌طلبان نبوده است.

وی درباره موانع درونی اصلاحات گفت:

اگر منظور از موانع درونی ترکیب نیروهای اصلاح طلب است مسلما این ترکیب کاملا همگون نیست و نمی‌توان انتظار داشت این ترکیب ناهمگون در همه موارد اتحاد رویه داشته باشند، بنابراین اصلاح‌طلبان از این حیث دچار مشکلاتی هستند، اما این مسئله مشکل اساسی اصلاحات نیست زیرا نیروی اجتماعی و پشتوانه اصلاحات درایران فوق‌العاده وسیع است و این وسعت ممکن بود بسیاری از موانع را کنار بزنند. رجایی در پایان مشکل را عدم توجه به توان جریان اصلاحات برای تاثیرگذاری در ساخت سیاسی و اجتماعی ایران دانست و اظهار داشت: تا زمانی که ما در چارچوب اصلاحات قرار داریم باید بپذیریم که امکان تجدید سازمان دموکراسی به سرعت وجود ندارد و می‌توان گفت از این حیث اصلاحات دچار ضعف‌های ساختاری است که این مربوط به افراد یا جریانهای محدود و مشخص نیست.

گزارش هفتمین کنگرهٔ سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

کنگره ((یاد یاران یادباد))

هفتمین کنگرهٔ سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت در روزهای نهم تا دوازدهم فروردین سالجاری برگزار شد. این کنگره، که مطابق کارپایهٔ تشکیلاتی سازمان درست ۲ سال پس از کنگرهٔ ششم برگزار شد، بررسی موضوعات زیر را در دستور کار خود داشت:

۱- عملکرد ارگانهای مرکزی سازمان در فاصلهٔ دو کنگره ،

۲- خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن،

۳- اساسنامه،

۴- انتخاب شورای مرکزی.

این دستور از سوی شورای مرکزی منتخب کنگرهٔ ششم سازمان به کنگره پیشنهاد شده بود و علاوه بر این موضوعات ((جهان پس از ۱۱ سپتامبر)) و چند قرار را نیز شامل می‌شد. کنگره پیشنهادی برای تغییر دستور پیشنهادی نداشت، به قرارها رسیدگی کرد و در جریان بررسی‌ها تصمیم به ضبط موضوع ((جهان پس از ۱۱ سپتامبر)) در خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن گرفت.

در سطور زیر وجوه مختلف کنگره گزارش شده‌اند.

تدارک کنگره

کار تدارک مضمونی کنگره هفتم ۶ ماه پیش از برگزاری آن آغاز شد. شورای مرکزی ششم، و از سوی شورا هیأت رئیسه آن، عهده‌دار کار تدارک کنگره بودند. برای تدارک مضمونی کنگره اقدامات زیر بعمل آمده بودند:

* گزارش تمامی جلسات شورای مرکزی ششم مفصلاً" آماده شده و در اختیار تشکیلات قرار گرفته بود؛ همچنین دو گزارش میاندوره‌ای از فعالیت هیأت سیاسی‌اجرایی و سرانجام گزارش‌ارزیابی تفصیلی از عملکرد هیأت سیاسی‌اجرایی در دو سال گذشته تهیه و به تشکیلات ارائه شده بودند. این مجموعه بعلاوهٔ گزارش میاندوره‌ای و پایانی گروههای کار و کمیسیونهای دائمی و نیز گزارش از فرازهایی از عملکرد هیأت رئیسه شورا تدارکات موضوع نخست دستور، یعنی بررسی عملکرد ارگانهای مرکزی سازمان در فاصلهٔ دو کنگره را تشکیل می‌دادند.

* برای خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن این بار اقدامی جهت تهیه طرح سند ارگانی صورت نگرفت، بلکه هیأت رئیسه شورا مبتنی بر تصمیم شورا سازماندهی و هماهنگی تدوین اسناد توسط داوطلبان و بحث روی طرح‌ها از طریق کنفرانس‌های پیش کنگره را بعهده داشت. در ابتدا با مراجعه به نیروهای سازمان از عمومی کسانی، که می‌خواستند فرداً" و یا به اشتراک با همفکرانشان طرحی ارائه دهند، خواسته شد که تا زمان معین طرحهایشان را تهیه کنند. سپس این طرحها در کنفرانس‌های پیش‌کنگره به بحث و اظهارنظر گذاشته شدند. ماحصل این بحثها بازنویسی طرح‌های اولیه بود که در شکل نهایی‌شان به کنگره ارائه شدند.

* در ارتباط با اساسنامه کمیسیونی توسط شورا انتخاب شد. این کمیسیون نیز ابتدا طرحی مقدماتی را تهیه کرد، که پس از دوری از بحث و اظهار نظر پیرامون آن بازنویسی و بعنوان طرح نهایی کمیسیون به کنگره ارائه شد. علاوه بر این یک طرح آلترناتیو برای اساسنامه هم ارائه شده بود.

* برای تأمین آشنایی بیشتر نمایندگان کنگره با کاندیدای عضویت در ارگانهای مرکزی آتی نیز، شورای ششم کمیسیونی را برگزیده بود. وظیفهٔ این کمیسیون استخراج شمای مسئولیتهای ضرور در فعالیتهای آتی سازمان، تماس فعال با نیروهای سازمان جهت جلب کاندیداتوری آنان و تهیه اطلاعات همگون در بارهٔ کاندیداها و ارائه آن به کنگره بود.

* مضاف بر این قرارهای چندی از سوی ارگانهای مرکزی دورهٔ ششم به کنگره پیشنهاد شده بودند که موردی از آنها، یعنی قرار در مورد نشریهٔ کار، حاصل کار جستجوگرانهٔ قابل توجهی توسط این ارگانها بود. تدارک اجرایی کنگره نیز از شش ماه پیش از برگزاری آن آغاز شده بود. علاوه بر گروهی از اعضای سازمان، که به طور خاص این وظیفه را پیش می بردند، حجم بزرگی از انرژی و فعالیت گروه کار تشکیلات در شش ماهه آخر کار آن مصروف تدارک اجرایی کنگره شد.

میهمانان کنگره

همچون کنگره‌های پنجم و ششم، در کنگرهٔ هفتم سازمان نیز هیأت‌ها و نمایندگانی از سازمانها و احزاب سیاسی، ایرانی و خارجی، از رسانه‌های گروهی و مطبوعات، تعدادی از شخصیتها و صاحبنظران سیاسی یا فرهنگی کشورمان به عنوان میهمان حضور داشتند. در این نوبت تعدادی از فعالان سیاسی نیز در کنگره حضور داشتند. همچنین، به رسم تمام کنگره‌های سازمان، عده‌ای از کادرها و اعضای پیشین و نیز دوستداران سازمان میهمان کنگره بودند. هیأتها یا نمایندگان سازمانها و احزاب سیاسی و نیز رسانه‌های همگانی حاضر در کنگره عبارت بودند از:

جمهوریخواهان ملی ایران، حزب توده ایران، حزب دموکرات کردستان ایران، حزب دموکراتیک مردم ایران، حزب سوسیالیست دموکراتیک آلمان، حزب کمونیست عراق، رادیو آزادی، نشریه شهروند و نشریه نگرش.

حزب ملت ایران، سازمان آزادیبخش فلسطین، مجامع اسلامی ایرانیان و نشریات آرش و میهن از دعوت سازمان استقبال کرده بودند اما امکان حضور نمایندگانشان در کنگره میسر نشد.

شخصیتها و فعالان سیاسی یا فرهنگی زیر بنا به دعوت سازمان در کنگره حضور یافتند:

خانم ها: نسرین بصیری و شیرین فامیلی، و آقایان: محمد آرام، آرش بررومند، غنی بلوریان، عیسی پهلوان، محمود روغنی، حشمت رئیسی، فرج سرکوهی، توفیق سهرابی، جلال شالگونی، حسین علوی، کانی علوی، فرامرز فیضی، رضا مرزبان و حسین نظری ،علی شیرازی و علی واحدی.

دعوت سازمان دامنهٔ وسیعتری داشت. مدعوین زیر، که موفق به حضور در کنگره یا اعزام نماینده‌ای به کنگره نشده بودند، به کنگره پیام فرستاده بودند: جبهه متحد چپ اسپانیا، جبهه ملی ایران در اروپا، حزب چپ سوئد، حزب چپ سوئد در منطقه وستمانلند، حزب سبزهای فرانسه، حزب کمونیست اسپانیا، حزب کمونیستهای ایتالیا، حزب کمونیست فرانسه، حزب کمونیست کانادا، نهضت مقاومت ملی ایران و آقای دکتر محیط که به دلیل بیماری امکان حضور در کنگره را نیافته بود.

سازمان اتحاد فدائیان خلق دعوت سازمان را نپذیرفته و سایر نیروهای مدعو به دعوت پاسخی ندادند.

نمایندگان احزاب و سازمانهای سیاسی و سایر تشکل‌ها امکان یافتند که پیام تشکل خود را به کنگره ابلاغ کنند و در مواردی یافته‌ها و تأثرات خود از کنگره و کار آن را ابراز دارند. نکته‌ای که مورد توجه مکرر میهمانان قرار گرفته بود مباحثات باز کنگره پیرامون موضوعات در دستور و طرح نظرات مورد اختلاف، تلاش راسخ حاملان این نظرات برای تأثیرگذاری بر تصامیم کنگره، در عین همدلی و صمیمت رفیقانهٔ آنان بود.

عموم میهمانان کنگره حق داشتند که در مباحث نظری و سیاسی کنگره شرکت کنند و حول این مباحث به کنگره و ارگانهای آن پیشنهاد دهند.

جریان کنگره

کنگره در روز و ساعت مقرر توسط هیأت رئیسه شورای مرکزی ششم بعنوان هیأت رئیسه موقت کنگره گشایش یافت. ابتدا به یاد همه جانباختگان راه آزادی و سعادت مردم کشورمان یک دقیقه سکوت اعلام شد و سپس سرود انترناسیونال، که توسط حاضران همنوایی می‌شد، نواخته شد.

ارائه گزارش مسئول گروه کار تشکیلات از روند تدارک اجرایی کنگره، تعداد نمایندگان حاضر از هر یک از تشکیلات کشورها، تعداد آراء وکالتی، و دیگر جهات اجرایی، تصویب اعتبارنامهٔ نمایندگان بر پایهٔ گزارش پیشگفته و سپس اعلام رسمیت کنگره اقدامات بعدی، پیش از انتخاب هیأت رئیسه دائمی کنگره بودند. متعاقباً" ۵ نفر بعنوان هیأت رئیسه دائمی کنگره انتخاب شدند و کار هدایت کنگره را بعهده گرفتند.

نخستین اقدام هیأت رئیسه رسیدگی به قرار زیر بود:

((نظر به تقارن برگزاری کنگره هفتم با ۳۰ امین سالگرد جانباختگان بنیانگزار سازمان در سال ۱۳۵۰ و ۲۵ امین سالگرد فدائیان جانباخته در سال ۱۳۵۵، نام کنگرهٔ هفتم سازمان راکنگره ((یاد یاران یاد باد!)) اعلام می‌کنیم))

این قرار با تأیید عمومی کنگره تصویب شد و کنگره نام ((یادیاران یادباد!)) را بخود گرفت.

اقدام بعدی رسیدگی به پیشنهاد شورای مرکزی ششم دایر بر پخش زندهٔ مباحث سیاسی و نظری کنگره از طریق شبکهٔ اینترنت بود. توضیح این که ایدهٔ پخش مباحث کنگره از طریق شبکهٔ اینترنت در شورای مرکزی ششم مطرح و با آن توافق شده بود. شورا به کمیسیون رسانه‌ها مأموریت داده بود که امکانات را بررسی کرده و طریق و کیفیت مناسب را تحقیق کند و لوازم تحقق آن را فراهم آورد. همهٔ این مراحل طی شده و با نظرداشت امکان ارتباط متقابل بین کنگره و ((گیرندگان)) آن تصمیم برآن شده بود که به این منظور از ((اتاق اینترنتی)) سازمان استفاده شود. طبعاً" شورا تصمیم‌گیری نهایی در این باره را به کنگره سپرده بود. کنگره این پیشنهاد را پذیرفت و با ورود کنگره به مباحث مضمونی، ایده به اجرا درآمد.

رسیدگی به چند پیشنهاد آئین‌نامه‌ای، که مهمترین آنها مشروط کردن رسیدگی به پیشنهادهای رد شده در کمیسیون ها به داشتن ده درصد حامی از میان نمایندگان کنگره بود، سپس تصریح دستور کار پیشنهادی توسط شورای مرکزی ششم به کنگره و قطعیت یافتن آن سایر اقداماتی بودند که کار مقدماتی جریان کنگره را به انجام رساندند. از این پس کنگره وارد کار مضمونی روی دستور خود شد.

پیش از پرداختن به جریان کار مضمونی کنگره قابل ذکر است که در روزهای کنگره نیز، عملیات ارتش اسراییل علیه مردم فلسطین ادامه داشت. کنگره در دومین روز، در پیامی به یاسر عرفات، مراتب همبستگی سازمان را با مبارزات مردم فلسطین برای تحقق دولت مستقل فلسطینی ابراز داشت و سیاست تشنج زا و سرکوبگرانه شارون در مسأله اسراییل - فلسطین را محکوم کرد. (پیام کنگره به یاسر عرفات در همین شماره نشریه کار آمده است. توضیح نشریه کار).

چنان که پیشتر گفته شد بررسی عملکرد ارگانهای مرکزی سازمان در فاصلهٔ دو کنگره، خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن، اساسنامهٔ جدید سازمان، قرارهای پیشنهادی به کنگره و انتخاب شورای مرکزی دورهٔ هفتم موضوعات دستور کار کنگره را تشکیل می‌دادند. در سطور آتی جریان کار کنگره حول این موضوعات به تفکیک گزارش شده است.

بررسی عملکرد ارگانهای مرکزی در دورهٔ ششم

کار مضمونی کنگره روی دستور، با بررسی عملکرد ارگانهای مرکزی دورهٔ ششم آغاز شد. ((فرازهایی از عملکرد هیأت رئیسه شورای مرکزی منتخب کنگره ششم))، گزارش تفصیلی عملکرد هیأت سیاسی‌اجرایی و نیز گزارش عملکرد گروههای کار و کمیسیونهای دائمی این دوره پیشتر تهیه شده و در اختیار نمایندگان کنگره قرار گرفته بود. کار بررسی عملکرد شامل پرسش از مسئولان و پاسخ آنان، اظهارنظر عمومی کنگره پیرامون عملکرد ارگانها و سرانجام پاسخگویی نهایی مسئولان می‌شد. سخنرانان به وجوه گوناگون فعالیت ارگانهای مرکزی در دو سالهٔ گذشته پرداخته، قوتها و ضعفهایی راکه در کار آنها تشخیص داده بودند، تصریح کردند. افزایش سطح فعالیت سیاسی سازمان در این دوره و مطرح شدن نام و نظر سازمان در پاره‌ای محافل سیاسی و روشنفکری داخل کشور از زمره موارد قوت در کارنامهٔ ارگانها تشخیص داده شد که توأماً" با ضعف ((در پس رویدادها)) بودن همراه بوده است. موضوع شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ و رأی به خاتمی مکررترین موضوع صحبت سخنرانان، چه در تأیید و چه در نقد آن، بود. پس از مراحل فوق کمیسیونی جدا از سایر کمیسیونها، که عضویت ارگانهای مورد بررسی در آن مجاز نبود، تشکیل شد. نمایندگان می‌توانستند قرارهای پیشنهادی خود در مورد عملکرد این ارگانها را به این کمیسیون بدهند و کمیسیون با تنظیم و اخذ موضع در قبال آنها، آنها را برای تصمیم‌گیری به کنگره می‌آورد. قراری، که موضوع آن عملکرد سیاسی ارگانهای مرکزی دورهٔ ششم باشد، به کمیسیون پیشنهاد نشد.

خط مشی سیاسی

موضوع خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت خود موضوع مرکزی کنگره هفتم بود. در جریان تدارک کنگره پنج طرح سند در این باره به قرار زیر ارائه شده بودند:

۱- ((خط مشی پیشنهادی به کنگرهٔ هفتم سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت))، از رفیق آزاد؛

۲- ((سند خط مشی سیاسی پیشنهادی به کنگرهٔ هفتم سازمان: حذف ولایت فقید، رفراندوم برای تغییر قانون اساسی))، از رفقا مهدی ابراهیم زاده، فریدون احمدی، بیژن اقدسی، ماشاءالله سلیمی، محمدصادق عسگری، منوچهر مقصودنیا. این طرح از توافق طرح رفیق احمدی از یکسو و طرح سایر رفقای نامبرده از دیگر سو، که در مرحله نخست تدارک کنگره ارائه کرده بودند، حاصل آمده بود؛

۳- ((سند سیاسی پیشنهادی به کنگرهٔ هفتم سازمان: اصلاحات، سیاستها و راهکارها))، از رفیق بهروز خلیق؛

۴- ((سندسیاسی برای ارائه به کنگره هفتم سازمان: جنبش مدنی و اصلاح‌طلبانهٔ مردم ایران))، از رفیق حجت؛

۵- ((سند پیشنهادی به کنگرهٔ هفتم: برنامه و راهکارهای سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت، د دو سال آینده برای تداوم جنبش اصلاحات و عقب راندن مقاومت محافظه کاران))، از رفیق حجت نارنجی.

همچنین اسنادی نیز، خارج از چارچوب زمانبندی تدارک کنگره در مطبوعات سازمان انتشار یافته بودند. تعدد اسناد رسیدگی به موضوع را مطابق آئین نامه‌ای خاص ایجاب می‌کرد؛ از این رو نخستین اقدام کنگره در این باره تصویب آئین‌نامه ویژهٔ این مبحث بود. به موجب این آئین‌نامه ابتدا می‌بایست در مورد طرح اسنادی که خارج از زمانبندی تدارک کنگره انتشار یافته بودند تصمیم‌گیری می‌شد. هر طرح سند، به شرط داشتن حمایت ۱۰ درصد از نمایندگان کنگره و یک سخنگو، به عنوان طرح ارائه شده به کنگره منظور می‌شد. به این ترتیب در طرح زیر نیز در مجموعهٔ طرح‌های ارائه شده به کنگره قرار گرفتند:

۶- ((برآمدی دیگر، روالی دیگر))، از رفیق جوشنی؛

۷- ((سند پیشنهادی به کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق ایران‌اکثریت))، از رفقا فریبا، جمشید و ایرج. رفیق فرهاد سخنگویی از این طرح را به عهده گرفت.

برای اختصار از این پس طرح های نامبرده با همان شماره گذاری بالا نامیده خواهند شد. تمامی این طرحها پیشتر از کنگره از طریق این یا آن رسانه منتشر شده بوده‌اند و در حال حاضر نیز در مقر اینترنتی سازمان به آدرس ، www.fedai.org موجودند.

اقدام بعدی، پس از دوری از توضیح سخنگویان طرح‌ها، پرسش و پاسخ و اظهار نظر عمومی در بارهٔ آنها، رأی‌گیری ترجیحی روی طرح‌ها بود. در این رأی‌گیری نمایندگان ترتیب ترجیح خود به طرح‌ها را تعیین می‌کردند و بنابراین هر کس مجاز بود ترجیح خود به هر تعداد از اسناد را تعیین کند: ترجیح اول، ترجیح دوم،... این کیفیت حد نزدیکی و دوری طرح‌های مختلف برای حصول به ائتلاف‌های ممکنه راکماً" ترسیم می‌کرد. نتیجهٔ این رأی‌گیری در جدول پایین همین آمده است.

متعاقباً" مذاکره بین مدافعان طرح‌ها برای حصول به ائتلاف و یکی کردن دو یا چند سند جریان یافت. نتیجهٔ این مرحله کنار کشیدن طرحهای شماره پنج، شش و هفت به نفع طرح شماره چهار، بدون تغییری در آن، بود. سه طرح دیگر بدون تغییر مجدداً" به کنگره ارائه شدند.

رأی‌گیری روی طرح‌ها در نوبت دوم، چنان که آئین نامه تعیین کرده بود، متوجه تعیین طرح سند مبنا برای کار کمیسیونی بعدی روی آن بود. در این رأی گیری هر کس مجاز بود تنها به یک سند، سندی که با آن به عنوان مبنا توافق دارد، رأی دهد. رأی گیری دوم روی چهار طرح انجام و نتیجهٔ زیر حاصل شد:

طرح شماره یک: ۲/۸۳ درصد،
طرح شماره دو: ۴۵/۲۸ درصد،
طرح شماره سه: ۱۶/۰۴ درصد،
طرح شماره چهار: ۳۵/۸۵ درصد.

از آنجا که هیچیک از طرحها ۵۰+ درصد آراء را نیاورد، بنا به پیش بینی آیین نامه رأی گیری روی دو سند واجد بیشترین آراء بایست تکرار میشد. در این نوبت نیز فقط آراء موافق به طرحها اخذ میشدند و سند واجد بیشترین رای، صرفنظر از درصد آن، به عنوان سند مبنا انتخاب میشد. نتیجه .رأی‌گیری به قرار زیر شد:

طرح شماره دو: ۴۶/۲۳ درصد،
طرح شماره چهار: ۴۹/۰۶ درصد،
و ۴/۷۱ درصد از نمایندگان در این نوبت

ادامه در صفحه بعد

ترجیح / به سند	اول به درصد	دوم به درصد	سوم به درصد	چهارم به درصد	پنجم به درصد	ششم به درصد	هفتم به درصد
طرح شماره یک	۳	۱۹/۵	-	۲/۹	-	۲۵	۴۰
طرح شماره دو	۳۹/۴	٦/۵	۴/۵	۲/۹	۵	-	-
طرح شماره سه	۲۳/۸	۲۳/۴	۱۱/۱	۸/۸	۵۰	-	۲۰
طرح شماره چهار	۱۱	۲۴/۷	۲۴/۴	۱۷/٦	-	-	-
طرح شماره پنج	۲	۱/۳	۲۰	۵۰	۱۵	۲۵	-
طرح شماره شش	۴	۱۴/۳	۲۰	۱۷/٦	۲۰	۵۰	۲۰
طرح شماره هفت	۱٦/۲	۱۰/۴	۲۰	-	۱۰	-	۲۰
درصد ازکل رأی دهندگان	۹۹	۷۷	۴۵	۳۴	۲۰	۴	۵

گزارش هفتمین کنگرهٔ سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

ادامه از صفحه قبل

انتخابی از میان دو سند نکردند.

به این ترتیب طرح شماره چهار به عنوان سند مبنای کار کمیسیونی که می‌بایست آن را برای تصویب کنگره آماده کند، انتخاب شد. کمیسیون نیز انتخاب شد و پس از کار روی طرح، آن را به رأی کنگره گذاشت. این طرح زیر عنوان ((سند سیاسی کنگرهٔ هفتم سازمان فدائیان خلق ایران‌اکثریت)) (از این پس به‌اختصار: طرح سند کمیسیون) ضمیمهٔ گزارش حاضر است (ضمیمه شماره ۱).

طرح سند کمیسیون، پس از توضیح مخبر کمیسیون و بحث موافق‌مخالف پیرامون آن، به رأی کنگره گذاشته شد، اما تنها ۳۹/۲۸ درصد آراء موافق را اخذ کرد.

آراءمخالف سند ۵۵/۳۶ درصد و ممتنع ۵/۳۶ درصد بود بنابراین سند تصویب نشد و تعیین طرح سند دیگری بعنوان سند مبنا مجدداً ضرورت یافت. در نوبت بعدی که موضوع خط مشی سیاسی سازمان در دستور کار کنگره قرار گرفت، بنا به درخواست تعدادی از نمایندگان کنگره طرح دیگری زیر عنوان ((تزهای پیشنهادی خط مشی سیاسی به کنگرهٔ هفتم سازمان: حذف ولایت فقیه، تغییر قانون اساسی)) و عنوان فرعی ((جایگزینی نهادهای انتصابی با نهادهای انتخابی دموکراتیک)) (از این پس به اختصار: تزها، ضمیمه شماره ۲)، که در این فاصله توسط تدوین کنندگان سند شماره دو و رفقا وهاب انصاری، داراب شکیب و علی مختاری، تهیه شده بود، به رأی کنگره گذاشته شد. این سند نیز موفق به اخذ ۵۰+ درصد آراء موافق نشد. آراء این سند:

موافق ۴۸/۶ درصد

مخالف ۴۴/۸۶ درصد

و ممتنع ۶/۵۴ درصد بود. در همین فاصله مجموعه تزهای دومی نیز با عنوان ((سیاست ما: تغییر قانون اساسی در راستای طرد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و جایگزینی نهادهای انتخابی بجای نهادهای انتصابی)) مبتنی بر طرح شماره سه تهیه شده بود (از این پس به اختصار: سیاست ما، ضمیمه شماره ۳). این طرح به رأی گذاشته نشد و با معلوم شدن نتیجهٔ آراء روی طرح تزها، رسیدگی به پیشنهادهای مضمونی خاتمه یافت و کنگره به رسیدگی به پیشنهادهای ((پروسدوری)) برای حصول به سند نهایی پرداخت.

از میان پیشنهادها، دو پیشنهاد به رأی گذاشته شدند. پیشنهاد اول به قرار زیر بود:

الف –کنگره کمیسیونی ۹ نفره را برای تنظیم سند نهایی خط مشی سیاسی برمی‌گزیند؛

ب – سند مصوب کنگرهٔ ششم مبنای کار کمیسیون خواهد بود؛

پ – سه طرح ارائه شده به کنگره یعنی ((طرح سند کمیسیون))، ((تزها)) و ((سیاست‌ما)) در تکمیل، تصحیح و تدقیق سند مبنا ملحوظ خواهند شد؛

ت –کمیسیون حداکثر یکماه پس از کنگره سند نهایی را تنظیم و منتشر خواهد کرد؛

ث – مصوبات کمیسیون با دوسوم آراء اعضای آن معتبرند.

پیشنهاد دوم تنها در بند پ با اولی متفاوت بود. در بند پ پیشنهاد دوم، به جای سه طرح دو طرح، یعنی ((تزها)) و ((سیاست‌ما))، برای تکمیل، تصحیح و تدقیق سند مبنا ملحوظ میشدند. دو پیشنهاد به رأی گذاشته شدند. ابتدا پیشنهاد دوم تصویب شد، امامتعاقبا تعدادی از نمایندگان خواهان تجدید رای گیری روی دو پیشنهاد شدند. رای گیری تجدید شد ودر نتیجه پیشنهاد اول بیشترین آراء را آورد و بعنوان روال کار بعدی برای حصول به سند نهایی تصویب شد. در ساعات پایانی کار کنگره کمیسیون ۹ نفره انتخاب شد و به این ترتیب کار کنگره روی موضوع خط مشی سیاسی سازمان در دور آتی فعالیت آن پایان یافت.

اساسنامه

مدت‌ها پیش از کنگره و در جریان تدارک آن شورای مرکزی ششم کمیسیونی را، به مسئولیت رفیق احمد فرهادی، برای تدوین اساسنامهٔ سازمان برگزیده و موضوع اساسنامه را در دستور پیشنهادی به کنگره گنجانده بود. کمیسیون نتیجهٔ کار خود را در دو نوبت، ابتدا به صورت طرح مقدماتی و پس از دوری از اظهار نظر شورا و تشکیلات بصورت طرح نهایی ارائه کرده بود. علاوه بر طرح کمیسیون، طرح آلترناتیوی نیز از جانب رفیق بیژن اقدسی، از اعضای کمیسیون، تهیه شده بود. این هر دو طرح به کنگره پیشنهاد شده بودند.

(طرح مصوب کمیسیون و طرح آلترناتیو در نشریه کار شماره‌های ۲۷۵ و ۲۷۶ مندرج و در مقر اینترنتی سازمان موجودند). کار کنگره روی اساسنامه با توضیحات سخنگویان دو طرح حول آنها، پرسش و پاسخ و اظهار نظر عمومی آغاز شد. غالب سخنرانان بر نیاز سازمان به یک اساسنامهٔ جدید، که انعکاس دهندهٔ وضع و نظرات امروزی در عرصهٔ تشکیلات باشد، تأکید داشتند. تردید در این باره که در شرایط کنونی فعالیت سازمان باید به تدوین اساسنامه دست زد و یا کارپایهٔ تشکیلاتی کفایت خواهد کرد نیز در پاره‌ای اظهارنظرات ابراز شد.

پس از اظهارنظر کنگره، سند مبنا انتخاب شد. ابتدا طرح بیژن اقدسی به رأی گذاشته شد، که ۵۰+ درصد رأی لازم برای سند مبنا را نیاورد (آراء موافق ۱۸/۵ درصد بود). سپس روی طرح کمیسیون رأی‌گیری شد. این طرح ۵۱/۸ درصد آراء را آورد و بعنوان سند مبنا انتخاب شد.

کار کمیسیون که در کنگره برای تنظیم نهایی سند انتخاب شد محدود بود. این کمیسیون در یک نوبت کار درونی قراری را تنظیم کرد و به اجلاس عمومی کنگره آورد. این قرار با ملاحظهٔ قرار دیگری که شورای مرکزی ششم به کنگره پیشنهاد کرده و در آن بندی هم در ارتباط با اساسنامه پیش‌بینی شده بود (به سوتیتر ((قرارها)) در ادامهٔ این گزارش رجوع کنید) تنظیم شده بود. در زیر متن قرار کمیسیون اساسنامه آمده است:

کنگره کمیسیونی دایر برای کار روی سند پایه اساسنامه انتخاب می‌کند. این کمیسیون موظف است در ارتباط با شورای مرکزی کلیه پیشنهادهای دریافته شده و آتی را بررسی کند و طرح اصلاح شده را حداکثر ۶ ماه قبل از کنگره هشتم ارائه دهد. این قرار بدون مخالفتی از سوی نمایندگان تصویب شد و کار بررسی اساسنامه خاتمه یافت.

قرارها

هم از سوی ارگانهای دورهٔ ششم و هم در کنگره قرارهای چندی برای تصمیم‌گیری کنگره به آن پیشنهاد شده بودند. در دومین روز کار کنگره کمیسیونی انتخاب شد که برعهده داشت به قرارهای پیشنهادی، سوای قرارهای مربوط به عملکرد دو سال گذشته، رسیدگی کرده و پس از اخذ موضع آنها را به کنگره بیاورد. مهمترین قرارهایی که از سوی کمیسیون ارائه شدند و به تصویب کنگره رسیدند عبارتند از:

الف – قرار کمیسیون کارگری به کنگره (به ضمیمه شمارهٔ ۴ نگاه کنید)،

ب – قرار شورای مرکزی ششم در بارهٔ مسائل کلان سازمان (به ضمیمهٔ شمارهٔ ۵ نگاه کنید)،

ج – قرار کمیسیون رسانه‌ها در مورد نشریهٔ کار الکترونیکی. این قرار شورای مرکزی منتخب کنگرهٔ هفتم را موظف می‌کند که سازماندهی لازم را برای انتشار نشریهٔ کار بصورت الکترونیکی و کاغذی فراهم آورد.

همچنین قابل ذکر است که در قرار پیشنهادی شورای مرکزی ششم در بارهٔ مسائل کلان سازمان (قرار ب فوق‌الذکر)، این نیز پیش‌بینی شده بود که شورای آتی ((در مورد اسم سازمان و نوع تشکل (تداوم فعالیت سازمان با عنوان سازمان، حزب و یا اسم فراگیرتر از آن دو و یا...) بحث‌های ضرور را سازمان و پیشنهاد معین به کنگرهٔ هشتم دهد)). این بخش از قرار تصویب نشد. سایر قرارهای ارائه شده متوجهٔ چگونگی‌های تدارک کنگرهٔ هشتم بودند.

انتخاب شورای مرکزی

آخرین دستور کار کنگره انتخاب شورای مرکزی دورهٔ هفتم بود. پس از تنظیم لیست کاندیداها و قطعی شدن آن در کنگره، هرکاندیدا فرصت یافت تا اطلاعاتی در مورد زندگی و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی،... خود را به اختصار در اختیار نمایندگان بگذارد.

سرانجام رأی‌گیری بصورت مخفی انجام شد و از میان ۳۱کاندیدای حاضر ۱۸ نفر، با احراز ۵۰+ درصد آراء به عضویت شورای مرکزی دورهٔ هفتم برگزیده شدند. آرای سه کاندیدای بعدی برابر بود و از آنجا که تعداد اعضای شورا ۱۹ نفر تصویب شده بود، تصمیم‌گیری در مورد آخرین عضو به شورا سپرده شد. شورا در نشستی که همان فردای کنگره برگزار کرد، در این باره تصمیم گرفت و به این ترتیب یک روز پس از کنگره ترکیب شورا با آخرین عضو آن تکمیل شد.

در ترکیب جدید شورا ۲ رفیق زن حضور دارند، ۷ رفیق در شورای پیشین عضویت نداشته‌اند، که از این عده ۶ رفیق برای نخستین بار است که به عضویت شورای مرکزی درمی‌آیند.

شمارش آراء انتخابات شورای مرکزی تا دیرهنگام شب چهارم ادامه یافت. پیشتر از آن هیأت رئیسه قرار پیشنهادی کمیسیون قرارها را، که در آن از عموم رفقایی که در روزهای پیش از کنگره و در جریان کنگره زحمات سنگینی را برای تدارک آن و رتق و فتق امور جاری آن متحمل شده بودند، قدردانی می‌شد قرائت کرده بود و قرار باکف زدن حاضران به تصویب رسیده بود.

* * *

به این ترتیب کنگره هفتم پس از چهار شبانروز به‌کار خود خاتمه داد. چهار روز کار فشرده در جلسات رسمی کنگره، و پس از پایان جلسات رسمی گردآمدن به دور یکدیگر تا پاسی از شب، که از بازگویی خاطرات تلخ و شیرین از رزم مشترک، گرامیداشت یاد یارانی که از میانمان رفته اند، و ترنم ترانه ها و سرودهایی از ملیتهای مختلف میهمانان سرشار بود.

یاد یاران یاد باد

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت

منتخب کنگرهٔ هفتم سازمان

آوریل ۲۰۰۲

پیام کنگره‌ی هفتم به آقای یاسر عرفات رئیس دولت فلسطین

آقای یاسر عرفات!

در لحظات آغازین کار کنگره‌ی هفتم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در روز ۲۹مارس با کمال تاسف باخبر شدیم که دولت جنگ‌طلب اسرائیل تحت رهبری آریل شارون دفتر شما را مورد حمله‌ی نظامی قرار داده است. ما از این عمل غیرانسانی به‌شدت برآشفته و خشمگین گشته، آن‌را محکوم نموده و با شما و مردم فلسطین ابراز هم‌دردی می‌کنیم. این حمله در ادامه‌ی حملات نظامی و اعمال خشونت و نقض قراردادهائی صورت می‌گیرد که آریل شارون از آغاز زمام‌داری خود برای متوقف کردن روند صلح بین فلسطین و اسرائیل و از بین بردن دست‌آوردهای آن، بدون توجه به کلیه‌ی مصوبات سازمان ملل و عرف بین‌المللی، آغاز کرده و با سوء استفاده از فضای پس از ۱۱سپتامبر به‌آن شدت بخشیده است. افکار عمومی‌ی جهان با حساسیت فراوان با این اعمال غیرانسانی برخورد کرده و دولت‌های مختلف جهان، ازجمله دولت‌های اروپائی، گرچه با تاخیر، آن را محکوم و صدای خود را برعلیه آن روز به‌روز بلندتر کرده‌اند. تنها رئیس‌جمهور ایالات متحدی آمریکا آقای بوش و دولت تحت رهبری وی تائیدآمیز در مقابل این تجاوز جنگی خشن سکوت اختیار کرده اند. حمله‌ی نظامی آریل شارون به‌فلسطین برای گروه‌های خشونت‌طلب فلسطین امکان عمل فراخ‌تری فراهم کرده و آن‌ها نیز در مقابل به گسترش خشونت و حالت جنگی خدمت کرده و در بهترین حالت بهانه‌ی ادامه‌ی اعمال خشونت را برای آریل شارون فراهم نموده‌اند.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، همانند اکثریت قریب به‌اتفاق مردم ایران، همواره به‌مبارزات مردم فلسطین برای آزادی و استقرار دولت مستقل خود با علاقه و حترام نگریسته، خود را درکنار شما احساس کرده و آرزومند ایجاد شرایط برای زندگی صلح‌آمیز فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها تحت حاکمیت دو دولت مستقل در کنار همدیگر بوده و در همین راستا با سیاست‌های تشنج‌آفرین حکومت جمهوری اسلامی در رابطه با مسئله‌ی فلسطین مخالفت کرده است. سازمان ما هم‌چنین عملیات تروریستی علیه اتباع اسرائیل را محکوم کرده و با ابراز تاسف شدید از کشتار مردم بیگناه امیدوار بوده است که رهبری فلسطین بتواند گروه‌های بنیادگرا و افراطی را از انجام چنین اقداماتی باز دارد.

آقای عرفات!

ما از نماینده‌ی دولت شما برای شرکت در کنگره‌ی هفتم دعوت به‌عمل آورده بودیم که مورد پذیرش وی قرار گرفته بود که متاسفانه بدلیل حمله‌ی اخیر ارتش اسرائیل به‌دفتر شما و تشدید خشونت، ایشان نتوانست حضورا شاهد ابراز همبستگی‌ی کنگره‌ی ما با مبارزات مردم فلسطین به‌رهبری شما باشد. ما مجددا این حمله‌ی وحشیانه و کلیه اقدامات خشونت‌آمیز را به‌شدت محکوم و هم‌بستگی صمیمانه‌ی خود را با مردم فلسطین و شخص شما ابراز و برای شما سلامت و زندگی طولانی و توفیق در جهت هدایت مردم فلسطین به‌زندگی صلح‌آمیز آرزو می‌کنیم.

کنگره‌ی هفتم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

ضمیمه شماره ۱ گزارش کنگره

سند ارائه شده از سوی کمیسیون به کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

ژرفش جنبش مدنی

جنبش مدنی در کشور ما از قدمت صد ساله برخوردار است. آماج اصلی این جنبش استقرار مردم‌سالاری، جمهوری دمکراتیک و لائیک و نفی هر گونه ساختار سیاسی مبتنی بر استبداد در کشور ما است. جنبش مدنی که از دوم خرداد سال ۷۶ به این سو در شکل جنبش اصلاح‌طلبانه برآمد کرده است، طی این سال‌ها تعمیق یافته، در جامعه ریشه‌دوانده و به دستاوردهای ارزنده‌ای نایل آمده است.

ما از جایگاه جنبش مدنی و از موضع تقویت آن حرکت می‌کنیم.

۲ – جنبش اصلاحات و دستاوردهای آن

– جنبش اصلاح‌طلبانه به‌مثابه ظرف کنونی جنبش مدنی، برخاسته از نیاز جامعه ما به تحول بنیادی و پیامد دگرگونی در ساخت اجتماعی است، و جنبشی است که ریشه در مطالبات اقشار مدرن جامعه برای تحولات اساسی در کشور دارد. سمت و سوی این جنبش دمکراتیزه کردن ساختار قدرت و ایجاد نهادهای مدنی و تامین مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی است. خصلت این جنبش مسالمت‌آمیز و گفتمان آن اصلاح‌طلبانه و قانون‌گرایانه است.

اکثریت مردم کشور ما نیروی اجتماعی این جنبش هستند، در این جنبش نقش روشنفکران، روزنامه نگاران، جوانان، دانشجویان و زنان چشمگیر و بارز است.

جنبش اصلاح‌طلبانه با آن که در سال‌های اخیر دستاوردهای قابل توجهی داشته ولی هنوز به اهداف اساسی خود دست نیافته است. تقویت گرایش به مردم‌سالاری ارتقای آگاهی مردم به حقوق شهروندی خود و پی‌بردن آن‌ها به ارزش و جایگاه رای خود از دستاوردهای جنبش اصلاح‌طلبانه‌اند.

مروری کوتاه بر روند اصلاحات

از دوم خرداد به این سو، اصلاح‌طلبی قویترین و گسترده‌ترین گرایش سیاسی اجتماعی در کشور ما است. نتایج انتخابات ۸۰ نیز نشان داد که این جنبش همچنان از پایگاه وسیعی برخوردار است.

جنبش اصلاح‌طلبی طیف بسیار وسیعی از نیروهای سیاسی اجتماعی را دربرمی‌گیرد که بخشی از آن اصلاح‌طلبان حکومتیند. بخش عظیمی از نیروهای اصلاح‌طلب خارج از حکومت قرار دارند که علیرغم سرکوب حکومتی، در شکل‌گیری و قدرت‌مندی جنبش از اهمیت حیاتی برخوردارند. تحولات سیاسی در کشور همچنان و عمدتاً تحت تاثیر چالش بین اصلاح‌طلبان و تمامیت‌خواهان درون حکومت قراردارد.

محافظه کاران پس از دوم خرداد و یک دوره سرگردانی به انسجام خود پرداخته و با استفاده از اهرم فشار بخش افراطی، با تکیه بر قوانین غیردموکراتیک با قانون‌شکنی آشکار و یا با استفاده ابزاری از قوانین بر فشارهای خود بر اصلاح‌طلبان افزوده‌اند.

محافظه کاران مصمم هستند با سرکوب گرایش رادیکال اصلاح‌طلبان، خنثی‌کردن گرایش معتدل و جذب گرایش محافظه کار آن، وضعیت را به حالت قبل از ۲ خرداد ۷۶ بازگرداند، و در بهترین حالت خود «اصلاحات فقاهتی» بدون توسعه سیاسی را عرضه دارند.

از سوی دیگر اصلاح‌طلبان حکومتی با در پیش‌گرفتن استراتژی آرامش فعال با نادیده گرفتن عامل فشار از پایین، با کم‌توجهی به امر تشکیل و تقویت نهادهای دموکراتیک بهای لازم را ندادند. لذا چالش با محافظه کاران، اساساً در محدوده تنگ ساختار سیاسی، جایی که تمامیت‌خواهان با اتکا به امکانات خود قدرت مانور بیشتری داشتند، باقی مانده است.

واقعیت اما آن است که سرنوشت اصلاحات اساساً در میان مردم رقم می‌خورد. کانون و تکیه گاه اصلی جنبش اصلاحات حمایت مردمی مبتنی بر نهادهای مدنی، روزنامه‌نگاران، دانشجویان و احزاب و سازمان‌های سیاسی است.

اکنون چالش بین جنبش مردم‌سالاری و جمهوریت با ساختار مبتنی بر ولایت فقیه هر چه عمیق‌تر شده است. همه شواهد و ارزیابی‌ها حاکی از آن است که حاکمیت روحانیت آینده‌ای ندارد. اصلاحات می‌تواند و باید از همه ظرفیت‌های خود برای تامین حاکمیت مردم بهره گیرد.

روندهای بین‌المللی وکشور ما

رویداد ۱۱ سپتامبر و طرح مبارزه با تروریسم فضای جدیدی را در سطح جهانی بوجود آورد که می‌توان به تضعیف موقعیت بنیادگرایان در منطقه و ایران منجر گردد. با این همه این امکان مثبت از سوی مشی برتری‌طلبانه و ماجراجویانه هیات حاکمه آمریکا تهیه می‌شود.

سیاست‌های جنگ‌طلبانه جرج بوش و قرار دادن ایران همراه با عراق و کره شمالی به عنوان محور اهریمنی وضعیت خطرناکی را برای کشور ما بوجود آورده است. تداوم دشمنی کور با آمریکا، مخالفت با حل صلح‌آمیز مساله فلسطین، حمایت از برخی گروه‌های اسلامی و برخی حرکات تحریک‌آمیز در افغانستان، موضع‌گیری‌های غیرمسئولانه، خصومت بین دو کشور را تشدید و فضای بحرانی بین آنها بوجود آورده است.

جناح محافظه کار با اتخاذ سیاست تشنج‌زا بین دو کشور می‌کوشد بر اصلاحات نقطه پایان گذارد. این سیاست منافع ملی ما را با خطرات جدی مواجه ساخته است.

خروج از تنگنا، پیشبرد اصلاحات

– راه پیشروی اصلاحات تغییر توازن قوای موجود به سود اصلاح‌طلبان و به زیان تمامیت‌خواهان، تاکید بر دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی کشور است. تحقق این امر در درجه اول محتاج تدوین استراتژی اصلاحات و مقاومت سازمان‌یافته در برابر تهاجمات تمامیت‌گرایان از طریق اطلاع‌رسانی و برقراری پیوندهای محکمتر با مردم و تکیه بر سازمان‌دهی و بسیج اجتماعی است. ضرورت دارد که راه‌های مختلف مشارکت مردم، فراخوان آن‌ها برای اعمال اراده و خنثی نمودن خشونت‌طلبی جستجوشود. از آن میان رفراندوم یکی از این شیوه‌هاست.

– اخیراً بخشی از اصلاح‌طلبان استراتژی بازدارندگی فعال را مطرح نموده‌اند که هنوز جوانب و تفاوت‌های کاربردی آن با استراتژی آرامش فعال دقیقاً روشن نیست ولی نیاز جامعه حکم می‌کند که اصلاح‌طلبان حکومتی با جمع‌بندی تجارب گذشته در عرصه مسایل نظری و عملی و نایل‌آمدن به آن که برای پیشبرد اصلاحات تغییرات عمیق دموکراتیک در ساختار سیاسی کشور ضروری است، راه‌کارهای موثر ارائه نمایند.

– عدم قاطعیت و ایستادگی مجلس و رئیس جمهور خاتمی در وضع حاضر موجب آسیب‌پذیری و ضربات جدی به اصلاحات است.

سیاست‌های ما

– مسئله مرکزی در رابطه با جنبش اصلاح‌طلبانه در این مرحله عبارت است از بسیج همه امکانات برای تقویت هر چه بیشتر اعمال اراده مردم و نهادهای انتخابی و هر چه کم‌اثرتر نمودن نقش نهادهای غیر انتخابی. تحقق این امر یعنی تعمیق جنبش اصلاحات به میزان موفقیت آن در گرو تامین و افزایش سطح همکاری سیاسی بین اصلاح‌طلبان پیگیر درون و پیرامون حکومت با نیروهای ملی مذهبی و نیروهای اصلاح‌طلب سکولار خواهد بود.

ادامه در صفحه بعد

ضمیمه شماره ۱ گزارش کنگره

سند ارائه شده از سوی کمیسیون به کنگره هفتم

ادامه از صفحه قبل

– سیاست سازمان ما تقویت جبهه اصلاحات و سهم‌گیری در شکل‌گیری و تحکیم نهادهای مدنی به منظور حضور متشکل و سازمان‌یافته مردم در تقویت اصلاحات و کسب مطالعات برحق و دمکراتیک آن‌ها است.

– گسترش تماس و همکاری بین اصلاح‌طلبان خارج از حکومت تقویت‌کننده اصلاحات پیگیر و قاطع است. تقویت این نیرو موجب تداوم و تعمیق جنبش اصلاحات است. سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در راه تحقق این امر می‌کوشد.

– باند ثروت و قدرت و همه نهادهای زیر پوشش ولی فقیه مانع پیشرفت اصلاحات سیاسی و فرهنگی هستند. سیاست ما افشا برنامه و سیاست‌های ضداصلاحات آن‌هاست.

– ما قاطعانه از موازین دموکراتیک، حقوق سیاسی و اجتماعی و فردی شهروندان، بازگشت بدون مانع ایرانیان خارج کشور و حق همگان برای بیان مطالبات خود و مبارزه در راه کسب آن‌ها دفاع می‌کنیم. مطبوعات آزاد و مستقل، روزنامه‌نگاران آزادی‌خواه، آزادی گروه‌های دانشجویی، استقلال تشکل‌های آن‌ها، جنبش‌های کارگری و تشکل‌های مستقل آن‌ها ضامن پیشبرد دمکراسی پایدار در کشور ماست. تامین حق فعالیت آزاد و قانونی احزاب سیاسی در کشور ما (که از فقدان سنت‌های دمکراسی حزبی در تاریخ معاصر رنج می‌برد) اهمیت کلیدی در این روند دارد.

– دفاع از حقوق زنان ایرانی و در قدم نخستین حذف قوانین زن‌ستیز و به رسمیت‌شناختن تشکل‌های مستقل زنان، پاسخ به نیاز نیمی از جمعیت کشور است.

– تامین خواست‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اداری اقلیت‌های مذهبی نیاز مبرم برای تامین مشارکت تمامی مردم ایران در راه بازسازی دمکراتیک میهن است.

– سیاست‌های فوق را در راستای طرد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه قدرت‌گیری نهادهای انتخابی و سرانجام تغییر قانون اساسی است.

راه‌کارهای جنبش اصلاح‌طلبانه

راه برون رفت اصلاحات از شرایط رکود کنونی از یک سو مستلزم بازنگری در قانون اساسی و تغییر قوانینی است که در مقابل اعمال اراده مردم و در مسیر تکامل جامعه مدنی موانع جدی ایجاد نموده‌اند و از سوی دیگر برطرف کردن موانع از راه اجرای آن دسته از مواد قانون اساسی است که به آزادی، پیشرفت و عدالت اجتماعی در جامعه یاری می‌رساند، و از آن جمله و در این مرحله:

الف) در عرصه حقوقی

۱ – انحلال نهادهای گزینشی (مثل دادگاه ویژه روحانیت، دادگاه‌های انقلاب...)

۲ – تامین مشارکت برابر حقوق همه شهروندان در حیات سیاسی کشور ضروری است.

۳ – استفاده ابزاری جناح سیاسی معینی از قوه قضائیه برای پیشبرد مقاصد تنگ‌نظرانه باید پایان یابد و مکانیسم‌های کنترل و نظارت مردم بر این نهاد، باید تعبیه گردد.

۴ – لغو قوانین ناقض حقوق بشر.

ب) در عرصه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی

۱ – بایستی از مطبوعات رفع توقیف و سانسور شود، ازادی بیان، قلم و مطبوعات، حق تشکیل اجتماعات، تظاهرات و تشکیل کانون‌های صنفی تضمین گردد.

۲– حق داشتن وکیل مدافع و هیات منصفه تامین گردد.

۳ – حق فعالیت احزاب سیاسی و تامین شعار ایران برای همه ایرانیان قاطعانه پیگیری شود.

۴ – جوانان ایرانی باید بتوانند تشکل‌های مدافع خود را در مدارس، دانشگاه‌ها ایجاد و نیز در گروه‌های ورزشی آزادانه فعالیت نمایند. نیروهای فشار نباید با ارعاب و زور، احساسات جوانان را سرکوب نمایند.

ج) در عرصه بین‌المللی

۱ – برقراری مناسبات نزدیک با کشورهای اروپایی و مذاکره مستقیم برای عادی‌سازی مناسبات برابرحقوق با ایالات متحده آمریکا.

۲ – محکوم کردن تروریسم و فاصله گرفتن از جریان‌های افراطی بنیادگرا.

۳ – دفاع از دولت فلسطین، عدم مخالفت با موجودیت کشور اسرائیل

۴ – حمایت از دولت فراگیر در افغانستان، تحت نظارت سازمان ملل متحد.

د)مسائل اقتصادی:

۱ – موانع سیاسی و حقوقی که امنیت سرمایه گذاری داخلی و خارجی را در کشور مختل می‌کند باید از میان برداشته شوند. همان‌گونه که گسترش سرمایه گذاری کلید رشد اقتصاد بیمار ایران است. تامین امنیت کار لازمه استحکام بخشیدن به امنیت اجتماعی است.

۲ – بنیاد مستضعفان و دیگر بنیادهای مشابه باید زیر نظارت کامل دولت و مجلس درآیند. این موسسات باید نظیر سایر بنگاه‌های اقتصادی شامل قوانین مالیاتی کشور باشند.

۳ – نهادهای اداری موازی باید در هم ادغام شوند. نهادهای زاید و هزینه‌ساز باید منحل گردند.

۴ – رشوه‌خواری و رانت‌خواری اقتصادی و سپس تامین زندگی در سطح قابل قبول برای مامورین ادارات کشور است. مبارزه با فساد تنها در شرایط آزادی مطبوعات و مبادله آزاد امکان‌پذیر خواهد بود.

۵ – تامین امنیت سرمایه گذاری، سرمایه گذاری درازمدت را تشویق می‌کند و سرمایه‌ها را از بخش دلالی و بازرگانی و سرمایه‌های سرگردان را به بخش تولیدی، صنعت و ساختمان هدایت خواهد کرد.

۶ – سرمایه گذاری در امر پژوهش‌های اقتصادی و تکنولوژیک به منظور تامین اقتصاد مستقل و شکوفان در ایران.

۷ – سرمایه گذاری گسترده دولتی و حمایت از بخش خصوصی برای تولید اشتغال و مهار بیکاری.

۸ – جلب مشارکت ایرانیان علاقمند و تحصیل‌کرده و صاحب سرمایه در خارج از کشور به ارتباط و سرمایه گذاری در ایران.

۹ – اهرم‌های مالیاتی، در خدمت تقسیم ثروت ملی مورد استفاده قرار گیرند. بودجه گذاری و سوبسید برای کالاهای اساسی مورد نیاز اقشار کم‌درآمد کشور در راستای افزایش قدرت خرید این اقشار بهره گیری شود.

۱۰ – بیمه‌های اجتماعی، بیمه‌های بهداشت و درمان و صندوق‌های بازنشستگی که همه افراد جامعه را در برمی‌گیرد باید از سوی دولت در راستای تامین زندگی بی‌دغدغه و به دور از فقر شهروندان ایرانی تامین شود.

۱۱ – سرمایه گذاری در بخش‌های زیربنایی و بهداشت درمان و آموزش

۱۲ – دستمزد کارگران، کارمندان دولت و بازنشستگان باید به نسبت میزان تورم سالانه افزایش یابد.

۱۳ – کمک‌های اقتصادی به گروه‌های افراطی در خارج ایران باید بلادرنگ قطع شوند.

ضمیمه شماره ۲ گزارش کنگره

تزهای پیشنهادی سند خط مشی سیاسی به کنگره هفتم

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

حذف ولایت فقیه، تغییر قانون اساسی

جایگزینی نهادهای انتصابی با نهادهای انتخابی دمکراتیک

کشور ما نیازمند حکومتی لائیک و دموکراتیک در شکل جمهوری است. سازمان ما به عنوان یک نیروی اپوزیسیون چپ و دموکرات برای تحقق چنین هدفی مبارزه می‌کند. تلاش ما این است که این هدف از طریق مسالمت‌آمیز تامین شود.

سازمان ما تامین برابرحقوقی زن و مرد را یکی از پایه‌های دموکراسی و جامعه مدنی و در زمره ارکان اصلی حقوق بشر می‌داند.

* * *

تغییر قانون اساسی برای دگرگونی ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و جایگزینی نهادهای انتخابی به جای نهادهای انتصابی، استقرار مردم‌سالاری، تامین حقوق شهروندان، آزادی فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی، ایجاد و تقویت نهادهای مدنی، تامین مطالبات گروه‌های مختلف اجتماعی، لغو قوانین ناقض حقوق بشر، بازسازی نظام قضایی بر مبنای عرف و اصول دمکراتیک، از جمله نیازهای جامعه و خواسته‌های ما را تشکیل می‌دهند.

– ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن، باند ثروت و قدرت، مانع پیشرفت اصلاحات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هستند. سیاست ما افشا برنامه، سیاست‌ها و اقدامات آن‌ها و دگرگونی ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه است.

– مردم ایران در شرایط کنونی خواهان تحولات بنیادی و دگرگونی ساختار سیاسی هستند. جنبش آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه مردم علیرغم سرکوب‌گری‌ها و توطئه‌های جناح محافظه کار حکومت، مماشات و واپس‌نشینی اصلاح‌طلبان حکومتی، هم از نظر گستردگی پایگاه اجتماعی، هم از نظر ژرفش خواسته‌ها و اهداف و هم از نظر سطح آگاهی‌های سیاسی مردم تعمیق و گسترش یافته است.

– پیش‌برد اهداف سیاسی بدون اعمال نیرو ناممکن است. مردم نیروی اصلی تحول در جامعه هستند. از این رو تلاش برای سازمان‌دهی و سمت‌دهی مبارزات مردم باید به یکی از وظایف جاری سازمان تبدیل شود.

– اصلاح‌طلبان حکومتی به جای آن که مطالبات مردم و رادیکالیزه شدن جنبش را به وسیله‌ای برای «فشار از پایین» و در خدمت شکستن بن‌بست اصلاحات قرار دهند در هراس از مداخله مستقل مردم گام به گام در برابر تعرضات ولایت فقیه و نهادهای انتصابی وابسته به آن عقب نشستند. اکنون شکست تاکتیک‌هاس سیاسی آنان همچون «آرامش فعال» بن‌بست پروژه سیاسی مردم‌سالاری دینی و ناتوانی اصلاح‌طلبان حکومتی در پاسخ‌گویی به نیازهای جنبش اصلاحات آشکار شده است.

– راه پیشروی اصلاحات، تغییر قانون اساسی، پایبندی به حق حاکمیت مردم، تامین فعالیت آزادانه و علنی احزاب سیاسی غیرحکومتی، تشکیل و تقویت نهادهای مدنی و سلب قدرت از نهادهای انتصابی و انتقال قدرت به نهادهای انتخابی است.

– در کشور ما عدم تمکین به قوانین ضد دموکراتیک عین قانونیت است. ما از قانونیت مدنی و برابری همه شهروندان در برابر قانون دفاع می‌کنیم و معتقدیم که قوانین باید بر پایه حقوق دموکراتیک مردم و توسط نهادهای منتخب مردم تدوین شود. شهروندان علیه قوانین غیردمکراتیک و ناقض حقوق بشر از حق نافرمانی مدنی برخوردارند.

– نیروی سوم به عنوان بخش مهمی از جنبش اصلاح‌طلبانه از عدم تشکل رنج می‌برد. ما سازمان‌یابی نیروی سوم را یک ضرورت مبرم برای ایجاد زمینه‌های تشکیل آلترناتیو دموکراتیک می‌دانیم.

ضمیمه شماره ۳ گزارش کنگره

سیاست ما:

تغییر قانون اساسی در راستای طرد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و جایگزینی نهادهای انتخابی بجای نهادهای انتصابی

۱– برای تداوم و تعمیق اصلاحات ضروری است قانون اساسی در راستای تأمین موازین دموکراتیک و حقوق بشر تغییر کند و نظام قضایی برمبنای عرف و اصول دموکراتیک بازسازی شود. ما ضمن تمرکز تلاش در این جهت، از اقدامات اصلاح طلبان حکومتی در استفاده از ظرفیتهای مثبت قانون اساسی موجود پشتیبانی می کنیم.

۲ – باند ثروت و قدرت، ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن مانع پیشرفت اصلاحات سیاسی و فرهنگی هستند. سیاست ما افشاء برنامه، سیاستها و اقدامات آنها و طرد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه است.

۳ – سازمانهای سیاسی اصلاح طلب در داخل و خارج کشور، جنبشهای اجتماعی و نهادهای مدنی، روزنامه نگاران آزادیخواه، روشنفکران و چهره های سیاسی اصلاح طلب، جوانان، زنان، کارگران و تولیدکنندگان مستقل، نیروهای اصلاحات رادیکال و پیگیر هستند. وزنه اصلی این نیرو در پیرامون و خارج از حاکمیت است. تلاش ما این است که اصلاح طلبان غیرحکومتی (نیروی سوم) سازمان پیدا کرده و موقعیتشان در جامعه تقویت شود.

۴ – ما ضمن حمایت از اصلاح طلبان حکومتی در مقابل تهاجم سازمان یافته تمامیتگرایان، برای همکاری و اتحاد عمل نیروهای اصلاح طلب داخل و خارج حکومت تلاش می کنیم.

۵ – ما ضمن گفتگوی انتقادی با اصلاح طلبان حکومتی و نقد ناپیگیریهایشان در زمینه تحقق شعار "ایران برای همه ایرانیان" نظر آنان را به این امر جلب می کنیم که امکان پیشبرد اصلاحات تنها از طریق گفتگو و چانه زنی در بالا وجود ندارد و تداوم اصلاحات تنها از طریق سازماندهی مردم میسر است.

۶ – ما از گسترش حرکات اعتراضی مسالمت آمیز، نافرمانی مدنی و اعمال فشار از "پایین" از جانب جنبشهای اجتماعی و نهادهای مدنی دفاع می کنیم و آنرا در خدمت تداوم و تعمیق اصلاحات و بهم خوردن توازن قوای موجود در بالا و طرد "ولایت فقیه" میدانیم.

ضمیمه شماره ۴ گزارش کنگره

قرار پیشنهادی کمیسیون کارگری به کنگره

۱ – در روزهای پایانی سال گذشته و در آستانه نوروز مجلس شورای اسلامی در هماهنگی کامل با وزیر کار و در راستای سیاست عمومی دولت در رابطه با مسایل کارگری و اقتصادی با حذف کارگران قالیباف از شمول قانون کار بخش بزرگ دیگری از کارگران ایران را از یک حق بدیهی محروم کرد. بدین ترتیب حذف رسمی کارگران از شمول قانون کار که با تصویت لایحه حذف کارگاه‌های دارای تا ۵ نفر کارگر در مجلس پنجم تحت کنترل محافظه کاران آغاز شد و به وسیله مجلس و دولت اصلاح‌طلب نیز ادامه یافته است، در مجموع اکثریت کارگران ایران در اثر این مصوبات از شمول قانون کار خارج گردیده‌اند.

کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) حذف کارگران از شمول قانون کار را قویاً محکوم و خواهان لغو مصوبات مربوطه می‌باشد. ما ضمن حمایت از مبارزات حق‌طلبانه کارگران و مزدبگیران برای بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی‌شان، برخورداری کارگران و مزدبگیران از یک قانون کار دموکراتیک را جزء حقوق بدیهی آنان می‌دانیم.

۲ – کارگران و مزدبگیران ایران خواهان تشکیل آزادانه تشکل‌های سندیکایی و حرفه‌ای خود هستند. دولت تاکنون از پذیرش این حق بدیهی خودداری کرده است. ما ضمن حمایت از این خواست برحق کارگران خواهان آن هستیم که دولت این حق را به رسمیت شناخته و مانع تشکیل آزادانه سندیکاها و تشکل‌های مستقل کارگری نگردد.

۳ – یکی دیگر از خواسته‌های مبرم کارگران و مزدبگیران برخورداری از حق اعتصاب است. ما ضمن حمایت از این خواست خواهان به رسمیت شناختن حق اعتصاب به وسیله دولت و عدم دخالت نیروهای انتظامی در اعتصابات و اجتماعات مسالمت‌آمیز کارگری هستیم.

نامه به مسولین نشریهٔ شهروند

سردبیر محترم نشریهٔ شهروند

با سلام، پیرامون گزارش مقدماتی دفتر اروپایی آن نشریه، از هفتمین کنگرهٔ سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، مندرج در شماره ۵ آوریل ۲۰۰۲ آن نشریه، تذکر نکات زیر را ضرور می‌دانیم:

۱ در گزارش آمده است: ((... کنگره، به رغم این بحث‌های طولانی و بعضا" تکراری، موفق به یافتن سند مشترک نشد و سرانجام یک کمیسیون ۹ نفره مأموریت ادامهٔ بررسی‌ها را به عهده گرفت. این کمیسیون باید سند سیاسی تازهٔ سازمان را، پس از بررسی هفت متن پیشنهادی به کنگرهٔ هفتم و سند سیاسی کنگرهٔ ششم، تهیه و منتشر کند.)) اما در قرار مصوب کنگره در این بارد آمده است:

الف– کمیسیونی ۹ نفره برای تنظیم سند نهایی انتخاب می‌شود؛

ب– مبنای کار کمیسیون سند مصوب کنگرهٔ ششم است؛

ج– در تنظیم سند نهایی ۳ طرح سند ((تزهای پیشنهادی سند خط مشی سیاسی...))، ((سند سیاسی کنگره...)) و ((راستاها...)) ملحوظ خواهند شد. چنان که به روشنی می‌بینید: اولا" وظیفهٔ کمیسیون ۹ نفره تنظیم سند نهایی است و نه تهیه سند، ثانیا" کنگره سند مصوب کنگره ششم را تصریحا" بعنوان سند مبنا تعیین کرده است و ثالثا" تعداد اسنادی‌که کمیسیون درکارخودبایدملحوظ دارد ۳ طرح است ونه ۷ طرح. ضمنا" یادآور می‌شویم که ۳ سند نامبرده، نه از زمرهٔ طرحهای اولیه ارائه شده به کنگره، بلکه طرحهایی هستند که در جریان کار بعدی در کنگره روی طرحهای اولیه ارائه شدند و حتی ۲ تا از آن‌ها برای تصویب به رأی کنگره گذاشته شدند.

۲– گزارشگر بر این نظر است که: ((درسازمان فدائیان خلق ایران، اکنون دیدگاههای سیاسی اولترا راست تا اولترا چپ در کنار هم حضور دارند)). این که گزارشگر چه نظری در مورد گرایش‌های درون سازمان ما داشته باشد، چه نامی بر این گرایش‌ها بگذارد، این نامگذاری چقدر درست و دقیق، و چقدر به اولترا راست و اولترا چپ واقعی لطف داشته باشد، اینها موضوع بحث نیستند. نکته این است که گزارشگر نظر و نامگذاری خود را بر

ادامه در صفحه ۸

ضمیمه شماره ۵ گزارش کنگره

قرار پیشنهادی شورای مرکزی سازمان به کنگره هفتم درباره مسائل کلان سازمان

با توجه به:

۱ – تحولات سیاسی کشور و ضرورت ارتقا برنامه (و یا خطوط برنامه‌ای) در عرصه‌های مختلف،

۲ – تحولات فکری – سیاسی سازمان و ارائه دیدگاه‌های روشن و پخته در مقولات مرتبط با چپ،

۳ – ضرورت تعیین جایگاه سازمان در بین نیروهای دموکراتیک و چپ،

۴ – ضرورت تعیین نوع و خصوصیات تشکل چپ و تعیین پرنسیب‌های حزبی

شورای مرکزی از کنگره هفتم سازمان درخواست می‌کند که کنگره به شورای آتی مسئولیت دهد:

– سند دیدگاه و آماج‌ها را تدقیق و تکمیل کند.

– برنامه و یا خطوط برنامه‌ای را تهیه نماید،

– سند اساسنامه را تدقیق و نوع تشکل چپ را مشخص کند.

برای پیشبرد این امر سه کمیسیون تحت هدایت و نظارت شورای مرکزی تشکیل شود و وظایف آن‌ها از هیئت سیاسی – اجرایی منفک گردد.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

مارکس و مدرنیته

پرسش‌هایی از نویسنده‌ی کتاب «مارکس و سیاست مدرن»

آیا می‌توان گفت کـه انـدیشه‌های مـارکس هنوز زنده‌اند؟ آیا با توجه به شکست کمونیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، بقاء و تداوم نظام سرمایه‌داری، و دگرگون شدن شکـل‌های تولید اقـتصادی و در نـتیجه شکـل مـبارزات کارگری در غرب، نظریه‌های مارکس بی‌اعتبار نشده‌اند؟ آیا بدون مارکس مـی‌توان سـیاست معاصر و وضع عالم را فهمید؟

در سده‌ی بیستم کار فکری کارل مارکس، با تاویلی که لنین و بلشویک‌ها از اندیشه‌های او ارائه کردند، هـمراه و یکـی انگـاشته شـد. بـه تدریج همپای استقرار حکومت حزب کمونیست در اتـحاد شـوروی و گـسترش فـعالیت‌های کمینترن در جهان، تـاویل‌های دیگـری کـه از اندیشه‌های مـارکس مـطرح بـودند (از جـمله برداشت‌هـای کـارل کـائوتسکی و سـوسیال دمکرات‌هایی که رهبری بـین‌الملل دوم را در دست داشـتند، مـارکسیست‌های شـورایـی، اندیشمندان شاخه‌های گـوناگـون مـارکسیسم اروپایی) کم‌رنگ و بـی‌اعـتبار شـدند. حـتی امروز، پس از سقوط کمونیسم روسی همچنان کار دشواری است که اندیشه‌های مارکس را از تاویل‌های لنینی و استالینی جدا کنیم.

این که چرا تاویل لـنینیستی از انـدیشه‌های مارکس نه فقط بـهترین و دقـیق‌ترین تـاویل ممکن نیست، بل در اصل استوار به بـدفهمی و سـاده‌انگـاری است، بـحث مـفصلی است کـه متاسفانه اینجا نمی‌توانیم چنان که بـاید بـه آن بپردازیم. البـته، اثـبات آن دشـوار نـیست، و اطمینان دارم که بسیاری از خوانـندگان بـا آن آشنایند. به طور خلاصه بگویم که برای لنین و بلشویک‌ها اندیشه‌ی مـارکس فـقط در حکـم ابزاری بود که باید به‌کار مبارزات موجود و حل تکلیف‌های پیش روی‌شان می‌آمد، و در نتیجه از آثار مارکس بـا هـمین تـلقی ابـزاری سـود می‌جستند، و هر جا که لازم می‌دانستند از آن‌ها استفاده می‌کردند، حتی به بهای تحریف آن‌هـا، مبانی فلسفی آن‌ها را یا نادیده می‌گرفتند، و یا با ساده‌انگاری در حد فرمول‌هایی همه‌فهم پیش مـی‌کشیدند. آنـچه راکـه خـودشان «روش دیالکتیکی» می‌خواندند، بـه چـند قـانون کـه می‌شد آن‌هـا را بـه سـادگی از بـرکرد تـبدیل می‌کردند. نیازی به شناسایی و بحث دربارە‌ی مبانی آن فرهنگ اروپایی که بنیاد بحث مارکس بر آن‌ها بود، احساس نمی‌کردند. حتی این مبانی را با عنوان «فرهنگ بورژوایی» طرد می‌کردند. پایه‌ی این ساده‌اندیشی را رهبری بـین‌المـلل دوم گذاشته بود و در این میان واپـسین آثـار انگلس (که به شیوه‌ای همه‌فهم و سـاده نـوشته شده بودند) و آثار پلخانف نیز راه‌هایی به آن‌ها نشان داده بودند. اما هیچ جا این ساده‌انگاری و دست‌کم گرفتن فکر مارکس چنان قدرتمند و در عین حال رقت‌بار خـود را نشـان نـداد کـه در تجربه‌ها و آثار بلشویک‌ها. این نکته که آن‌هـا لازم دیدند آیینی راکـه خـود از انـدیشه‌های مارکس سـاخته بـودند و آن را «مـارکسیسم» می‌خواندند، با پسوند «لنینیسم» همره کنند، خود نشان می‌دهد که هدف و مساله‌شان چه بود. حتی در جـدی‌ترین تـحلیل‌ها و کـارهایی کـه در شوروی در مورد انـدیشه‌ها و آثـار مـارکس انجام شد، همواره او را منطبق بـا سـیاست‌های روز حزب کمونیست، کردند. مارکس همیشه با دبیر کل آن حزب موافق بود، استالین، خروشچف یاهر جنایت‌کار دیگری.

یکی از نتایج همسان خـوانـدن انـدیشه‌ی مارکس با تاویل‌های لنینی ایـن است کـه پس سـقوط رژیـم‌های کـمونیستی در شـوروی و اروپـای شـرقی، بسـیاری از لیـبرال‌هـا و راست‌گرایان، با شادی‌ای که البته هیچ کوششی هـم در پـنهان کـردن آن نـدارنـد، از مـرگ اندیشه‌های مارکس یاد مـی‌کنند. ذهـن آن‌هـا چندان با هم‌خوانی مـارکس و بـلشویسم اخت شده که نمی‌توانـند تـصور زنـده مـاندن، یـا تاثیرگذاری حتی برخـی از دسـتاوردهای کـار فکری مارکس را در سر داشته بـاشند. امـا بـه گمان من، مارکس چـنان تـاثیری بـر فـرهنگ جهانی پس از خود نهاد (بر انبوهی از متفکران با گرایش‌های گـوناگـون، در رشـته‌های عـلوم انسانی و فلسفه) که انکار آن تاثیر امروز فـقط می‌تواند نتیجه‌ی بدفهمی، یا قرار دادن آرزو به جـای واقـعیت، بـاشد. کسـی کـه از مـرگ اندیشه‌های مارکس یاد می‌کند نشان می‌دهد که اسیر نگرشی تقلیل‌گراست کـه تـوانـایی فـهم تاثیرهای فرهنگی را ندارد، و فقط می‌تواند در قلمرو سخن سیاسی فکـر کـند، آن هـم درگـیر پندارهایی که زمانی لنینیست‌ها آفریده بودند.

مـارکس یک مـتفکر و فـیلسوف سـده‌ی نوزدهم بود. از نخستین نظریه‌پردازان اجتماعی که کار خود را علمی خواند. بی‌شک بسیاری از حکم‌ها و پیش‌بینی‌هایش به طور کـامل عـملی نشده‌اند. اما دقت به این نکته‌ی درست نـباید موجب انکار قدرت تحلیلی و اسـتدلالی کـار فکری و عقلانی او بشود مگر سـقوط سـلطنت استبدادی دلیلی کافی است که ما حکم بی‌ارزش بودن کتاب فلسفه‌ی حق هگل، و یا کل کار فکری این فیلسوف بدهیم؟ مگر تبدیل سـرمایه‌داری رقابتی به سـرمایه‌داری انـحصاری آثـار ادم اسمیت و دیوید ریکـاردو را بـی‌ارزش کـرده است؟ مارکس برخی از مفاهیم نادرست از قبیل دیکتاتوری پرولتاریا را سـاخت، و نـتوانست ساز و کار دمکراسی به قول خودش بورژوایی را درک کند. اما کدام متفکری را سراغ دارید که هر چه گفته و هر مفهومی که ساخته بـی‌عیب و نقص بوده باشد. آیـا کسـی کـه بـا تـوجه بـه حکم‌های نژادپرستانه در نوشته‌های کنت، هیوم، لاک، جفرسن و هگل، یا حکم‌های ضـد زن در کارهای ارسطو، شوپنهاور و نیچه، اعلام کند که اندیشه‌ها و آثار این فیلسوفان بـه ایـن دلیـل بی‌ارزش هستند، و آن‌هـا را بـاید از بـین‌رفته تلقی کرد، حرف عاقلانه‌ای زده است؟

مارکس از ارزش افزوده و استثمار، جـهانی شدن نظام سرمایه‌داری، بـحران‌هـای دوره‌ای تولید در ایـن نـظام، از خـودبیگانگی انسـان مدرن، نابخردی ذاتی سرمایه‌داری که خـود را به عنوان عقلانیت معرفی می‌کند، و در نتیجه از نیروی باژگونگی واقعیت در نظام قدرت حرف زد. همه‌ی این‌ها هنوز مطرح‌انـد، و اگـرنه در جزییات، با شماری کلی‌ای که مـارکس تـرسیم کرد هم‌خوانی دارند. همین دلیل کافی بر فعلیت اندیشه‌های اوست. حرف من در کتابم این است کـه مـارکس یک مـتفکر بـزرگ است، و ناندیشیده‌ها، درستی‌ها و نـادرستی‌هاست. او نیز همچون آنان زنده، و تاثیرگذار است. مهمتر، او از جمله اندیشمندانی است که بدون توجه به کارهایش نمی‌شود این دوران تارخی و جـهان معاصر را به طور دقیق شناخت. نه این که هر چه مارکس در مورد این دوران گفت درست بـود، اما فهم کامل این دوران با بی‌توجهی به آثار او، یا نشناختن آن‌ها ممکن نیست. تصور مارکس از آزادی انسانی، و آن رابطه‌ای که او میان عدالت و آزادی برقرار کرد (که یکی از تاثیرگذارترین شکل‌هایی است که تاکنون در فرهنگ بشری در این مورد ارائه شده، هر چند لزوما به این دلیـل درست نیست) در مـتن زنـدگی اجـتماعی در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته، به گونه‌ای ژرف (چندان ژرف که در نخستین نگاه دشوار به چشم مـی‌آید) تـاثیر گـذارده بـوده است. مـارکس همان‌طور که آرزوی خودش بود، پیش از آن که پایه گذار یک آیین رسمی باشد (همان که بـه مارکسیسم مشهور شده) در پیکار هـر روزه‌ی مردمان برای آزادی و برابری، یعنی در پـیکار دمکراتیکی که هنوز هم در جریان است، تـاثیر گذاشته، و دخالت کرده است. این تاثیر عـملی مارکس منجر به تصوری تازه از حقوق انسانی و آزادی‌شده که فعلا بحثی در مورد درستی یـا نادرستی آن ندارم، اما گمان مـی‌کنم هـر داور دادورزی بپذیرد که این تاثیر بسیار ژرف بوده است. البته در این تاثیرگذاری که دگـرگونی‌ای در سخن با گفتمان سیاسی مدرن را موجب شد، مارکس تنها نبود. مـا در ایـن مـورد مـدیون متفکران رادیکالی هـستیم که در سده‌ی نوزدهم می‌زیستند، و از قـضا مـارکس بـا بـرخـی از مهمترین آن‌ها آشنا و هـم‌راه بـود، یـا درگـیر بحث‌هایی انتقادیو جدلی با آنان گفتگو داشت. کسانی چون انگلس، پرودن، باکونین، لاسـال، کروپاتکین، اتـحادیه گـرایـان ، گـردانـندگان تعاونی‌های کارگری، فعالان جنبش آزادی زنان، و حتی دمکرات‌های هوادار حق رای همگانی، و اصلاح‌گران قوانین مدنی.

البته در مورد این تاثیر مـارکس هم نـباید گزافه گویی کرد. در کتابم مواردی از باورهای غیردمکراتیک مارکس در مورد زنان، یهودیان و... را آورده‌ام. به دنـبال پـیشرفت مـبارزه‌ی دمکراتیک در سـده‌ی بـیستم، و بـه ویـژه در دهه‌های آخر آن، خواست‌ها و دانایی نظری این جنبش در کشورهای غربی بسیار پیش رفته‌اند، اما نه چندان که دیگر تجربه‌هاو آثار مارکس و دیگـــر انـــدیشمندان رادیکـال سـده‌ی نوزدهمی‌اهمیت شده باشند. از سوی دیگر، به دلیل موقعیت خاص دریافت آثار و اندیشه‌های مارکس در ایران، و تاثیری که همواره مـثبت و سازنده هم نبود). باید تاکـید کـرد کـه او یک پیامبر، یا راه‌گشای رهایی نهایی انسان نبود. نه هر چه‌گفت درست بود، و نه هر راهی که نشـان داد در جهت سعادت و خوشبختی آدم‌ها بود. او هم مثل تمام متفکران دیگر کلید یافتن حقیقت و آزادی را در جیب نداشت. صـدای مارکس یکی از آواهای اصلی و مهم در هم‌سرایـی بـاشکوه فرهنگ غربی است. و البته، قبول کنید که این کم چیزی نیست.

به عنوان نکته‌ی آخر اشاره‌ای هـم بـه یک ویژگی کار فکری او بکنم که مهم است اما کمتر از آن یاد شده است. آن هم قدرت نـویسندگی اوست. مارکس به گمان من، یکی از بزرگترین نویسندگان مدرن است. سبک نگـارش والای او، توانایی‌اش در بیان پیچیده‌ترین و نهان‌ترین جنبه‌های کار فکری‌اش (برای نـمونه یک بـار بحث مربوط به «فتیشیسم کالاها» را در پاردی چهارم از نخستین فصل سرمایه از ایـن زاویـه بخوانـید). تـحلیل زبـانی‌اش از پـدیدارهـای اقتصادی (خاصه در گروندریسه)، قدرت طنز و زبان رندانه‌اش (برای نمونه در هجدهم برومر). و نیروی کم‌نظیرش در خلاصه گویی (نمونه‌ای بهتر از «پیشگفتار ۱۸۵۹» به درآمدی به نـقد اقتصاد سیاسی دیده‌اید؟). در ادبیات اجتماعی و سیاسی، مـقام نـویسنده‌ای بـزرگ را بـه او می‌بخشند.

لئو استراوس مارکس را از امـواج تـجدد در فلسفه‌ی سیاسی (از ماکیاولی به بعد) می‌دانـد. آیـا مـی‌توان مـارکس را یک مـدافـع تـجدد محسوب کرد؟

بحث از تلقی مارکس از مدنیته پیچیده است، هر چند خود او در این مورد زیاد نوشته است. تا آنجاکه می‌دانم او هرگز لفظ «مدرنیته» را به‌کار نبرد، اما از مفهوم آن، و نیز از واژه‌هایی چـون «مدرن»، «مدرنیسم»، «جامعه‌ی مدرن» و حتی «سیاست مدرن» بارها در نوشته‌هایش استفاده کرد. من در نخستین فصل کتابم چهارده نـهاده آورده‌ام کـــه بـــه گـمانم رابطه‌ای پـیچیده‌ی اندیشه‌ی مارکس با مفاهیم و معضل‌های ناشی از مدرنیته را توضیح می‌دهند. مارکس از یک نظر مدافع مدرنیته بود، و پیشرفت‌های مـادی دوران مدرن را با عنوان رشد نیروهای تولیدی و بـارآور مـی‌ستود. در ایـن مـورد نـخستین صفحه‌های مـانیفست بسـیار روشـنگرند. بـه گـمانش هـمین تـوسعه‌ی مـادی و اقـتصادی زمینه‌ی لازم برای انتقال به نـظامی جـهانی را فراهم آورده که بر اساس عقلانیت انسانی اداره شود، و در آن شکاف طبقاتی از بـین بـرود، و دیگر اقلیتی استثمارگر نظارت تولید و توزیع کالاها و فراورده‌های مادی را در دست نداشته باشند، و اکثریتی عظیم در فـقر و مـصیبت‌هی مـادی و مـعنوی زنـدگی نکـنند. مارکس بـا بسیاری از مشخصه‌های اصلی روزگار مـدرن همراه بـود، و از دسـتاوردهای مـدرنیته دفـاع می‌کرد. از جمله بـا خـردباوری مـدرن، اصـل شناسایی و سلطه بـر نـیروهای طبیعت آزادی بیان و اقتدار اندیشه‌ی انتقادی، سکـولاریسم، آمـوزش و پـرورش لایـیک، لغـو امـتیازات اجتماعی بازمانده از سده‌های میانه برای پسران ارشد، کلیسـا، و... موافق بود. اما از سوی دیگر، او بر این باور بود که بر اسـاس مـبنای مـادی تقسیم کار اجتماعی در جـوامـع مـدرن رشـد مناسبات سرمایه‌داری منجر به پیدایش طبقه‌ای شده که در فقر کامل بـه‌سر مـی‌برد، از کـلیه‌ی مواهب مادی و معنوی جامعه بـی‌بهره است، و مدام بر شمار آن افـزوده مـی‌شود. در نـتیجه، می‌گفت با این که مدرنیته زمینه‌ی مادی رشـد انسان را فراهم آورده (و دیگر به قول او حـتی کمی هم دیر شده که جامعه‌ی مدرن هـم شکـل گرفت، که در جریان انقلاب اجتماعی چیزی جز زنجیرهایش را از دست نخواهد داد. ایـن است که با بدگمانی کامل به نهادهای سیاسی جامعه‌ی مدرن مـی‌نگریست. دمکـراسـی پـارلمانی را شیادی، و انـتقاد بـه آن را بـیماری و سـفاهت می‌خواند. میان برابری صوری و دمکراتیک در جامعه‌ی بورژوایی با بـرابـری راسـتین یـعنی امکـان ایـجاد زمـینه‌ای بـرابـر بـرای هـمه‌ی شـهروندان در زنـدگی تـولیدی و بـهره‌مندی عادلانه از محصولات کـار اجـتماعی، تـناقض می‌دید. در یک کلام، میان مـناسبات تـولیدی سرمایه‌داری از یک سو، و رشد نیروهای تولید تضادی می‌یافت که به گمان او منجر بـه مـحو کامل جامعه‌ی سرمایه‌داری خـواهـد شـد. در بیشتر آثارش این محو کامل را نتیجه‌ی انقلابی اجتماعی دانست، و در مواردی هـم در دهـه‌ی آخر عمرش از امکـان مـسالمت‌آمیز گـذر بـه سوسیالیسم حرف زد.

با توجه به این نکته‌ها چنین مـی‌نماید کـه مارکس ناقد مدرنیته بود. اما نه ناقدی رادیکال همچون نیچه، بل ناقدی معتقد بـه آرمـان‌های روشنگری و مدرنیته که ادعا درد ایـن شکـل جامعه‌ی مدرن نه عاقلانه است، و نه استوار به برابری راستین شهروندی که ادعـایش را دارد. مارکس همچون یک ناقد غررادیکال مـدرنیته کوشید تا نشان دهد که ادعاهای کسانی که زمام امور را در این جامعه به درست دارنـد، یـعنی سرمایه‌داران و نیروهای واپس‌گـرا، در مـورد پیشرفت، رفاه و عدالت بـاطل است. پـیشرفت باید بـه دست مـامور اجـرای دیگـری یـعنی پرولتاریای صنعتی ممکن شود. او با پـیشرفت مدرنیته موافق بود. همچنین با خردباوری مدرن نیز همراه بود، و در این مورد نیز مـی‌گفت کـه چون نظام سرمایه‌داری بر اساس آشوب تولید کار می‌کند، بخردانه نیست. مارکس بـا مـبانی خردباوری و حتی شکل‌های سیاسی و فرهنگی ناشی از آن تا حدودی هـمخوان بـود. اکـنون می‌پرسم که آیا تناقض‌های ناگزیری که در کار یک ناقد غیررادیکال مدرنیته (یعنی کسی کـه می‌خواهـد راه حـلی بـرای «پـروژه‌ی نـاتمام روشنگری» پیدا کند) ظاهر می‌شود، بسنده‌دانـد که ما چشم به مهمترین دسـتاوردهای زنـدگی فکری او یعنی گسترش حدود اندیشه‌ی انتقادی ببندیم؟ در انتقاد بـه مـدرنیته و وجـه تـولید سرمایه‌داری و عوارض فرهنگی آن، مـارکس بیش از دیگر نظریه‌پردازان بزرگ اجتماعی‌ای که اندکی پس از او کار خـود را آغـاز کـردند (همچون ماکس وبر، امیل دورکیم) پیش رفت، و به ما امکان داد تا کاستی‌های روزگار مدرن را دریابیم.

مـفاهیم آزادی در فـلسفه، دمکـراسـی در اندیشه‌ی سیاسی مارکس به چه نـحوی بـروز یافته‌اند؟

نخست باید بگویم که آنچه در پرسش شما به مفهوم کـلی «آزادی» یـا «آزادی انسانی» در فلسفه‌ی مارکس مـرتبط مـی‌شود (کـه البـته نـمی‌توان آن را فـقط بـه آزادی سـیاسی و دمکراسی سـیاسی فـروکاست). مـا را بـه یک بحث مفصل فلسفی مـی‌کشاند. در ایـن زمـینه مارکس نکته‌های مهمی مطرح کرده کـه گـمان دارم به سهم خود دلیلی بر فعلیت انـدیشه‌ی او هستند. اما از آنجا که شرحاین نکته‌ها نـیاز بـه مقدمات فلسفی و طول و تفصیل فراوان دارد(از جمله دقت به مفهوم آزادی در فلسفه‌های کانت، هگل، و شلینگ)، اجازهبدهید کـه ایـنجا وارد چنین بحثی نشویم و کارمان را محدود به سخن سیاسی و دمکراسی کنیم.

مهمترین کاستی اندیشه‌ی سیاسی مـارکس، بحث او از دمکراسی مدرن یا به قـول خـودش دمکراسی بورژوایی است. مارکـی در مـوارد دیگری هم اشتباه کرد، اما به نظر می‌آید که اکثر این موارد خطای در محاسبه بودند. بحث او در باردی دمکراسی سیاسی مدرن نمایان‌گر خطای در محاسبه نیست، بل نشان می‌دهد که او در این مورد اصل مساله را درک نکـرده بـود. البـته، همچون بیشتر مـوارد مـشابه بـحث او از یک پایه‌ی محکم فلسفی آغاز شده بود که نخست در مقاله‌ای مهم با عنوان «مـساله‌ی یـهود» کـه در ۱۸۴۳ نوشته بود، توضیح داده شد. میان ادعای سرمایه‌داری مدرن که برابری سیاسی و صوری برای شهروندان فراهم آورده است (البته به یاد داشته باشیم که در زمان مارکس خود این ادعا چندان اثبات‌شدنی نبود چون هنوز زنـان حـق رای نداشـتند، مـحدودیت‌هایی در بـرخـی از کشورهای اروپایی در مورد تـهیدستن بـرای شـرکت در انـتخابات اعـمال مـی‌شد، و...) و واقعیت نابرابری اجتماعی، تضادی وجود دارد. همین تضاد سبب می‌شود که کسی که در بـنیاد زندگی مادی اجتماعی یـعنی بـرخـورداری از نتایج تولید مواد، در امور مـعیشتی، فـرهنگی، بهداشتی و... در شرایط نابرابر با دیگری قـرار دارد، رای خود را به بهایی اندک بـفروشد. بـه ویژه که برای او تفاوتی نمی‌کند که کدام عـضو طبقه‌ی حاکم به مجلس راه یابد. مارکس ادعای آزادی و برابری شهروندی راکه در زمان او در حقوق سیاسی برابر مـیان مـردان یک جـامعه جلوه گر می‌شد، نقابی بر چهره‌ی زشت نابرابری مادی مـی‌دید. در نـتیجه، قـبول نـداشت کـه پارلمانی که بر اساس حق رای آزادانـه شکـل می‌گیرد قدمی در راه بـه خـطرانـداخـتن نـظم موجود یعنی مافع طبقه‌های حاکم بردارد. پس از تجربه‌ی تلخ انقلاب ۱۸۴۸، مـارکس بـه ایـن نتیجه رسید که بورژوازی فقط از راه همکاری بـــا نـــیروهای ارتـجاعی و بـازمانده از صورت‌بندی‌های اقتصادی و اجـتماعی پـیشا سرمایه‌داری به حکومت خود ادامـه مـی‌دهد. زیرا در ایـن امـتیاز دادن بـه ارتـجاعی‌ترین لایه‌ها متحدانی در پـیکار عـلیه پـرولتاریا و تهیدستان جامعه می‌یابد.

به این ترتیب، مارکس ادعای سـرمایه‌داری در مورد آزادی و دمکراسی پارلمانی را بـاطل می‌دانست. برای او دمکراسی بـا بـالاکشـیدن پرولتاریا به عنوان طبقه‌ی حاکم بـه یک مـعنا بـود. در مـقاله‌ای دربـاره‌ی چـارتیست‌ها در ۱۸۵۲ اعلام کرد که حق رای همگانی برابر است با کسب قدرت سیاسی پرولتاریا. او این نظر را که چنین حقی برای زنان و مردان در چارچوب نظام سـرمایه‌داری بـه دست آیـد، حـماقت و بیماری فکری می‌نامید. ما امروز می‌بینیم کـه حتی در شماری از واپس‌مانده‌ترین جوامع نیز حـق رای هـمگانی بـه دست آمـده است. خـواست‌هـای مشـهور مـانیفست بـه عـنوان خواست‌هایی که تجمع کارگری و پیکار در راه تحق آنان چارچوب جامعی‌ی مـوجود را درهـم خواهد شکست، دانسته شـدند. امـا اکـثر ایـن خواست‌ها در سـرمایه‌داری امـروز بـه دست آمده‌اند (همچون مالیات تصاعدی با تـدریجی سنگین بردرآمد، برنامه‌ریزی صـنعتی، تـلفیق کشـاورزی بـا صـنایع تـولیدی، آمـوزش و پرورش رایگان، ممنوعیت کار کـودکان) چـند مورد هم امروز خواست‌هایی عـاقلانه دانسـته نمی‌شوند همچون تمرکز وسایل ارتباطی و حل و نقل در دست دولت، اجبار یکسان همگان به کار کردن، و تشکیل سپاه صنعتی به ویژه برای کشاورزی، آیا همین نکـته‌ها بسـنده‌نیست تـا دریابیم که مارکس چه دید محدودی در مـورد آینده‌ی دمکراسـی در جـوامـع سـرمایه‌داری داشت؟

او دولت دمکراتیک بـورژوایـی راتـناقض مجسم می‌خواند، که هرگز پدید نخواهد آمد. در صورتی که ما امروز با این دولت‌ها به عـنوان واقعیت‌های موجود روبروییم. بـدون ایـن کـه چارچوب جامعه‌ی بورژوایی درهم بشکند، بـه انبوهی از حقوق دمکراتیک دست‌یافته‌ایم، کـه مارکس تحق آن‌ها را فقط موکول به شکل‌گیری دولت پرولتری می‌کرد.

اما در مورد دولت پروتری، هیچ جا ناتوانی مـارکس در هـمراه کـردن آموزه‌هایش بـا دمکراسی مدرن به این خوبی معلوم نـمی‌شود. فقط به مفهوم «دیکتاتوری پـرولتاریا» کـه او ساخت، دقت کنیم (این که می‌گویند سـازنده‌ی این مفهوم بلانیک بوده دست نیست. یک متن نشان بدهید که پیش از کتاب پیکار طبقاتی در فرانسه مارکس نوشته شده، و این مفهگم در آن به‌کار رفته باشد) چرا دیکتاتوری؟ می‌گویند که این دیکتاتوری اکثریت عددی جامعه است تا بساط نظم کهن را برچیند. پیش از هر چیز به یاد آوریم که در سخن سیاسی امروز دیکـتاتوری اکثریت هم امر مـلعومی است. دمکـراسـی از جمله، به معنای به رسمیت شـناختن، تـامین و تضمین حقوق اقلیت است. گذشته از ایـن چـرا باید اکـثریت جـامعه کـه قـدرت را بـه دست می‌گیرد، و در نتیجه از امکانات مادی و واقعی زیادی برخوردار می‌شود، نیاز به دیکـتاتوری داشته باشد؟ اصطلاح مارکس فـقط یک مـعنا می‌دهد. سرکوب اقلیت، تـا هـرگز دوبـاره بـه قدرت نرسد. اما چه کسی تضمین کـرده کـه در این میان، به بهانه‌ی سرکوب هـواداران اقـلیت بخش‌هایی از اکثریت هم سرکوب نشوند؟ چـرا شمشیر دیکتاتوری بالای سر جامعه‌ای بچرخد، تا هر گاه لازم است هر مخالفی به عنوان اقـلیت نابود شود؟ مارکس در پاسخ به باکونین می‌گفت که چون مبنای مـادی حکـومت از بـن بـرود، حکومت، دولت، و در نتیجه دیکتاتوری نخست ضعیف و بعد نابود خواهند شد. معلوم نبود کـه چرا دولتی که باید از بن برود نخست با بدترین شکل استبداد سیاسی و اجتماعی کارش آغـاز می‌شود. به هر رو، تجربه‌ی انـقلاب روسـیه و حکـــومت حـــزب کـــمونیست نشـان داد کهدیکتاتوری پرولتاریا فقط یک عـنوان یـا اصطلاح بودو واقعیت تلخ ایـن بـود کـه هـیچ گرایشی به زوال پایه‌های مادی حکـومت بـه چشم نـمی‌آمد. واقـعیت، بـازتولید و افـزایش امتیازهای مادی اقـلیتی بـود کـه بـا سـاختار بوروکراتیک حـزب و حکـومت اقـتداریـافته بودند، و بر جامعه‌ای بی‌بهره از ساده‌ترین ابزار مصرفی و مواهب مادی حکومت می‌کردند، آن هم به یـاری پـلیس مـخفی، تـرور، زنـدان و گـولاگ. حکومتی که خود را دولت کـارگران و زحمت‌کشان می‌خواند نـظامی تـوتالیتر و بـه معنای کامل ضد دمکراتیک بود. با تـوسل بـه مـفهوم «دیکـتاتوری پـرولتاریا» نـه فـقط بورژواها، بل کولاک‌ها، یـعنی دهـقانان مـیان مـایه، و حـتی دهـقانان تـهیدست، لایـه‌های روشـنفکری، تـمامی حـزاب غـیر از حـزب کمونیست، تـمامی اتـحادیه‌ها و سـازمان‌های مستقل کارگری، و تعاونی‌های مستقل از دولت نابود شدند، و همراه با آن‌ها، نشـریه‌ها، آزادی بیان، فـراکسـیون‌هایی در درون خـود حـزب کـمونیست، کـادرهای انـقلابی قـدیمی از تروتسکی تابوخارین و کـامنف و زیـنوویف همراه میلیون‌ها شـهروند روسـی و مـلیت‌های گـوناگـون بـه قـتل رسـیدند. تجربه‌هایرقت‌بار انقلاب فرهنگی چـین، نسـل‌کشی‌های پـل‌پت، دیکتاتوری موروثی کره نیز بـه خـوبی نشـان داده‌اند که چه مخاطره‌ی عظیمی در همین مفهوم به ظاهر ساده‌ی دیکتاتوری پـرولتاریا نـهفته است. مفهومی که لویی آلتوسر فیلسوف عـضو حزب کمونیست فرانسه آن را مـفهومی عـلمی خواند که کنار گذاشتن آن از برنامه‌ی حزب در

ادامه در صفحه ۱۰

سندیکالیسم در دوران جهانی شدن

ماشاالله رزمی

جنبش سندیکایی به دنبال یک دهه رکود بار دیگر به طور جدی مطرح شده و همه سندیکاهای بزرگ به بازسازی و گسترش ارتباطات خودپرداختهاند. فعال شدن سندیکاها نه به صورت سازماندهی اعتصابات بلکه به شکل حضور موثر در گردهمایی‌های ملی و بین‌المللی و همکاری با شکل‌های دموکراتیک نمود پیدا می‌کند. بعد از انحلال اتحاد شوروی و تغییر سیستم کشورهای سوسیالیستی سابق سندیکاهای چپ که ستون فقرات جنبش سندیکایی بودند دچار بحران سیاسی و ایدئولوژیک شده بودند و کمپانی‌های بزرگ در کشورهای صنعتی با استفاده از انفعال نیروهای چپ سیاست ضد سندیکایی خود را تشدید کرده‌بودند و به بهانه‌های مختلف فعالین سندیکایی را اخراج می‌کردند که به عنوان مثال از کمپانی‌های اتومبیل‌سازی پژو و رنو فرانسه می‌توان نام برد که اکنون به تدریج از سیاست اختناق سندیکایی فاصله می‌گیرند.

دفتر مرکزی فدراسیون جهانی سندیکایی در پراگ تعطیل شده بود و امکانات تبلیغی و ارتباطی از بین رفته بود. سندیکاهای قدرتمند غربی هم فعالیت بین‌المللی خود را کاهش داده بودند و علیرغم حفظ تشکیلات و سازماندهی اعتصابات طولانی نیروی زیادی از دست داده و به شدت تضعیف شده بودند تا آنجا که بعضی از جامعه‌شناسان و محققین غربی از جمله آلن تورن جامعه‌شناس معروف فرانسوی از مرگ سندیکالیسم سخن به میان آوردند و آن را ناشی از پیدایش و رشد فردگرایی جدید در جوامع غربی دانسته که تمایلی به هویت‌یابی جمعی در احزاب و سندیکاها را ندارد و بیشتر به کارهای فرهنگی و شرکت در حرکات خودجوش با هویت فردی گرایش دارد. همچنین ازبین رفتن الگوی سیستم شوروی حکومت و تغییر وضعیت اقتصادی و هویت اجتماعی طبقه‌ای که در فرهنگ مارکسیستی «پرولتاریا» نامیده می‌شود از علل دیگر ضعف سندیکاها ذکر می‌شد.

می‌توان گفت که دهه آخر قرن بیستم دهه وداع با سندیکاهای ایدئولوژیک بوده که وجه مشخصه آن‌ها مبارزه با امپریالیسم بود. از طرف دیگر همین دهه را باید دوران پیدایش عرصه جدید مبارزات سندیکایی یعنی مبارزه با وجوه منفی جهانی‌شدن داشت.

روند جهانی شدن در عصر انقلاب انفورماتیک و پیدایش شاهراههای اطلاعاتی که اصطلاح دهکده جهانی را متداول کرد همراه با جهانی شدن اقتصاد، سیاست، فرهنگ و پذیرش ارزش‌های عموم بشری شکل جدیدی از مبارزه سندیکایی را طلب می‌کرد که از کادر خواسته‌های صنفی صرف خارج و مطالبات اجتماعی، اصلاح مناسبات شمال و جنوب و مبارزه با آلودگی محیط زیست را همزمان با خواسته‌های صنفی طرح بکند تا پذیرش توده‌ای داشته باشد. اکنون بسیاری از سندیکاهای قدرتمند اروپایی از آن جمله کنفدراسیون عمومی کارگران فرانسه (C.G.T)سیاست روشن برای مبارزه با جهانی‌شدن نئولیبرال دارند.

مراکزی که گلوبالیزاسیون را هدایت می‌کنند بعد از ۱۱ سپتامبر آشکار ساخته‌اند که به طور جدی قصد دارند با مخالفین جهانی‌شدن در سه عرصه: اقتصادی، ایدئولوژیک و نظامی مبارزه کنند. نبرد اقتصادی توسط صندوق بین‌المللی پول بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت از سال‌ها پیش شروع شده است. نبرد ایدئولوژیک توسط: بنیاد ارث، انستیتوی کارخانجات آمریکا و انستیتوی کاتو که مراکز تحقیقاتی مجهز و معروفی هستند و رسانه‌های بین‌المللی نظیر CNN تایمز مالی، وال‌استریت ژورنال و اکونومیست که در سراسر جهان به اقتصاددان‌ها خط می‌دهند انجام می‌گیرد و سرکوب نظامی نیز اکنون به وسیله ماشین جنگی آمریکا و متحدین نزدیکش پیش برده می‌شود. جهانی‌سازی و جهانی‌شدن اکنون نه در نقاط خاص بلکه در تمام قاره‌ها و در همه کشورها به اشکال متفاوت صورت می‌گیرد و سندیکاهای اروپایی از دهه گذشته به درستی متوجه شدند که گلوبالیزاسیون جنبه‌های مثبت و منفی دارد و آنچه که باید هدف مبارزه سندیکایی باشد جهانی‌شدن نئولیبرال است که بدون توجه به نیازهای حیاتی دو سوم ساکنان کره زمین در جهت تخریب محیط زیست و متلاشی کردن اقتصاد کشورهای فقیر پیش می‌رود.

بنابراین گسترش ارتباطات بین‌المللی سندیکایی و ایجاد مرکز هماهنگی جدید ضروری بود و تمام سندیکاهای بزرگ کشورهای صنعتی به دنبال امکان و شرایط مناسب بودند تا مرحله جدید مبارزاتی خود رادر سطح جهانی پایه‌ریزی بکنند.

دراین رابطه پیدایش «جنبش و مخالفت با جهانی شدن» در سوم دسامبر ۱۹۹۹ در سیاتل آمریکا نقطه عطفی برای فعال‌تر شدن جنبش‌های اجتماعی در کشورهای صنعتی محسوب می‌شود و از آن تاریخ به بعد این جنبش رشد کرده و تقریبا هر نشست سران کشورهای صنعتی یا اجلاس‌های سازمان جهانی تجارت با اعتراضات و تظاهرات خشن و گاها خونین مخالفین جهانی‌سازی مواجه شده است که درگیری‌های شدید بین پلیس و تظاهرکنندگان در بلژیک، سوئد و ایتالیا از آن‌جمله بوده‌اند. سندیکاها و تشکل‌های غیردولتی که بعد از سیاتل پیوندهای خود را محکم کرده بودند نمی‌توانستند فقط از طریق تظاهرات و درگیری با پلیس خواسته‌های خود را برآورده سازند و می‌بایست طرح مشخص و موردپسند و قبول عموم برای ادامه کار داشته‌باشند که بعد از درگیری خونین تظاهرکنندگان و خشونت عریان پلیس در جنوا ایتالیا به طور جدی بحث راسیونالیزاسیون اعتراضات جریان داشت تا اینکه وقایع ۱۱ سپتامبر به طور موقتی جنبش مخالفت به جهانی شدن رادچار رکود ساخت. شوک حاصل از تخریب برج‌های دوقلو و انزجار جهانی از عملیات تروریستی و همدردی عمومی با آمریکا که پرچمدار جهانی شدن نئولیبرال می‌باشد موجب شد تامطبوعات طرفدار جهانی شدن پایان جنبش مخالفت با جهانی‌شدن را اعلام نمایند. ولی سوءاستفاده نیروهای جنگ‌طلب از موقعیت پیش‌آمده و تصویب قوانین زمان جنگ و یورش به نهادهای مدنی موجب شد که تمام نیروهای صلح‌دوست و ترقی‌خواه به اعتراض برخیزند و نشست پیش‌بینی شده در پورتوآلگره برزیل جنبش مخالفت با جهانی شدن نئولیبرال را در شکل و محتوای جدید و بسیار قدرتمندتر از پیش به نمایش گذاشت و خود را (ALTERMONDILASATION) یعنی آلترناتیو جهانی شدن نئولیبرال نامید. عنوان رسمی گروه‌های پورتوآلگره (FORUM SOZIAL MONDIAL) (همایش اجتماعی جهانی) می‌باشد و تمام نیروهای چپ و فعالین اجتماعی راگردهم می‌آورد و به درستی «جامعه مدنی جهانی» معرفی شده است.

دومین گردهمایی پورتوآلگره یک سال بعد از اولین گردهمایی از ۳۱ ژانویه تا ۵ فوریه ۲۰۰۲ ادامه داشت و بیش از هشتادهزار نفر را گردهم آورد و بسیار موفق و یک گام جدی در اعتلا جنبش‌های اجتماعی بود که به طور آشکار ادعاهای مرگ سندیکالیسم و مرگ جنبش مخالفت با جهانی‌شدن نئولیبرال را مردود ساخت و برعکس نوزایی و قدرت‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید را اعلام کرد.

پیوند جنبش مخالفت با جهانی‌شدن نئولیبرال با سندیکاهای قدرتمند هویت تازه‌ای به این جنبش وسیع داده است و هر چه رابطه سندیکاها با سازمان‌های غیردولتی در درون جنبش محکمتر شده مواضع آن روشن‌تر و منطقی‌تر می‌شود و تکیه گاه تمام جنبش‌های عدالت‌خواه و سوسیالیست در سراسر جهان می‌شود. از سوی دیگر سندیکاها متاثر از انرژی تازه‌ای که جنبش آزاد کرده است فعال‌تر شده و دیدارها و تبادل تجربیات را افزایش داده‌اند و سندیکالیسم وارد فاز جدیدی شده است که باید جهانی عمل بکند.

اکنون کاپیتالیسم در جهان سوم بدون درنظر گرفتن سازمان اجتماعی کار گسترش می‌یابد مثلا در هند هفتاد درصد کار به صورت غیررسمی می‌باشد و در کارهای غیررسمی کمترین حق تشکل وجود ندارد. مساله کلیدی در این جوامع این است که تمام کارگران و کارمندان دارای قرارداد رسمی کار و برخوردار از حقوق تامین اجتماعی باشند. تجربه کمیته‌های کارخانه که در کشورهای اروپایی موفق هستند می‌تواند در سطح جهان خیلی مفید باشد.

از جنگ جهانی دوم به بعد سندیکاها و سازمان بین‌المللی کار خواستار دخالت کارگران و حقوق‌بگیران در عملکرد شرکت‌های چندملیتی بودند و اکنون برای سندیکاها وقت برآورده شدن این خواسته فرارسیده است. حفظ ثروت‌های ملی و جلوگیری از آلودگی محیط زیست نیز برای کارگران و تمام جامعه حیاتی است و از این به بعد سندیکاها و سازمان‌های غیردولتی نمی‌خواهند اجازه بدهند که شرکت‌های فراملی ثروت‌های ملی را غارت کنند و محیط زیست را تخریب نمایند. در همین رابطه حزب کارگر برزیل که دولت را در اختیار دارد تسهیلاتی مهم برای رشد و اعتلا جنبش‌های سندیکایی فراهم کرده است. سندیکاهای برزیل توانسته‌اند کمیته نظارت بر عملکرد کمپانی‌های چندملیتی بوجود آورند.

تجمع پورتوآلگره و انبوهی از سازمان‌ها و تشکل‌های مردمی را دورهم جمع کرده بود ولی حضور متشکل بیش از پانصد سندیکا آن را به یک کنگره سندیکایی تبدیل کرد. و نیز بسیاری ازین سندیکاها هم‌صدا با تشکل‌های دیگر حقوق تامین اجتماعی را جزو جدایی‌ناپذیر از حقوق جهانشمول انسانی می‌نامیدند. سندیکاهای اروپایی از جمله آلمان، فرانسه و اسپانیا و سندیکاهای آفریقای جنوبی، برزیل و کره‌جنوبی از فعالان اصلی پورتوآلگره بودند و بحث‌های جدی در مورد مسائل سندیکایی و انتقال تجربه صورت گرفت و هرکدام پیشنهادات خود را در مبارزه با کارتل‌های بین‌المللی، لغو بدهی‌های خارجی کشورهای فقیر، آینده کار و حقوق مزدبگیران با تجربیات علمی، بهداشت عمومی ایمنی مواد غذایی، تنوع فرهنگ و غیره ارائه نمودند. سه روز از شش روز گردهمایی به مسائل سندیکایی اختصاص داشت در پورتوآلگره سندیکاها جایگاه واقعی خود راشغال کرده بودند و ضروری بودن خود را برای دفاع از حقوق کارگران و محرومان نشان دادند. از نظر مردم‌شناسی هر روز در سراسر جهان افراد بیشتری به صف حقوق‌بگیران می‌پیوندند و تعداد مزدبگیران افزایش می‌یابد و همه کسانی که از طریق دستمزد خود زندگی می‌کنند احتیاج به تشکل دارند تا از حق کار ثابت و تامین اجتماعی خود دفاع بکنند. بدین جهت ضرورت وجود سندیکاها افزایش می‌یابد. زیرا عدالت اجتماعی بدون سازمان اجتماعی کار در جامعه تحقق نمی‌یابد.

پیش‌بینی شده است که تجمعات نظیر پورتوآلگره در سایر قاره‌ها نیز ترتیب داده شود، بعد از ۱۱ سپتامبر توسل به خشونت جهت طرح خواسته‌های صنفی و سیاسی بیش از پیش اعتبار خود را از دست داده است و افراط گرایی و آنارشیسم نیز در درون جنبش مخالفت با جهانی‌شدن بی‌رنگ و ایزوله شده است. تنوع ایده‌ها و کمیت قابل توجه جنبش نقطه قوت آن است که از برخورد اندیشه‌ها سنتز مناسب پیشرفت حرکت حاصل می‌شود و منطقی و مسالمت‌آمیز بودن خواسته‌ها مخالفت با آن را به حداقل می‌رساند و دریـن میان تجربه مبارزاتی سندیکاها بسیار ضروری و کارساز است.

ذکر عناوین تمام احزاب، گروه‌ها و سندیکاهایی که در پورتوآلگره گرد آمده بودند در این جا ممکن نیست برای نمونه تنها یکی از کمیته‌های شرکت‌کننده دویست و پنج سازمان غیردولتی آمریکایی را نمایندگی می‌کرد. برای آشنایی با ترکیب گردهمایی به ذکر عنوان گروه‌های برزیلی سازمان‌گر پورتوآلگره بسنده می‌کنیم: سازمان ATTAC برزیل، کمیسیون برزیلی عدالت و صلح، سازمان برزیلی شهروندان، اتحادیه مرکزی کارگران برزیل، مرکز عدالت و حقوق انسانی. جنبش دهقانان بی‌زمین، انستیتوی برزیلی تحقیقات اجتماعی و اقتصادی. علاوه بر انجمن‌های نام‌برده شهرداری پورتوآلگره، حزب کارگر برزیل و همچنین دولت برزیل با همکاری مشاورین بین‌المللی که متشکل از پنجاه سازمان حزب و سندیکای غیربرزیلی از جمله C.G.T فرانسه بود گردهمایی پورتوآلگره را سازماندهی کرده بودند.

گردهمایی پورتوآلگره شدیدا از فاجعه اقتصادی آرژانتین و شورش گرسنگان که در اثر سیاست‌های دیکته شده از طرف صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ایجادشده متاثر بود و خواستار اصلاح سیستم اعتبارات بین‌المللی شد. ضرورت انتقال تکنولوژی مدرن به کشورهای در حال توسعه و آموزش کادرهای فنی جهت رشد متوازن کشورها و پایان دادن به انحصارهای تکنیکی که از جمله انحصار تولید دارو افتضاح به‌پا کرده از خواسته‌های تجمع پورتوآلگره بود.

نکته جالب این که سندیکاهای رقیب از جمله مرکز بین‌المللی سندیکاهای آزاد مستقر در بروکسل و فدراسیون جهانی سندیکایی که در تمام دوران جنگ سرد در جهت نفی یکدیگر عمل می‌کردند، در پورتوآلگره در کنار همدیگر قرار گرفته بودند. به بیان دیگر پورتوآلگره تشکل‌های دو اردوگاه رقیب سابق را یکی کرده بود. احزاب سوسیالیست و کمونیست هم با نام

ادامه در صفحه ۸

آمریکا دست شارون را در کشتار فلسطینی‌ها باز گذاشته است

ادامه از صفحه ۱

خنثی نگه‌داشتن دولت‌های عرب در قبال این نقشه، نیازمند آرامشی موقت در خاورمیانه است، اما همه شواهد حاکی از آنست که این هدف، فعلا آن‌قدر عاجل نیست که اتحاد استراتژیک آمریکا و اسرائیل را تحت الشعاع قرار دهد. آرامشی که جرج بوش در فلسطین می‌خواهد، آرامش زیر سرنیزه سربازان اسرائیلی یا در تداوم تهدید دائمی اشغال مجدد از سوی ارتش اسرائیل است. اهانت‌های مکرر مقامات آمریکایی و در رأس آنان جرج بوش به یاسر عرفات، که تنها کسی است که می توان با او به عنوان نماینده فلسطینیان مذاکره کرد، بسیار پرمعناست: آمریکایی ها از این طریق به فلسطینی ها و همه دنیا فهمانده اند که برای مردم فلسطین، حقوق یک ملت حاکم بر سرنوشت خویش را قائل نخواهند شد حداکثر حقوقی که در پروژه خاورمیانه‌ای بوش برای فلسطینی‌ها در نظر گرفته شده است نیز از زندگی در زیر بار تحقیر و وابستگی مداوم به اسرائیل فراتر نمی رود. فلسطینی که آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها می‌خواهند، از استقلال واقعی محروم خواهد بود و حکم یک حاشیه امنیتی برای اسرائیل را خواهد داشت و صد البته که میلیونها فلسطینی آواره در اردن، لبنان، مصر و سایر کشورهای عربی حق بازگشت به خانه و کاشانه خویش را نخواهند داشت و کماکان محکوم به زندگی در فلاکت اردوگاه‌ها و به عنوان شهروندان درجه دوم خواهند بود. بدین منظور است که به مرگ شارونی گرفته‌اند تا مردم مصیبت دیده فلسطین به تب جرج بوشی راضی شوند. کشتاری که اسرائیل چند هفته است در مناطق اشغالی به راه انداخته است، این هدف را دنبال می‌کند که به فلسطینی‌ها بفهماند هرگونه مقاومت در برابر اراده مشترک اسرائیل و آمریکا محکوم به شکست است. شارون برای درهم شکستن ایستادگی فلسطینی‌ها، یکسره به راه حل نظامی روی آورده است و این تصمیم، نمی‌تواند بدون چراغ سبز واشنگتن به‌اجرا درآمده باشد.

در این روزها رسانه‌های غربی پر از اظهار نظرها و تفسیرهای کسانی است که جنگ جنایتکارانه شارون در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه را به بهانه مبارزه اسرائیل با تروریسم و به منظور تضمین حق بقای خویش توجیه می کنند. گویی چند بمب گذاری انتحاری قادر است اسرائیل تا دندان مسلح، این تنها قدرت اتمی خاورمیانه راکه این روزها همچنان از آمریکا کمک نظامی دریافت می کند، به طور جدی مورد تهدید قراردهد و گویی لشکرکشی به شهرهای فلسطین، آن دسته از جوانان این ملت راکه ناامید از همه جهان و جهانیان، به کام مرگ می‌شتابند و با خود چند اسرائیلی را همراه می‌برند، از این اقدام منصرف خواهد کرد یا امکانات بسیار محدودی راکه برای چنین کاری لازم است، از میان خواهد برد. بی عدالتی را ببین تاکجاست که تصمیم رسمی یک دولت برای نابودی جمعی شماری زیاد از مردم فلسطین را هم ردیف پاره‌ای حرکات تروریستی که بارها از سوی یاسر عرفات محکوم شده است، قرار می دهند و وقیحانه از یکسان بودن رفتار شارون و عرفات سخن می گویند، یا بدتر از آن، در این نبرد نابرابر جانب ستمگر را می‌گیرند. آنها از یک سو از عرفات می‌خواهند زیر آتش نیروهای اسرائیلی، زیر بار توجیه جنگ جنایتکارانه شارون تحت عنوان مبارزه با تروریسم برود، و از سوی دیگر خود، بر قربانی شدن هزاران افغان بر اثر بمباران اخیر آمریکا چشم فرو می‌بندند. اگر قرار باشد هدف سرنگونی طالبان، وسیله‌ای مانند کشتار غیرنظامیان در بمباران افغانستان را توجیه کند، اگر قرار باشد دنیا به فرو ریختن هزاران تن مواد منفجره بر سر مردم صربستان توسط آمریکا و متحدانش، به چشم ضروریات جنگی عادلانه بنگرد، اگر بناست خراب کردن خانه‌های فلسطینیان بر سر آنان و افکندن اجسادشان در گورهای دسته جمعی، مبارزه ضدتروریستی نام گیرد، چه کسی حق دارد از فلسطینی‌ها بخواهد از هدف قراردادن غیرنظامیان اسرائیلی خودداری کنند؟

با تداوم جنایات شارون، با نابودی عملی تشکیلات خودگردان فلسطینی و دستگیری هزاران نفر از کارکنان آن و غیرنظامیان فلسطینی توسط اسرائیلی‌ها، شمار هر چه بیشتری از فلسطینی‌ها به کشاندن جنگ به داخل خاک اسرائیل، به عنوان تنها وسیله‌ای که در این جنگ نابرابر برای آنها باقی مانده است می‌نگرند و حاضرند خود نیز به کام نابودی روند تا لشکرکشی جنایتکارانه ارتش اسرائیل بی‌پاسخ نماند. شارون و بوش نمی‌توانند از مسئولیت افزایش شمار فلسطینی‌هایی که چنین می‌اندیشند و چنین عمل می‌کنند، شانه خالی کنند. منفجرکردن بمب در شهرهای اسرائیل، جنایت است، اما جنایتی است که محکوم کردن یکجانبه آن، بدون محکوم‌کردن جنایاتی بسیار بزرگتر که بیش از نیم قرن است اسرائیلی‌ها علیه مردم فلسطین مرتکب شده اند و می شوند، امثال شارون را در تداوم مشی ضدبشری خود گستاخ‌تر خواهدکرد. جنگ جنایتکارانه شارون و حمایت بی‌شرمانه دولت آمریکا از آن، مصایبی بزرگ را به مردم فلسطین تحمیل‌کرده است و بی شک، این مردم قربانیان اصلی این فاجعه‌اند. اما علاوه بر این، یک نتیجه دیگر این جنگ مورد توجه ما ایرانیان قرار گرفته است، و آن، تأثیر بسیار مخرب آن بر وضعیت مبارزه آزادیخواهانه مردم ایران است. قبل از سخن‌گفتن بوش از «محور شرارت» که مضمون آن تا هنگام لشکرکشی شارون به مناطق خودمختار، طی موضع‌گیریهای متعدد مقامات آمریکایی تکرار شد و تا حد تهدید حمله اتمی به ایران نیز تشدید گردید، جنبش تحول‌طلبانه ایرانیان، دشمنان سرسخت آزادی در حکومت جمهوری اسلامی را منزوی‌تر از هر زمان دیگری کرده بود. رسوایی‌های مالی بیسابقه‌ای که از جمله با محاکمه شهرام جزایری همراه بود، پخش فیلم تکان دهنده شکنجه در جریان یک بازجویی و عقب‌نشینی مفتضحانه خامنه‌ای در جریان بازداشت نماینده همدان، از جمله رویدادهای نیمه دوم سال ۱۳۸۰ بود که امید به قرار گرفتن مخالفان سرسخت تحول در موضع تدافعی را ایجاد می‌کرد. اما با تحولات بین‌المللی پیرامون ایران، به ویژه نطق «محور شرارت» بوش و جنگ فلسطین، گویی جان تازه‌ای در کالبد بارگاه فقاهت در ایران دمیده شد. اصلاح‌طلبان حکومتی، تعهد به مواعید خود به مردم مبنی بر دفاع از حقوق آنان در برابر یورش محافظه کاران را فدای همبستگی «ضداستکباری» و «ضد صهیونیستی» با جناح فقاهتی حکومت کردند و بحران فلسطین، بن بست سیاسی موجود در داخل کشور را تحت‌الشعاع قرار داد. خامنه‌ای و شرکا، باید ممنون شارون و بوش باشند که لااقل فعلا، آنها را از مخمصه‌هایی که دچارش بودند نجات داده‌اند اکنون محافظه کاران در حکومت ایران، از آب گل آلود ماهی می گیرند و خود را نه تنها به عنوان مدافعان حاکمیت ملی ایران در برابر تهدید آمریکا، که علاوه بر آن به عنوان طرفداران دوآتشه انتفاضه جا می‌زنند و بی‌شرمانه حملات انتحاری علیه غیرنظامیان اسرائیلی را تشویق می‌کنند. تندروترین دشمنان پیکار آزادیخواهانه مردم ایران، مانند گردانندگان روزنامه کیهان، پیوسته به عرفات، نماینده قانونی مردم فلسطین دشنام می‌دهند و بدین ترتیب عملا درکنار شارون قرار می‌گیرند که می‌خواهد عرفات را از صحنه حذف کند. بخشی از مسئولیت پیدایش این فضای سیاسی نامطلوب درکشور ما، بر عهده دولت‌های آمریکا و اسرائیل است که با اقدامات اخیر خود، لطماتی بزرگ به جنبش آزادیخواهی در ایران زده‌اند.

محکوم‌کردن جنایات دولت شارون و نیز رجزخوانی بنیادگرایانی مانند طرفداران ولایت فقیه در ایران، برای دفاع از حقوق پایمال شده مردم مظلوم فلسطین لازم است، اما کافی نیست. امروز مقابله مؤثر با بی عدالتی دهشتناکی که بر مردم فلسطین روا می‌دارند، مستلزم کشاندن مبارزه از عرصه نظامی به عرصه سیاسی است، یعنی همان چیزی که امثال آریل شارون می‌کوشند با تمام قوا مانع آن شوند همبستگی فعال با مردم فلسطین به معنای دفاع از حقوق آنان در افکار عمومی و مقابله با تبلیغات جهان گستری است که شارون و عرفات را درکنار هم قرار می‌دهد. یاسر عرفات، در سالهای اخیر همه تلاش خود را وقف پیشبرد مبارزه ملی فلسطینی‌ها در عرصه سیاسی و دیپلماتیک کرده است و هر نقص و کاستی که در این سیاست او هم بوده باشد، در میان فلسطینیان هیچ سیاست و مشی آلترناتیوی که برای این ملت، چشم انداز بهتری را به ارمغان آورد، دیده نمی شود. بیهوده نیست که طبق برآوردها و نظرسنجی‌ها، اکثریت قریب به اتفاق مردم فلسطین، عرفات را نماینده و رهبر خود می‌دانند. وظیفه دیگران، نه تعیین تکلیف برای فلسطینی‌ها، که حمایت مادی و معنوی بی دریغ از نماینده قانونی آنان است. امروز اکثریت قریب به اتفاق نیروهای آزادیخواه و دمکرات فلسطینی از سایر ملل انتظار دارند در وهله اول از حقوق ملی فلسطینی‌ها و نمایندگی قانونی آنان دفاع کنند. باید به این انتظار، پاسخ مثبت داد. وظیفه آزادیخواهان و دمکرات های ایرانی نیز اعلام همبستگی با رهبری عملا موجود فلسطینی‌ها و اعمال فشار بر حکومت ایران است که صرفاً و انحصاراً از همین رهبری موجود، حمایت سیاسی و اقتصادی به عمل آورد و با خودداری از ماجراجویی های نظامی مانند ارسال اسلحه، بهانه به دست شارون ندهد. با ارائه طرح امیر عبدالله ولیعهد عربستان، مبنای سیاسی مناسبی برای حمایت از فلسطینی‌ها وجود دارد که باید مورد حمایت دولت ایران نیز قرار گیرد.

نقدی بر یک ارزیابی از جنبش اصلاحات

بهروز خلیق

ارزیابی از جنبش اصلاحات یکی از موضوعات بحث و مشاجره بین نیروهای سیاسی کشور و از جمله گرایش‌های سیاسی در سازمان ما است. ارزیابی‌های متفاوتی وجود دارد که می‌توان آنها را کمابیش در سه محور زیر خلاصه کرد:

۱ – جنبش اصلاحات علیرغم فرود و فرازها در حال پیشروی است.

۲ – اصلاحات در «پایین» تعمیق یافته ولی در «بالا» به بن‌بست رسیده است. به بیان دیگر «اصلاح‌طلبی حکومتی» شکست خورده ولی جنبش اصلاحات در «پایین» در حال پیشروی است.

۳ – اصلاحات به سد ساختار سیاسی ولایت‌فقیه برخورده و به رکود گرائیده است. ولی مولفه‌های اجتماعی و سیاسی آن همچنان پابرجاست. با تدوین استراتژی کارا و با تکیه بر نیروی اجتماعی جنبش، باید کوشید که راه تداوم اصلاحات گشوده شود.

تاکید این نوشته بر ارزیابی دوم است که بلحاظ متدیک دارای اشکالات فراوانی است که به آن پرداخته خواهد شد. اما لازم است ابتدا به یک وجه کلی جنبش اصلاحات اشاره شود.

جنبش اصلاحات حاصل دو فرایند در «پایین» و «بالا» بود. فرایندی که در «پایین» پدید آمده بود، برخاسته از نیاز عمیق جامعه ما به تحول و حاصل تغییرات ساختاری و عملکرد جمهوری اسلامی بود. تحولات فکری – سیاسی در جناح موسوم به «خط امام» از سال ۶۸ تا ۷۶ و باور یافتن نیروی جوان این جناح به ضرورت توسعه سیاسی، فرایندی بود که در «بالا» شکل گرفته بود.

این دو فرایند در دوم خرداد در هم آمیخته و جنبش واحدی را پدید آوردند. لذا نمیتوان جنمبش اصلاحات را با یک وجه آن تعریف کرد. جنبش اصلاحات به جهت پیوند خوردن این دو فرایند دارای ویژگی‌هایی است که آنرا از سایر جنبش‌ها متمایز میسازد.

اگر پتانسیلی که در دوم خرداد و انتخابات بعدی در جامعه مشاهده شد بجای جناحی از حکومت با نیروهای سیاسی غیرحکومتی در می‌آمیخت جنبش دیگری با مشخصات متفاوت از جنبش اصلاحات زائیده میشد. اما اختناق حاکم بر کشور و عدم حضور احزاب و سازمان‌های سیاسی غیرحکومتی، امکان پیوند خوردن خواست مردم برای ایجاد تحولات در حیات سیاسی کشور با دگراندیشان را از بین برد. ولی تحول‌خواهی مردم با اصلاح‌طلبی جناحی از حکومت در هم تنیده شد و جنبش اصلاحات را شکل داد.

در عین حال باید گفت که جنبش اصلاحات متمایز از اصلاحات از «بالا» است که برخی حکومتگران در مواقعی مصلحت را در آن می‌بینند که برای ادامه حیاتشان و یا غلبه بر بحران به آن دست بزنند. در اتحاد شوروی سابق اصلاحات «پروستریکا» از «بالا» شروع شد. عده‌ای از دولتمردان خطر فروپاشی نظام را دریافتند و برای اجتناب از آن به اصلاحات روی آوردند. اگر در جمهوری اسلامی جناحی از حکومت به اصلاحات روی میاورد می‌توانستیم از اصلاحات با مفهوم متداول آن صحبت کنیم. ولی حضور خودجوش و فعال مردم در انتخابات و حمایت وسیع آنها به اصلاحات خصلت جنبشی بخشید. حرکت برآمده از دوم خرداد نه یک رفرم سیاسی بلکه یک جنبش اجتماعی است.

بنابراین کاربرد واژه «اصلاح‌طلبی حکومتی» با مشخصه‌های جنبش اصلاحات همخوانی ندارد. زمانی این واژه مفهوم داشت که اصلاحات همانند «انقلاب سفید» شاه و «پروستریکا»ی گورباچف از «بالا» شروع شده و نیروی اصلی پیش‌برنده آن حاکمیت و یا جناحی از آن می‌بود. در چنین حالتی اگر اصلاحات به سد و مانع برخورد می‌کرد و قادر به پیشروی نبود، می‌توانستیم از شکست یا «بن‌بست» اصلاح‌طلبی حکومتی سخن به میان آوریم.

و اما در مورد ارزیابی از جنبش اصلاحات، جنبش اصلاحات یک کلیتی را تشکیل می‌دهد.

این نظر که بخشی از جنبش اصلاحات در حال پیشروی و تعمیق است و بخشی از آن در بن‌بست قرار گرفته است، به جهت آنچه گفته شد، منطقی نمی‌باشد. کشیدن چنین مرزهایی در درون جنبش اصلاحات امری است غیرعلمی و عامیانه.

اگر جنبش اصلاحات در «پایین» در حال پیشروی و تعمیق است، باید امیدوار بود. چرا که اهداف این جنبش دگرگونی در ساخت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه است. و اگر جنبش اصلاح‌طلبی در «بالا» به بن‌بست برخورده است، این امر در ارتباط با کلیت جنبش است. چراکه جنبش اصلاح‌طلب هدایتگر این جنبش است. پیشروی و تعمیق جنبش اصلاحات و یا شکست و بن‌بست آن نیز به کل جنبش برمی‌گردد نه به یک مولفه آن.

ارزیابی از کلیت جنبش اصلاحات متمایز از بررسی دو وجه این جنبش و مناسبات بین آن دو در مراحل مختلف است. می‌توان بین دو وجه جنبش پیوند تنگاتنگ وجود داشته باشد (انتخابات دوم خرداد و دوره ششم مجلس شورا) و یا به تدریج بین آن دو فاصله بیفتد و سرانجام به گسست منجر گردد. در چنین حالتی عمر جنبش اصلاحات پایان یافته است.

عملکرد اصلاح‌طلبان حکومتی موجب شده است که بین آنها و نیروی اجتماعی جنبش فاصله بیفتد. انتخابات ۱۸ خرداد نشان داد که بخش قابل توجهی از نیروهای اجتماعی جنبش اصلاحات امید خود را نسبت به توانایی اصلاح‌طلبان حکومتی برای پیشبرد اصلاحات از دست داده‌اند. اگر اصلاحات راه خود را نگشاید و رکود آن به درازا کشد، این احتمال وجود دارد که پایه اجتماعی جنبش اصلاحات اعتماد خود را تماماً نسبت به اصلاح‌طلبان حکومتی از دست داده و بین آن دو گسست بوجود آید. این امر مدتها است که شروع شده است. در صورت تداوم آن، اصلاحات اصلاحات به شکست کشیده خواهد شد. ولی این روند به اتمام خود نرسیده و صحبت از شکست جنبش اصلاحات در حال حاضر ارزیابی زودرسی است. هنوز امکانات قابل توجهی وجود دارد که اگر به کار گرفته شود، می‌تواند راه اصلاحات را بگشاید.

بنابراین آن دیدگاهی که با تفکیک اختیاری یک وجه از جنبش اصلاحات از کل آن، می‌خواهد به ارزیابی آن بنشیند، بخاطر شیوه برخورد غیرعلمی قادر به تبیین دقیق و واقعی جنبش اصلاحات نخواهد شد و خط‌مشی کارساز و موثری را اتخاذ نخواهد کرد.

بحران هویت

دانش باقرپور

اکنون که ما در کنگره هفتم حضور یافته‌ایم، سازمان دوران سی سالگی خود را با فراز و فرودهای بسیار پشت سر گذارده است و در طی این سال‌های پر درد و رنج، بنا به بضاعت و درک خویش از جهان و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، به تدوین مداوم خط مشی سیاسی خود پرداخته است.

در پیچ و خم‌های این راه پر سنگلاخ، جان عزیز بهترین و فداکارترین رفقای ما برای نیل به سعادت و بهروزی مردم و آبادی این مرز و بوم فدا گشته است.

حال که به این پروسه نسبتا طولانی، بویژه به دوران پس از انقلاب ۵۷ نظر می‌افکنیم و به مرور رویدادها و حوادثی که از سر گذرانده‌ایم می‌نشینیم، نقش درخور و تاثیری شایسته از خویش برجای نمی‌بینیم. اگر چه نقش و عامل دیکتاتوری و استبداد در این راه بسیار بوده است، اما عوامل و ضعف‌ها و نارسایی‌های درونی ما نیز قابل کتمان نیست، و نباید چشمان خود را بر روی ضعف‌ها، کمبودها و نابسامانی‌های درونی خویش ببندیم، و همه مشکلات را یکجا به استبداد و رقبای خود مرتبط سازیم. از همین رو برای شناسایی و تبیین ناکامی‌های سیاسی و برنامه‌ای لازم است که نگاهی فشرده به مؤلفه‌های تاریخ و تحولات سیاسی و اجتماعی خود داشته باشیم.

تلاش رفقا جزنی، احمدزاده، پویان، ضیاء ظریفی و مؤمنی در کسب هویت چپ مستقل و تدوین مشی سیاسی نوین به هیچ یک از عزیزان حاضر پوشیده نیست، تاثیر کار مستقل نظری و تئوریک این رفقا، نه تنها فرایند سیاست‌های سازمان را پی‌ریزی کرد، بلکه بر دیگر گرایشات و محافل مستقل مارکسیستی نیز تاثیر گذارد و سبب ساز و بدعت‌گذار روشی نو در جنبش چپ ایران گردید، که خود نقطه عطفی در تشدید مبارزه در کشور بشمار می‌آمد.

اما آنچه که در این برهه از تاریخ سازمان قابل تاکید و یادآوریست، استقلال سیاسی و عدم باور به مشی و تئوری‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی، در روند مبارزات بنیانگذاران فدائیان خلق می‌باشد، که در افکار نسل آگاه و فرهیخته دهه‌های ۴۰ و ۵۰ از جایگاه ویژه و غیرقابل انکاری برخوردار است. از سوی دیگر، مبانی فکری و تولیدات اندیشه‌ای نخبگان سازمان در پرداختن به صورت‌برداری‌های جهان و پژوهش خلاقانه حول ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، به هویت نظری مستقل در حوزه تئوریک فرا روئید و مرز سازمان را با اندیشه‌های سنتی و رایج ترسیم کرد.

بنیان‌گذاران سازمان مانع ابهام‌سازی‌ها، و تاریک‌اندیشی‌ها و آنچه که رادع فکر روشن می‌شد بودند، آنها با اتخاذ مواضع روشنگرانه به این گفته کانت عمل کردند، که گفت: «شجاع باش، که خود بیندیشی و نگذاری دیگران بجای تو بیندیشند».

ویژگی دیگر بنیان‌گذاران سازمان پیرامون مارکسیسم سنتی، انتقادی اندیشیدن آنها بود. چنین تفکری طبیعتا مخالف دگماتیسم است، زیراکه تفکر انتقادی توامان با نقد همراه است. منشع پویایی فدائیان در برخورد با همه پدیده‌ها دقیقا از این رو بود، و عاقبت بدان منجر شد که جوهره منطق پوزیتیویسم چپ را درون این جنبش تقویت سازد.

عقلی که روشنگر است و به غارت نرفته است می‌تواند حرمت و جایگاه انسان و آمال‌های وی را حفظ کند، تلاش رفقای ما تماما در این جهت بود، یعنی تلاش و علاقه به فردای بهتر که در آینده ما قرار دارد و آن آرزوی بلندی بود که بنیان‌گذاران سازمان دائما برایش مبارزه کردند، روشنگری و نقد کردند و با هرگونه تلاشی که قصد داشت ذهن پرسشگر و افق روشنگری آنان را در این مسیر قطع کند به مبارزه برخاستند.

متاسفانه سازمان با پیشبرد مشی مسلحانه همه رهبران کارآمد خود را از دست داد و بهای سنگین برای این سبک از مبارزات خطرآفرین پرداخت کرد، تا جایی که بعدها هیچ‌یک از این عزیزان شاهد انقلاب غرورآفرین بهمن ۵۷ نبودند. فقدان این رفقا و قطع مبانی فکری و خلاقانه آنها، در صورت‌برداری‌های ساختاری و تبدیل آن به مشی و تئوری مستقل، از جمله عوامل اساسی بحران و فقر نظری در سازمان ما، پس از وقوع انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی بشمار می‌رود.

پیامدهای ناگوار این دوران، ابتدا بیشترین لطمه را به استقلال نظری سازمان وارد آورد، و در یک پروسه کوتاه، مجموعه ارزش‌ها و فعالیت‌های تاریخا شکل گرفته سازمان را در عرصه «هویت سیاسی» و «استقلال نظری» متوقف ساخت و به تدریج و مرحله به مرحله سازمان را در حلقه مدافعین و پیروان تفکر سنتی رایج از مارکسیسم در آورد. عدم مدیریت و ضعف تئوریک به تشدید مسائل یاد شده کمک کرد و سازمان را به مصرف‌کننده دست دوم تئوری ناکارآمد و غیرپویای راه رشد غیرسرمایه‌داری مبدل ساخت.

پیشبرد این روش در سیاست به اندیشه «تعقل گرایی» نقطه پایان گذاشت و در مقابل «سنت گرایان» راکه چندان به عقل بهایی نمی‌دهد جایگزین آن ساخت.

به جرئت می‌توان گفت که یکی از عوامل اصلی توقف پویایی و خلاقیت سازمان، چیرگی تفکر «سنت گرایی» بر کلیه ارگان‌های آن بوده است، که با گذشت زمان نه تنها کاهش نیافت بلکه رو به وسعت و گسترش نهاد. و بعدها نیز بعنوان تفکر و سیاست رسمی سازمان مبدل گردید. به گونه‌ای که تلاش‌های بازدارنده را در جهت کسب اندیشه مستقل، و بازسازی مبانی فکری امری مذموم تلقی می‌کرد و گرایشاتی را هم که از موضع «خرد گرایی» و «تعقل گرایی» به نوعی درصدد نقد این سیاست برمی‌خاستند، با اتهامات واهی و رفتار غیردمکراتیک منع می‌کرد و پس می‌زد. نتایج زیانبار این سیاست، به جایگاه روشنفکران و فرهنگ متعالی آن ضربات جدی وارد آورد و هر روز بیش از گذشته نقش و وزن آنان را در صفوف سازمان کاهش داد. بدون تردید سازمان در چنین شرایطی یکی از پرمخاطره‌ترین دوران رکود و افول سیاسی خود را پشت سر گذارد. بیان این مسائل از آن روست که تنها عوامل بیرونی، دیدگاه‌های رایج و مرسوم را بر ما تحمیل نساختند بلکه در ابتدا فقر تئوریک و ضعف سیاسی دستگاه رهبری بعد از انقلاب، اسباب و علل پذیرش دیدگاه‌های سنتی را در سازمان فراهم آورد.

جدا افتادن کادر رهبری از فرهنگ نقد، کنکاش و خوداندیشی، زمینه‌های اصلی «بحران هویت» را در سازمان پدیدار ساخت و عاقبت به سیاستی انجامید که در تضاد با منافع مردم و مصالح ملی کشور قرار داشت. از آن زمان تاکنون محور فعالیت‌های سازمان بر مدار سیالیت و روزمرد گی سیاسی قرار گرفته و کل معادلات و معیارهای سیاسی و مناسبات ارگان‌های داخلی بر مبنای آن تنظیم شده است.

رفقای عزیز و گرامی!

بیان این مسائل شاید بتواند ما را در کسب راه‌کارها و یافتن جایگاه واقعی یاری دهد. چارچوبی که در عرصه تئوریک، وضع فعلی ما را توصیف و تفسیر می‌کند، دارای اشکالات اساسی و ضعف‌های ساختاریند، زیراکه مقدمتا از بار هویتی و آرمانی مشخصی برخوردار نیستند و به تبع آن فاقد سیمای سیاسی روشن هستند و همچنان از گسست‌های فرهنگی و معرفتی در رنجند. از این رو نحله فکری چپ که پس از مشروطه بیشترین تاثیر را در تحولات سیاسی و اجتماعی کشور برجای گذاشته است، اگر جایگاه و تعلق اجتماعی خویش را به صورت شفاف و مستقل بیان نسازد، با کلان نگری برای حل معضلات اساسی جامعه چندین طرح بنیادی و کارشناسی شده در دست نداشته باشد و در کنار آن مداوما به نقد جدی و ساختاری نظام استبدادی موجود نپردازد و نظام متعارف و سکولار مورد نظرش را با صراحت در افکار عمومی مردم ترویج ننماید و آنچه را که لازم است مداوما در طرح سیاست‌های خود جلوه ندهد، نباید در چشم‌اندازهای آینده، انتظاری از اقبال عمومی مردم به سوی خویش داشته باشد.

سندیکالیسم در دوران جهانی شدن

ادامه از صفحه ۷

خود و هم از طریق تشکل‌های وابسته به خود در پورتوآلگره حضور یافته بودند. اما حرف اصلی را سندیکاهایی می‌زدند که پایگاه توده‌ای وسیع و اعتبار مبارزاتی جهانی دارند. نظیر اتحادیه سندیکاهای آفریقای جنوبی که قهرمان مبارزه با آپارتاید می‌باشد و اتحادیه سندیکاهای کره جنوبی که قبل از قانونی شدن میلیون‌ها کارگر را مخفیانه سازماندهی می‌کرد.

تجدید فعالیت سندیکاها در عرصه جهانی، تشکل‌های سندیکایی کشورهای سوسیالیستی سابق را نیز به حرکت درآورده است و یا می‌توان گفت که نیاز به بازسازی سازمان اجتماعی کار در این کشورها نیز احساس شده است. دولت چکسلواکی اخیرا موافقت خود را با بازگشایی دفتر فدراسیون جهانی سندیکایی (F.S.M) در پراگ اعلام کرد و بلافاصله بعد از همایش اجتماعی جهان در پورتوآلگره یک کنفرانس بین‌المللی در مسکو که از طرف فدراسیون سندیکاهای روسیه و سندیکاهای کشورهای تازه استقلال‌یافته دعوت شده بود در روزهای هفتم و هشتم فوریه برگزار شود که هدف از آن فعال کردن سندیکاها و هماهنگی با جنبش سندیکایی جدید است. گفتنی است که بعد از تغییر سیستم کشورهای سوسیالیستی سابق و استقرار سیستم بازار آزاد، کمپانی‌های فراملی وسیعا دراین جوامع مستقر شده‌اند اما مردم و کارگران این کشورها به علت نبود نهادهای مدنی در مقابل سیاست‌های کارتل‌های بین‌المللی بی‌دفاع می‌باشند. در گذشته اتحادیه‌ها در دولت ادغام شده بودند و با این که از ۱۹۹۱ به بعد رسما مستقل شده‌اند ولی در عمل وابسته به سیستم حکومتی باقی مانده‌اند. سران این کشورها از یک طرف همه گونه امتیاز و امکانات برای جلب سرمایه‌های خارجی در اختیار کمپانی‌های چندملیتی می‌گذارند و از طرف دیگر کنترل سندیکاها و سازمان‌های غیردولتی را در دست خود دارند و لذا اجازه عرض‌اندام و مبارزه به آن‌ها نمی‌دهند و میدان را برای یکه‌تازی انحصارات جهانی خالی نگه می‌دارند.

توجه کشورهای سوسیالیستی سابق به سندیکاها و تشکل‌های صنفي با هر انگیزه‌ای که باشد می‌تواند قدم مثبت در آگاهی زحمتکشان این کشورها به منافع صنفی خودشان باشد. بی‌شک در دنیای جدید ساختن سندیکاهای ایدئولوژیک که تحت عنوان حفظ وحدت منافع طبقه کارگر هرگونه تنوع فکری و آزادی پیوستی و گسستن به سندیکاها را نفی کند امکان‌پذیر نیست و در جامعه‌ای که بهره کشی عریان وجود دارد سندیکای فرمایشی پذیرفته نخواهد شد.

در گردهمایی بین‌المللی سازمان‌های غیردولتی و سندیکاها در نقاط مختلف جهان متاسفانه جای تشکل‌های صنفی و مدنی ایرانی را خالی می‌بینیم. انزوای بین‌المللی جمهوری اسلامی و قوانین ناسازگار آن بامعیارهای جهانی مردم ایران را در دوران پر تحول فعلی از حضور موثر در مراکز تحولات سیاسی و اجتماعی جهان محروم کرده است. هفتاد درصد اقتصاد ایران دولتی است و اکثریت بزرگی از کارگران و کارمندان ایران در بخش دولتی شاغلند و یا در نهادها کار می‌کنند که از ارکان حکومت اسلامی محسوب می‌شوند از طرف دیگر هر چه جنبش سندیکایی و صنفی جهانی پیش می‌رود و حقوق جدیدی برای زحمتکشان کسب می‌کنند، در ایران حقوق ناقص موجود هم از کارگران گرفته می‌شود که خارج کردن موسسات و کارخانجات که کمتر از پنج کارگر دارند از شمول قانون کار، از آخرین یورش‌های حکومت به حقوق کارگران است. کارگران ایران محروم از سندیکا و تشکل‌های صنفی مستقل گرفتار شکل خاص شوراهای اسلامی کار هستند که زیر نظر یک نهاد دولتی که خانه کارگر نام دارد اداره می‌شوند و در مقاطع مختلف به صورت دردآوری از نیروی کارگران در کشاکش‌های جناحی درون حکومت اسلامی سوءاستفاده می‌شود. ازین رو توجه به وضعیت نابسامان کار و کارگر در ایران می‌باید در دستور کار تمام کسانی باشد که برای دموکراسی و استقرار جامعه مدنی در ایران مبارزه می‌کنند.

نامه به مسولین

نشریهٔ شهروند

ادامه از صفحه ۵

((سخنرانی برخی از سخنرانان)) و ((بحث‌های پراکندهٔ حاشیه کنگره)) استوار می‌کند و به این ترتیب این تداعی را برمی‌انگیزدکه گویااصطلاحات اولتراچپ و اولترا‌راست انتساب گرایش‌های درون سازمان بیکدیگر،و نیز به جبهه‌مشارکت، بوده‌اند. ارزیابی هیچیک ازگرایش‌های درون سازمان، ازدیگرگرایش‌هامطلقا" چنین نیست و برای گزارشگر آن نشریه هم دشوار نبود که در خلال ۴ روز حضور در کنگره این واقعیت را دریابد.

در گزارش دفتراروپایی آن نشریه نکات تصحیح‌پذیر دیگری نیز وجود دارند. از پرداختن به آنها پرهیز می‌کنیم و برای اطلاع تفصیلی از کنگرهٔ هفتم به گزارش کنگرد، که در روزهای آتی انتشار خواهد یافت، ارجاع می‌دهیم. لطفا" نسبت به درج این نوشته در صفحه و ستون مناسب در شمارهٔ آتی نشریهٔ شهروند اقدام کنید.

دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۹ آوریل ۲۰۰۲

کنگره هفتم گامی در جهت علنیت

مریم سطوت

کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)در تاریخ ۳۱ مارس تا ۲ آوریل در شرایطی برگزار شد که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و موضع گیری های اخیر دولت آمریکا در قبال ایران، کشور ما در شرایط خطرناکی بسر میبرد. اوضاع متشنج خاورمیانه با تداوم عملیات انتحاری فلسطینی ها و حمله رسمی اسراییل به مناطق فلسطینی نشین به یک بحران بین المللی تبدیل گردیده. از آنجاکه وظیفه مرکزی این کنگره تعیین سیاست سازمان بود انتظار آن میرفت که با توجه به مباحث دو سال گذشته در درون سازمان و در سطح جنبش، بحث ها و راه حل های مشخص طرح گردیده و از مباحث تکراری و کلی و اتهامات غیر واقعی به طرف مقابل احتراز گردد. انتظاری که بجز در برخی سخنرانی ها برآورده نشد.

با دعوت از مهمانان غیر سازمانی، چهره های جدیدی که میتوانستند نظراتی متفاوت ارائه داده و به غنای مباحث کمک کنند در کنگره حضور داشتند ولی برخی از کادرهای قدیمی این سازمان که در کنگره های گذشته حضور داشتند، در این کنگره غایب بودند. و این نشانه آن بود که سازمان هنوز قادر نگردیده مناسباتی با کادرهای گذشته خویش برقرار سازد که آنها را به شرکت مستقیم در مباحث سازمان ترغیب نماید. در دهها سخنرانی انجام شده در کنگره بجز یک مورد هیچکس اشاره ای به این نقطه ضعف بزرگ حرکت سازمان ننموده و هیچ بحثی در این رابطه صورت نگرفت.

نبرد نو وکهنه

انتظار میرفت که این کنگره با تدارکاتی بهتر از کنگره های پیشین برگزار گردد. مجموعه گزارشات و مباحث درون ارگانهای رهبری به تفصیل در اختیار همه شرکت کنندگان قرار گرفته بود. رهبری سازمان در دوره اخیر با تحرکی بیش از دوران گذشته عمل کرده و مواضع روشنی در قبال حوادث مهم کشور اتخاذ نموده بود و این مواضع میتوانست زمینه های مناسبی برای بحث در کنگره فراهم نماید.

از درون این گزارشها و مباحث بسادگی میشد مبارزه مابین متدها و فرهنگ سیاسی سنتی و نوین را در درون این سازمان مشاهده کرد. در سالهای گذشته مبارزه مابین سنت و نوگرایی اصلی ترین عرصه مبارزه در جامعه ما بوده و خطاست تصور شود که این مبارزه به نبرد مابین اصلاح گرایان و محافظه کاران محدود است. این مبارزه در درون اصلاح طلبان، در درون اپوزیسیون و پوزیسیون، در درون احزاب چپ و راست و در درون هر فرد جریان دارد. در ایران در هیچ زمانی این مبارزه انقدر حاد نبوده و نگاه کهنه هیچگاه مانند امروز خود را مورد هجوم نمی دیده است . امروزه نه فقط وشنفکران که بخش عظیمی از جامعه ما خواهان بازنگری ساختارهای فکری خویش است. فرهنگ سیاسی و متدهایی که احزاب در مبارزات خویش بکار میگیرند، موقعیت آنان را در این نبرد معین میکند. من بر این اعتقادم که صحیح آنست که این کنگره نه فقط بر اساس ارزیابی های سیاسی آن که طبیعتا حائز اهمیت است و همه بدان خواهند پرداخت، بلکه بر اساس تاثیرات درازمدت تر آن یعنی نقش و جایگاه آن در این نبرد مرکزی جامعه ما، مورد ارزیابی قرار گیرد.

گامی در راه علنیت

مهمترین ویژگی این کنگره که بعنوان یک دستاورد مثبت میتواند مورد تاکید قرار گیرد، پخش مستقیم مباحث آن از طریق اینترنت بود. برای اولین بار همه کسانی که به این مباحث علاقمند بودند، میتوانستند مستقیما تمامی استدلالات و نه فقط نتایج را، مستقیما بشنوند. در این چند روز اعضا کنگره صریحا سیاست های رهبری سازمان را مورد نقد قرار داده و همه این نقد ها مستقیما از شبکه اینترنت پخش میشد.

دومین عنصر جدید در این کنگره دعوت از مهمانان غیر سازمانی بود. شماری از فعالین سیاسی و اجتماعی با گرایش های مختلف به کنگره دعوت شده بودند و همچون دیگر اعضا کنگره مجاز بودند که در همه مباحث شرکت کرده و اظهار نظر کنند.

باز کردن درهای سازمانی در مباحث سیاسی، نظری در این کنگره ابعادی جدید یافت و این تحولی است که همه احزاب ایرانی ناگزیر از پذیرش آنند. این دو تصمیم گیری اگرچه در درون رهبری سازمان با اکثریت شکننده تصویب شده و بخشی از کنگره علیه پخش اینترنتی نظر داد و مخالفت و نگرانی خود را از این روند ناگزیر ابراز کرد، ولی قطعا در کنگره بعدی این سازمان، اکثریت قاطع با آن موافقت خواهند داشت. مباحث سیاسی نظری مرز سازمانی نمیشناسد و تلاش برای محصور کردن این مباحث در درون احزاب، کوششی است برای حفظ متدهای سنتی رایج در احزاب ایرانی که دوران آن بسر آمده. این روند پیش خواهد رفت و طبیعتا مخالفین آن تسلیم خواهند شد. سازمان اکثریت در این دو تصمیم گیری خود با تحول طلبی همراه گشت و این شایسته تایید است.

گامی به عقب در تهیه اسناد و پیشبرد مباحث

اگر در رابطه با برگزاری کنگره سازمان و پذیرش علنیت در مباحث سیاسی نظری، سازمان اکثریت یک گام به پیش برداشت، در رابطه با متد تصمیم گیری سیاسی و تهیه پلاتفرم ها و روابط گروهبندیهای درون سازمانی، نه تنها هیچ پیشرفتی دیده نشد بلکه حتی در رابطه با آخرین کنگره سازمان حرکت در جهت بازگشت به شیوه های سنتی بود.

هفت سند سیاسی به این کنگره پیشنهاد شد. صرفنظر از ارزیابیهای متفاوت این اسناد در رابطه با نیروهای سیاسی بالاخص نیروهای حاکم همه آنها، کمتر یا بیشتر بر مبنای همان الگوهای سالها حاکم بر این سازمان و دیگر سازمانهای مشابه تنظیم شده بود. همه آنها کمتر و یا بیشتر در یک سند هم تحلیل ارائه داده بودند و هم خط مشی و استراتژی و هم سیاست و تاکتیک و زبان اکثر آنان با زبان ۶ویا ۸ سال پیش این سازمان تمایزی نداشت. اگر اشاره به حوادث روز و نتایج سیاسی ناشی از آن را در نظر نمیگرفتیم برخی از این اسناد میتوانست با همان زبان و فرم (و حتی محتوی) به کنگره های اول و دوم سازمان ارائه شود.

دو سال قبل در کنگره ششم این سازمان دو سند به کنگره ارائه داده شده بود که متدمتفاوتی را در تنظیم اسناد و تصمیم گیری های سیاسی انعکاس میداد. این دو سند هرچند هیچ کدام تصویب نشد اما زمینه های مناسبی برای بحث هایی که بنظر من آینده بدانان تعلق دارد فراهم کرد. سند اول توسط مهدی فتاپور تنظیم گردیده بود. این سند بر چند مساله اساسی که تصمیم گیری در رابطه با آنان را برای کنگره ضرور میدانست متمرکز شده و از تکرار کلیات برنامه ای بارها تصویب شده، خودداری کرده بود. با خواندن این سند آشکار بود که نگارنده، تصمیم گیری در کدام رابطه ها را ضرور میداند و خود چه موضعی دارد. تایید کنندگان این متد بر این نظر بودند که سند سیاسی باید مساله و یا چند مساله مشخص را صریح و روشن طرح کرده و در دستور تصمیم گیری قرار دهد و اگر بحث در رابطه با اساسنامه، .برنامه، یا آماجهای سازمان در دستور است، باید ضرورت طرح بحث و تغییری که در مصوبات پیشین بعمل میاید صریح و روشن بیان شود. سند های ارائه شده در این دوره تحت عنوان سند سیاسی و نه سند برنامه ای و یا خط مشی به‌کنگره ارائه داده شده بود، ولی همگی آنها مجددا تمامی مصوبات برنامه ای این سازمان را در کنگره های پیشین تکرار میکرد و تنها از مجموعه سند میشد فهمید که کدام یک از فرمول بندیهای رادیکال تر استفاده نموده و کدام معتدل تر است. در نتیجه در مواردی افراد مختلف در دفاع از یک سند واحد از دو سیاست متفاوت دفاع میکردند مثلا برخی در دفاع از سند واحد، فرمول بندی های مربوط به ولایت فقیه را تاکیدی بر سمت گیری خط مشي سازمان و اهمیت آن در این مرحله و برخی آنرا سیاست روز و تعیین کننده موضع گیری در قبال سایر جریانات میدانستند. طبیعتا اسناد خود انعکاسی از چگونگی پیشبرد مباحث است. در این زمینه در کنگره سازمان اکثریت نشانی از تحول و پیشرفت دیده نمیشد.

دومین سند ارائه شده در کنگره پیشین سندی بود که توسط امیر ممبینی ارائه شده بود. این سند با زبانی که در ادبیات چپ کم سابقه است تنظیم گردیده بود. زبانی که بجای ، باید چنین و چنان شود، زبانی که بجای تعریف مکرر از مردم و توده ها و انتقاد از نمایندگان سیاسی بخشی از همان توده ها، از نیازهای جامعه و پیش زمینه های پیشرفت سخن میگفت. فرهنگ سیاسی نوین زبان خاص خود را میطلبد و اسناد ارائه شده میتوانند انعکاسی از فرهنگ سیاسی ارائه دهندگان و کل سازمان باشند. در این کنگره این زبان بفراموشی سپرده شده و ادبیات سنتا پذیرفته شده سازمان بر اسناد و مباحث حاکم بود. زبان برخی از اسناد یادآور دورانی بود که سازمان اعتقادات دیگری داشت و از فرهنگ سیاسی دیگری دفاع میکرد.

اسناد ارائه شده و نحوه پیشبرد بحث ها در کنگره ۷ نه تنها پیشرفتی را در عرصه مبارزه فرهنگ سیاسی نوین و سنتی نشان نمیداد بلکه در مقایسه باکنگره ۶ یک گام به عقب بود.

ناروشنی رابطه گروهبندیهای فکری سیاسی

سازمان فدائیان اکثریت سالهاست که وجود نظرات متفاوت را در درون خود پذیرفته است. پذیرش نظرات متفاوت نیازمند فرهنگ و تربیت سیاسی نوینی است. تربیتی که مناسبات مابین فراکسیونها را در جهت تقویت کل حزب و سالم سازی مناسبات درونی امکان پذیر سازد. همسازی نظرات گوناگون در درون اکثریت پدیده ای مثبت است ولی اگر این همسازی با چنین فرهنگی توام نشود، این بیم وجود دارد که در شرایطی که نقش سازمان در جنبش ناچیز نباشد و مسئولیت های سازمانی دارای اهمیتی چون گذشته باشند، تداوم این همسازی با مشکل مواجه گردد.

پذیرش فراکسیون های مختلف نیازمند تعریف تمایزات این گروهبندیها و سپس در صورت لزوم سازش مابین آنان است. تمایزاتی که در بسیاری از موارد با تغییر شرایط موضوعیت خود را از دست داده و به تبع آن ترکیب فراکسیونها نیز دچار دگرگونی میگردند. اگر گروهبندیها فاقد چنین خصوصیاتی باشند، آنها نه فراکسیونهای یک حزب سالم و تامین کننده زندگی و پویائی حزب بلکه گروهبندیهایی خواهند بود که تنها به ناسالم ترین انگیزه ها و رقابت ها میدان میدهد که پشت آنها پناه گیرند. گروهبندیهای درون جبهه ملی و حزب توده ایران از این نوع بود که به هر دو سازمان ضربات جدی وارد کرد و برای بسیاری از فعالین سیاسی کار متشکل حزبی را زیر سوال برد. متاسفانه در این کنگره نیز نشانه هایی از پیشرفت در جهت چنین درکی از گروهبندیها موجود نبود.

در کنگره پیشین سازمان ائتلافی اکثریت را حائز شد که اعضا تشکیل دهنده آن حاضر نبودند بپذیرند که سند تصویب شده حاصل یک ائتلاف است و حاضر نشدند خود را تعریف کرده و ضرورت های سیاسی که این ائتلاف و نه ائتلاف دیگری را ضرور میسازد توضیح دهند. ائتلاف سیاسی مابین کسانی صورت میگیرد که در عمل واقعی سیاسی ایده های نزدیک به هم ارائه داده باشند و در غیر این صورت انگیزه های ائتلاف و ائتلاف کنندگان زیر سوال میرود. این ائتلاف از آنجاکه بر مبنای واقعی نزدیکی های نظری در عمل سیاسی استوار نبود خیلی زود از هم پاشید. بخشی از همان کسانی که در این کنگره از پاشیده شدن این ائتلاف انتقاد کرده و طرف مقابل را مورد حمله قرار میدادند مجدداً در این کنگره نیز مشابه کنگره گذشته عمل کردند. کنگره سازمان اکثریت در عرصه روابط مابین گرایشهای مختلف درون سازمانی نشانی از پیشرفت و درک نوین از چنین روابطی ارائه نداد.

عدم دستیابی به درک نوینی از روابط گروهبندیهای درون حزبی، در شرایطی که این سازمان وجود چنین گروهبندیهایی را میپذیرد و آنرا رسما و علنا اعلام میکند، میتواند این سازمان و دستاورد همسازی ایده های گوناگون در درون یک سازمان را با خطرات جدی مواجه سازد و ساخته است

کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت، کنگره بحران!

میلحه محمدی

هنگامیکه کنگره هفتم درهای خود را بر روی هفت سند سیاسی پیشنهاد شده از سوی اعضا گشود، در واقع در به روی بحران گشوده بود. صرف نظر از این که عدم ارائه برنامه سیاسی از سوی رهبری یک حزب، و مجاز بودن همه اعضا و حتا هواداران ان به ارائه سند سیاسی، می تواند در هر حزب منسجمی نیز تولید هرج و مرج کند، سازمان اکثریت که دو دیدگاه سیاسی معین را مدتهاست که نمایندگی می کند، بیشترین زیان را از این شیوه نادرست متحمل شد. اختلاف سیاسی معینی که می‌توانست در برخورد نظری با حداکثر دو سند، مورد بحث و مداقه دقیق کنگره قرار بگیرد، در چهره اشخاص حقیقی و حقوقی شکست و تکثیر شد. و طبیعتاً برخوردهای شخصي و تاریخی که در هر حزب و سازمانی اجتناب‌ناپذیر است، در بسیاری جاها، جای برخورد منطقی نشست. این استدلال که که اعضا و پیرامونیان یک حزب یا سازمان سیاسی بتوانند پیشنهادهای خود را برای برنامه سیاسی ان ارائه کنند، از راه ارجاع این ارا و پیشنهادها به نهاد مسئول و معینی، بدون صرف اینهمه وقت و امکانات و ایجاد این مقدار تشنج، همیشه قابل تأمین است.

پایه‌های نظری بحران

تقریباً همه فعالان سیاسی اپوزیسیون در جریان وجود اختلاف نظرهای سیاسی و حتا اعتقادی در سازمان اکثریت قرار دارند. دو دیدگاه معینی که محور موضعگیری‌های متفاوت سیاسی هستند، کم و بیش پایه‌های عقیدتی متفاوتی را نیز نمایندگی می‌کنند. ان تفکری که مدافع شرکت و حمایت فعال از روند جاری اصلاحات در ایران است، و از نمایندگان این جنبش در حاکمیت حمایت می‌کند، با مبناهای اعتقادات گذشته خود فاصله‌های آشکار گرفته است. در اقتصاد به سوسیالیسم و اقتصاد متمرکز معتقد نیست، در سیاست در پی تأمین رهبری طبقه کارگر نیست، و در فلسفه طبعاً دیگر به مارکسیسم باور ندارد. نمایندگان این طرز تفکر بر مبنای ضرورتی که خود تشخیص داده‌اند، به درجاتی این مباحث را گشوده‌اند.

جریان دیگر علیرغم اینکه هیچیک از این مواضع را در ادبیات خود نفی یا اثبات نمی‌کند، در تمام زوایای برشمرده نوعی پایبندی به پایگاه‌های تفکر گذشته از خود نشان می‌دهد. در اقتصاد با ادامه دلبستگی به اقتصاد متمرکز، بیم خود را از سیاست تعدیل اقتصادی، با تکرار انتقاد تعریف نشده «خصوصی‌سازی بی‌رویه» بازگو می‌کند و با هرچه سیاست اقتصادی است، از بیم پایمال شدن منافع طبقه کارگر مخالفت می کند.

در سیاست خواهان به صحنه کشاندن طبقاتی کارگران، و مانند گذشته خواهان سیاسی شدن مبارزات صنفی آنان است. و در چارچوب فلسفی به نقد دیدگاههای مارکسیستی اساساً وارد نمی‌شود. این نیرو در بزنگاههای تحولات سیاسی در ایران بسته به توازن قوا میان دو نیروی حاکم در ایران، موضعی بر له یا علیه نمایندگان جنبش اصلاحات در بالا اتخاذ می‌کند. و اگر یکی از این بزنگاهها مصادف با برپایی کنگره سازمان گردد، این محاسبه در ارائه اسناد و پیشنهادهای ایشان به کنگره نقش ایفا می‌کند. نگاهی به اسناد و طرحهای پیشنهادی به کنگره‌های پنجم، ششم و اینک هفتم سازمان این فرایند را نشان می‌دهد. او در انتخابات دوم خرداد مصر به تحریم بود، در کنگره پنجم رأی به غلط بودن آن تحریم داد، در کنگره ششم به گفتمان سیاسی با اصلاح طلبان حکومتی و حتا تقویت گرایش مثبت در میان کارگزاران سازندگی رأی داد. و اینک باز در درستی رأی دوم به خاتمی تردید دارد.

بروز بحران در اسناد پیشنهادی

از مجموعه هفت سند پیشنهادی، سند «حذف ولایت فقیه و رفراندم برای تغییر قانون اساسی» که از ائتلاف با سند دیگری اندکی قبل از تشکیل کنگره در دستور قرار می‌گرفت، براساس تبیینی که از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران داشت، تغییر قانون اساسی و حذف ولایت فقیه را در دستور روز گذاشته بود. نگاه این سند به جنبش اصلاحات در ایران نه دیدگاهی مبتنی بر ارزیابی این جنبش به مثابه یک نهضت اندیشه گی بلکه ارزیابی از یک قیام است! آن را «جنبش خودجوش» می‌نامد. اصطلاحی که به زعم من در براورد از شورش‌ها و طغیان‌های اجتماعی قابل مصرف است. این سند اصلاح‌طلبان دولتی را در بن‌بستی می‌بیند که با توجه به راهکارهای پیشنهاد شده ایشان چیزی جز شکست معنی نمی‌شود. و اساساً راهکارهایی مانند رفراندم برای حذف ولایت فقیه گذشته از ذهنی‌گرایی آن که علیرغم پرسش های‌مکرری که بود نه شرایط حصول آن را، و نه نیروی اجرایی آن را، توضیح نمی‌دهد، نشان از ذهنیتی دارد که توازن قوا را در جامعه ایران آماده حذف قانونی یکی از پایه‌های حکومت می‌بیند. این سند با حمایت از «شورش‌های مردمی» به عنوان یکی از سیاست‌های خود، این ادعای خود را که از مبارزه صلح‌آمیز حمایت می‌کند، زیر سئوال می‌برد. و با طرح خواسته‌های بسیار بالا از دولتی که مدعی‌ست هیچ اقدام مثبتی انجام نداده است و اگر هم چیزی به دست‌آمده است حاصل یک طرفه کار مردم بوده است، در نفس تحلیل خود تناقض ایجاد می‌کند. در سمت دیگر، سمتی که ظرفیت اصلاح‌طلبان حکومتی را پایان یافته نمی‌بیند و هنوز نماینده گی جنبش اصلاحات را در بالا، از آن آنان می‌داند، چهار سند قرار داشت. سه سند که توسط اعضای سازمان نگاشته شده بود و سندی که از ایران پیشنهاد شده بود و هیئت رئیسه پس‌از اطمینان از واقعي بودن تعلق آن به داخل ایران، آن را با موافقت کنگره در دستور قرار داد و یکی از اعضای سازمان مسئولیت ان را به عهده گرفت. این اسناد به لحاظ برخورد با اصلاح طلبان حکومتی همان سند کنگره ششم را ملاک قرار داده بودند یعنی مبارزات آنان را با مبارزات نیروهای ازادیخواه همسو می‌دیدند و معتقد به گفتمان سیاسی با آنان بودند، و ارزیابی‌اشان از دستاوردهای جنبش اصلاحات در مجموع مثبت بود. سه تای این اسناد در دور دوم رأی گیری به سود سند «جنبش مدنی و اصلاح‌طلبانه مردم ایران» کنار رفتند.

سند دیگر سند «اصلاحات، سیاست‌ها و راهکارها» بود که به زعم نگارنده سند و دیگرانی، حد واسطی میان این دو برخورد بود و تا پایان مستقل ماند. تفاوت محوری که این سند با سند «حذف ولایت فقیه...» داشت، گذشته از نمرد بهتری که به جنبش اصلاحات می‌داد، در نوع استفاده‌ای بود که از شعار تغییر قانون اساسی منظور نظر داشت. این سند معتقد بود که شعار حذف ولایت فقیه در شرایط امروز قابل تحقق نیست و خود خواهان «تغییر قانون اساسی در راستای حذف ولایت فقیه و نهادهای غیر انتخابی...» بود. و تفاوتی که از دید من با سند «جنبش مدنی و اصلاح طلبانه...» داشت، در ارزیابی‌اش از نیروی سوم بود که آن را آماده تشکل‌یابی و ضرورتاً خارج از اصلاح طلبان حکومتی می‌دید که این با دید سند مذکور که معتقد به ظرفیت‌های هنوز موجود اصلاح‌طلبان دولتی بود، تناقض داشت. به سبب دوری و نزدیکی هایی که این سند با دو گروه اسناد دیگر نشان می‌داد، تلاشهای ناموفق فراوانی برای ائتلاف با آن از هر دو سو صورت گرفت.

تذکار حاکم بر کنگره، تعدد اسناد، ضرورت چند دوره رأی‌گیری را پیش‌آورد و سرانجام هیچ سندی اکثریت کافی را برای مصوب‌شدن به عنوان سند نهایی به دست نیاورد و کار به یک ارگان برگزیده سپرده شد.

عامل اصلی عدم موفقیت کنگره

علاوه بر عواملی که در پیش گفته شد، مهمترین عاملی که عدم موفقیت را محتوم می‌ساخت به بن‌بست رسیدن تلاش غیرضروری بود که سازمان اکثریت در یکی‌ساختن دیدگاههای گوناگون بر مبنای درهم امیزی صوری آنها مدتهاست که انجام می دهد. حتا اگر هیچ یک از عوامل ذکر شده در بالا موجود نمی‌بود، باز حصول یک سند پایه از ائتلاف دو دیدگاه که یکی مبتنی بر مشروعیت و ادامه کاری اصلاح‌طلبان دولتی است و دیگری معتقد به بن‌بست رسیدن آنان و ضرورت برپایی رفراندم برای تغییر قانون اساسی است، ممکن نبود. زیرا به سبب دوربودن ما از شرایط واقعی مبارزه که ضرورت کار توأمان نظری و عملی را ایجاب می کند، و این پروسه ساییده‌شدن اختلافات نظر و عمل را، ایجاب و ممکن می‌کند، اینجا همه تلاش ما در حوزه نظر متمرکز است و اسناد تبلور همه اختلافات نظری ماست و از فشردگی و سختی بیش از نیازی برخوردار است. و از سوی دیگر به دست‌آوردن اکثریت لازم از سوی هر یک از این اسناد به معنای تحقق چهره سازمان در آن نبود.

راه ممکن و مفید

در تلاش برای یکی کردن دیدگاهها پیش از تشخیص و سپس حل اختلافات آنها، مقاومت سنگینی در سازمان علیه اعلام و شکل‌گیری رسمی فراکسیون موجود است. نیروهای زیادی از هر دو طرف این امر را شکسته‌شدن و تضعیف سازمان می‌دانند. و در این راه همه زیان‌های ناشی از یک حضور غیر رسمی و بی‌شکل را می‌پذیرند و به سازمان تحمیل می‌کنند. در حالیکه وجود فراکسیون آزاد و واقعی درون سازمان کمک می‌کند که اختلافات نظری در چالش واقعی، منتقدانه و برابر حقوق نسبت به هم قرار بگیرند و راه همگرایی هشیارانه و دلسوزانه گشوده شود. در صورت وجود فراکسیون رسمی و علنی هیچ یک از نحله‌های فکری نگران آن نخواهد بود که

ادامه در صفحه ۱۰

اندیشه‌هایی درباره چشم‌انداز سیاسی افغانستان

برمک خراسانی

مساله ملی:

بدون تردید مساله ملی یکی از مهم‌ترین معضلات میهن ما را تشکیل می‌دهند که بر امر ساختار قدرت و موضوع سیاست در کشور ما، سایه افکنده است. بنابراین تلاش به منظور تامین آگاهی نسبت به جوانب گوناگون مساله ملی و سعی در یافتن پاسخ درست و مقتضی به آن به یک امر مبرم و حیاتی تبدیل شده است. در واقعیت امر حل مساله ملی جز لاینفک کل مساله کشور است، بنابرین تدوین سیاست روشن در رابطه با مساله ملی و تحقق آن در عمل در چارچوب یک سیستم فکری منسجم اهمیت فوق‌العاده کسب می‌نماید. برخوردها و گرایش‌های افراطی به مساله ملی چه ناسیونالیستی و چه شوینیستی نه تنها راه به جای نمی‌برد، بلکه حل این مشکل را دشوارتر می‌سازد. برعکس، برخورد واقع‌بینانه و دموکراتیک با مساله ملی میدان افراطی‌گری را محدود می‌سازد. (۸)

افغانستان کشوری است کثیرالمله که در آن ملیت‌ها و قوم‌های گوناگون اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، نورستانی و بلوچ زندگی می‌نمایند و افزون بر این، اقلیت قومی – مذهبی هندو در بخش‌های از کشور پراکنده‌اند. ملیت‌ها و اقوام سرزمین ما از یک‌سو در نتیجه آمیزش با هم بویژه در عرصه قومی و فرهنگی طی قرن‌ها مشترکاتی را ایجاد نمودند و از سوی دیگر در عین حال دارای ویژگی‌های ملی – فرهنگی منحصر به خود نیز می‌باشند. اما دریغا که تنوع قومی افغانستان چندان مورد مطالعه علمی قرار نگرفته و اساسا در افغانستان به امر پژوهش‌های علمی قوم‌شناسانه توجه نشده است. (۹)

ارقام قابل اعتبار در مورد نفوس واقعی افغانستان و ترکیب ملی مردم آن در دست نیست، چونکه هیچ‌گاه سرشماری نفوس در افغانستان به معنای واقعی کلمه از جانب حکومت‌های افغانستان، بنابر دلایل سیاسی و یا موانع ناشی از بحران‌های سیاسی و نظامی صورت نگرفته ونتایج آن رسما ابلاغ نشده است.

اما از سوی دیگر افراد و گروه‌های معین علیرغم نبود نتایج سرشماری نفوس، ارقام نهایت مختلف و متضادی را در زمینه ترکیب ملی نفوس افغانستان ارایه داده‌اند که عمدتا متاثر از تمایلات فرهنگی – ملی ارایه کنندگان آن می‌باشد. اگر ارقام ادعاشده در مورد درصد ملیت‌ها و اقوام افغانستان را که به وسیله جانبداران آن‌ها ارایه گردیده است مبنا قراردهیم، آنگاه مجموعه درصد ملیت‌ها و اقوام کشور به حدود «دویست درصد» می‌رسد. روشن است که ارقام ارایه شده در مورد ترکیب ملی افغانستان در نبود سرشماری نفوس هیچ پایه علمی و واقعی ندارد و نتیجتا قابل اعتبار نیست.

در مورد سرشماری نفوس در ضمیمه سوم موافقتنامه بن /آلمان/ چنین آمده است:

«۳ – از سازمان ملل متحد تقاضا می‌شود که به زودترین فرصت ممکن،... زمینه نفوس شمار را در افغانستان مهیا سازد». (۱۰)

مضمون ماده فوق به روشنایی دلالت به نبود ارقام قابل اعتبار در زمینه تعداد نفوس و نتیجتا ترکیب ملی مردم افغانستان می‌نماید.

تعهد سازمان ملل را در زمینه سرشماری نفوس کشور به فال نیک باید گرفت که از یک سو به ارقام من‌درآوردی و واهی در زمینه ترکیب ملی پایان می‌دهد و از سوی دیگر برای نخستین بار اساس مطمئن را در امر برنامه‌ریزی انکشاف اقتصادی – اجتماعی کشور بنیاد می‌گذارد.

اما کاربرد دو واژه «اقلیت» و «اکثریت» در مورد ملیت‌های افغانستان قابل تامل و بحث است، زیرا باید قبل از همه برای واژه‌های فوق تعریف قایل شد. / مثلا منظور از اکثریت در یک پارلمان بر اساس تعریف جاافتاده، بعلاوه یک می‌باشد. / به هر حال گروه‌هایی می‌خواهند به بهانه «اکثریت و اقلیت» اعمال قدرت را به وسیله حاکمیت‌های تک‌ملیتی «مشروع» توجه نمایند و تئوریزه کنند...

درباره بسمنظر به کاربرد واژه «اقلیت و اکثریت» غبار مورخ شهیر کشور بر این عقیده است که: «... دولت نادری چون منظور مردم افغانستان بود، شعار تفرقه‌انداز و حکومت کن را سرمشق خود قرارداده و...

...و تخم کینه و خصومت و تبعیض را در اذهان بکاشت و کشور را معنا به پرتگاه تجزیه و تقسیم و انفلاق و انفجار کشاند. در اثر این سیاست تبعیضی قضیه اقلیت و اکثریت و تفرقه‌های زبانی، نژادی و مذهبی پدیدار و تشدید گردید و زمینه رضایت و استفاده سیاست استعمار اجانب را فراهم کرد». (۱۱)

افغانستان سرزمینی است دارای ویژگی‌های ملی و فرهنگی و مزید بر آن بخشی از ملیت‌های و اقوام که در محدوده جغرافیای سیاسی آن زندگی می‌نماید در بیرون از مرزهای کشور، عمدتا در کشورهای همسایه مسکون‌اند. خلق‌های افغانستان با مردمان کشورهای همسایه دارای مشترکات تاریخی، فرهنگی و زبانی می‌باشند و جغرافیای فرهنگی مردمان ما فراتر از جغرافیای سیاسی عمل می‌نماید. این امر هم در مورد فارسی زبان‌ها و هم در مورد پشتو زبان‌ها... صدق می‌نماید. داشتن روابط دوستانه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با همسایه‌ها بر پایه احترام متقابل و بدون مداخله در امور یکدیگر نه تنها در مطابقت با منافع کلیه ملیت‌ها است، بلکه ضامن حفظ ثبات، امنیت و تحکیم دوستی بین خلق‌ها در منطقه ما می‌باشد. اما چسبیدن به تعلقات قومی در ممالک همجوار در سرزمینی با چنین ویژگی‌ها، جریان انقطاب ملی را در کشور تشدید می‌بخشد و همراه با سخنان مداخله گرانه و مغرضانه ژنرال مشرف حاکم نظامی پاکستان در حمایت از پشتون‌های افغانستان زمانی در وجود رژیم طالب‌ها و زمانی هم در آستانه شکل‌گیری «حاکمیت موقت» به بهانه این که «حاکمیت قوم پشتون در افغانستان در مطابقت با منافع ملی پاکستان است،» امر تمامیت ارضی و یکپارچگی، استقلال و حاکمیت ملی را زیر سوال می‌برد. ژنرال مشرف باید بداند که بازی با کارت اقوام در افغانستان بازی نهایت خطرناک است و دامن‌زدن به موج نفرت و خصومت ملی در میان ملیت‌های افغانستان و سرمایه گذاری روی افتراق ملی، قومی و جغرافیای آن، بسود صلح و ثبات منطقه نیست و سرانجام این موج برگشت می‌نماید و دامنگیر پاکستان نوبنیاد و آکنده از تشنجات قومی و مذهبی، می‌گردد.

افغانستان خانه مشترک همه ملیت‌ها و اقوام افغانستان اعم از بلوچ، ترکمن، نورستانی، ازبک، هزاره، تاجیک، پشتون،... می‌باشد، آن‌ها به وفاق همگانی، تفاهم و وحدت ملی شدیداً نیاز دارند. اما وحدت ملی نه به مثابه «حربه» برای سرکوب حق‌طلبی ملی بلکه به‌حیث مجموعه ارزش‌های ماوراء منافع گروهی و قومی از طریق همبستگی آگاهانه و داوطلبانه کلیه ملیت‌ها، اقوام، مناطق کشور در چارچوب مرزهای میهن واحد و یکپارچه.

وحدت آگاهانه ملیت‌های افغانستان بر مبنای دموکراسی، عدالت اجتماعی و تساوی حقوق ضامن اقتدار و یکپارچگی ملی، ضامن حفظ ثبات ارضی کشور است. هر نوع تفوق و امتیازطلبی و زورگویی قومی از جانب هر ملیتی و قومی که باشد یکپارچگی ملی و تمامیت ارضی کشور را به خطر می‌اندازد و زمینه را برای دست‌اندازی‌های بیگانگان در امور داخلی میهن ما فراهم می‌سازد و کشور را به سوی فاجعه، افتراق جغرافیایی و تجزیه می‌راند و مسلما تجزیه افغانستان زمین‌لرزه‌ایست که همه منطقه را با در نظرداشت پیچیدگی‌های ملی کشورهای همسایه می‌لرزاند.

عدالت ملی و لحن صریح دموکراسی حکم می‌نماید که همه شهروندان افغانستان صرف‌نظر از ملیت و منطقه، مذهب و زبان در برابر قانون برابرند، یعنی این که دارای حقوق، وظایف و تکالیف یکسانند.

محمد نادرشاه وقتی که در اکتبر ۱۹۲۳ به قدرت رسید سیاست تبعیض‌آلود را در پیش گرفت و به قول غبار مورخ سرشناس افغانستان «... شاه با دادن مراتب نظامی به عده‌ای از خوانین باکتیا و هم مستثنا شمردن مردم باکتیا از قرعه عسکری و خدمت زیر پرچم سیاست تفرقه‌افکنی و تبعیض خود را آغاز کرد». (۱۲)

این سیاست طبیعتاً در میان سایر ملیت‌ها و مناطق افغانستان / با شمول مناطق پشتون‌نشین / که دوره سربازی زیر پرچم را سپری می‌نمودند، بازتاب منفی یافت، مورد اعتراض قرار گرفت و مردم یکبا را در تنگنا قرارداد.

به نظر نگارنده سیاست فوق در واپسین تحلیل حتی به نفع جوانان باکتیا نبود، زیرا که سپری‌نمودن دوره سربازی از یکسو بحیث دین میهنی، باعث آشنا شدن آن‌ها با تکنیک پیشرفته می‌گردید و از سوی دیگر زمینه آشنایی آن‌ها را با جوانان ملیت‌ها و مناطق دیگر و فرهنگ‌های مختلف کشور فراهم می‌نمود و به طور کل این مساله در امر رشد و پیشرفت باکتیا نقش مثبت داشت. در حالی که سلطنت در طی نیم قرن، عملا به امر رشد اقتصادی و اجتماعی مردم باکتیا که عمدتا مربوط به عشایر غلجایی پشتون‌اند توجه نکرد.

به منظور تحقق عدالت، وفاق همگانی، باید حقوق، وظایف و تکالیف، در نظر و عمل برای کلیه شهروندان کشور بدون در نظرداشت ملیت، زبان، منطقه، مذهب،... آن‌ها یکسان باشد و هیچ نوع تبعیض به‌کار نرود.

حل مساله ملی به هیچ وجه تحت حاکمیت استبدادی و یا بر پایه دیدگاه‌های شوونیستی، ناسیونالیستی و حتی بر بستر نیات نیک اراده گرایانه ایدئولوژیکی امکان‌پذیر نیست. حل مساله ملی فقط درنتیجه اجرای اصول دموکراسی و رعایت حقوق بشر و استقرار حکومت مردم‌سالار و برابری حقوق همه خلق‌های افغانستان در حیات سیاسی – اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ممکن است و بس. تلاش برای حل مساله ملی و مبارزه در جهت استقرار در جهت استقرار جمهوری مردم‌سالار ازهمدیگر تفکیک‌ناپذیرند و اصلا میزان صداقت و مومن بودن هر نظام سیاسی، هر جریان سیاسی،... به اصول دموکراسی و جامعه‌شناسی با برخورد آن‌ها به مساله ملی پیوند دارد.

حل دموکراتیک مساله ملی در افغانستان روند پیچیده و طولانی است و پروسه تکوین «ملت واحد» و «حس ملی» در کشور بر اساس حقوق شهروندی و بر بنیاد آن تاسیس «دولت ملی» هنوز راه دور و درازی را در پیش‌رو دارد.

اما جامعه افغانستان برای تحقق گام به گام آماج فوق نسبت هر زمان دیگر آمادگی دارد. اگر خوب بنگریم درمی‌یابیم که جامعه افغانستان هیچگاه تا این حد سیاسی نبوده است، اکنون شعور سیاسی و خودآگاهی ملی ملیت‌ها و اقوام کشور بنحو چشم‌گیری ارتقا نموده است، فروپاشی شوروی مسئله تاسیس «دولت‌های ملی» را در آسیای میانه بالا کشیده است... معادلات نظامی – سیاسی در درون و بیرون کشور دستخوش دگرگونی‌های جدی شده،... این دیگر مربوط و منوط به هوشیاری دوراندیشی، جسارت، اراده سیاسی و ملی نیروها دموکراتیک و میهن‌دوست افغانستان است که از وضع پیش‌آمده استفاده حداکثر در جهت طرح اندیشه‌ها و برنامه‌های سیاسی به منظور تجمع مردم به خاطر حق دموکراتیک مساله ملی، تاسیس «دولت مستقل و ملی» بر پایه حقوق شهروندی، تامین عدالت و استقرار نظام مردم‌سالار و برپایی جامعه مدنی نمایند.

به باور نگارنده این سطور مفاد نکات زیرین می‌تواند در رابطه با حل «مساله ملی» در چارچوب یک برنامه سیاسی و قانون اساسی جدید افغانستان بازتاب یابد:

– افغانستان کشور کثیرالملیت است.

– کلیه ملیت‌های کشور از حقوق برابر سیاسی، اقتصادی اجتماعی و فرهنگی برخوردارند.

– همه شهروندان افغانستان اعم از مرد و زن بدون درنظرداشت ملیت، زبان، منطقه، مذهب،... در برابر قانون دارای حقوق و مکلفیت‌های مساوی‌اند.

– کلیه اتباع افغانستان مکلف به دریافت تذکره نفوس /شناسنامه / می‌باشند.

– حوزه‌های انتخاباتی بر اساس تعداد مساوی نفوس برای یک دوره قانونگزاری... تشکیل می‌گردد.

– ارگان‌های رهبری / شوراها / درهمه سطوح از ولایتی تا خردترین واحدهای اداری بر اساس انتخابات سری، مستقیم مساوی انتخاب شوند.

– بیرق /پرچم /، نشادن دولتی، سرود و سمبل‌های ملی کشور باید بازتاب دهنده فرهنگ و هویت ملی – تاریخی مشترک مردمان ماباشد و در خدمت یکپارچگی همه اقوام ساکن افغانستان.

– پذیرش تنوع فرهنگی، احترام به سنن و فرهنگ همه ملیت‌های کشور و حفظ میراث فرهنگی آن‌ها.

– حل دموکراتیک مساله زبان، به نحوی که رشد و بالندگی بلامانع همه زبان‌های کشور، در کنار همدیگر فراهم گردد و زمینه آموزش به زبان مادری برای همه مساعد شود.

– مساعی در جهت انکشاف موزون همه بخش‌های کشور.

مسلم است که هم تسجیل نکات فوق و هم پیاده نمودن آن در عمل به تلاش و تکاپو همه‌جانبه و دورمدار نیروهای ملی و دموکراتیک، میهن‌دوست و تحول‌طلب کشور نیاز دارد.

ادامه دارد

پانویس‌ها:

۸ – انقلاب فرانسه /۱۷۹۸م/ و پیامدهای آن، موضوع دولت – ملت را به عرصه سیاست کشاند و منجر به نظریه‌پردازی در این عرصه شد. در پایان قرن نوزدهم هنگامی که جنبش‌های سیاسی چپ به اروپای شرقی و روسیه کشانده شد، جایی که در آن گونه گونی ملت‌ها و اقوام بیشتر از غرب اروپا بود، نظریه‌پردازان چپ ناگزیر از پاسخ‌گویی تئوریک به این معضل شدند، تاریخ مساله حکایت از بحث‌های داغ در این زمینه دارد. بررسی تئوریک و تاریخی مساله ملی از حوصله این نوشته خارج است.

اما آنچه مربوط به افغانستان می‌گردد، مساله ملی برای نخستین بار در میانه دهه شصت میلادی توسط جنبش چپ طرح گردید.

۹ – از آغاز قرن بیستم مفاهیم قوم، قومیت، ملت، ملیت، هویت ملی و هویت قومی در ادبیات سیاسی منطقه ما وارد گردید. به قول دکتر تورج اتابکی این مفاهیم در واقعیت امر برگردانی از معنای اروپایی قرن نوزدهم این واژگان بود... «مجله گفتگو»

اما به کارگیری این واژه‌ها در قلمرو ادبیات سیاسی و تاریخ معاصر ما از دقت لازم برخوردار نموده است.

با درنظرداشت دیدگاه‌های متفاوت، تعریف جامع و دقیق از مفاهیم فوق و به کارگیری آن‌ها در عرصه مطالعات ملی قابل تامل و بحث جداگانه است.

نگارنده این سطور، واژه‌های فوق را علی‌العجله به مفهوم رایج و متدول آن در ادبیات سیاسی کشور به کار برده است.

۱۰ – www.uno.de/frieden/afganistan /talks/agreement.

۱۱ – غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ویرجینیا، ۱۹۹۹، جلد دوم، ص. ۸۰

۱۲ – همان‌جا ص ۶۸

مارکس و مدرنیته

ادامه از صفحه ۶

حکم مخالفت با علم است، و همانند کاری که کلیسا با گالیله انجام داده بود.

می‌توان در توضیح خطاهای فکری و نظری مارکس در تحلیل ساز و کار و فهم دمکراسی مدرن، مفصل بحث کرد. یک علت آن، شاید واپس‌ماندگی عملی و فکری جنبش کارگری دورانش بود. علت دیگر فقدان گفتگویی انتقادی و جدی میان فعالان سوسیالیست و روشنفکران بود. اما یک مشکل بزرگ که فقط مارکس هم دچار آن نبود، بل بسیاری از اندیشگران گرایش‌های گوناگون آن دوران را دربر می‌گرفت، این بود که آنان هیچ به کارکرد قدرت در قلمرو سخن ی گفتمان نیندیشیده بودند، و در این مورد بحث و نظریه‌ای تدوین نکرده بودند. بنا به سنتی که یک بیانگر بزرگ آن توماس هابز بود، قدرت را در ساختار حکومتی و دولتی می‌یافتند، و کاری به آنچه میشل فوکو «توزیع سخن‌گونه قدرت» و «شبکه‌های تودرتوی اجتماعی قدرت»، خوانده نداشتند. آنان بحث را به قلمرو جامعه، خانواده، و نهادهای غیردولتی نمی‌کشاندند. برای مارکس دولت شر مطلق بود که باید بر آن مسلط شد. او به همین دلیل تسخیر قدرت سیاسی راکه در مانیفست «هدف فوری کارگران» دانسته بود، در نامه‌ای به فریدریش بلت در ۲۳ نوامبر ۱۸۷۱ «هدف نهایی» یا Endzweck مبارزه‌ی کارگران خواند. امروز ما به یاری نظریه‌های گوناگون تحلیل سخن، به دیدگاه‌هایی تازه رسیده‌ایم که البته هدف‌ها و وظیفه‌های دیگری را هم پیش روی ما قرار می‌دهند.

آیا اندیشه‌های مارکس برای ما در شرایط کنونی ایران (با توجه به بحث مهم تجدد) مطرح‌اند و فعلیت دارند؟

این پرسش مهمی است که از یک سو به تاثیر مارکس بر فرهنگ مدرن بازمی‌گردد، و از سوی دیگر ضرورت بررسی تاریخ فرهنگ و اندیشه‌ها را در ایران مدرن پیش می‌کشد. در فقدان پژوهش‌هایی ریزنگارانه در هر دوی این موارد باید اعتراف کنم که بحث من در پاسخ به پرسش شما مقدماتی و ابتدایی خواهد بود.

اندیشه‌ها و آثار مارکس در ایران به طور عمده، و حتی شاید بتوان گفت همواره، نه در خود، و به مثابه‌ی اموری فلسفی و نظر، بل به عنوان «راهنمای عمل» (عمل سیاسی و تشکیلاتی) مطرح بوده‌اند. در نخستین سال‌های انقلاب مشروطه گروه‌های کارگری و روشنفکری مارکسیستی در برخی از شهرهای ایران و نیز در میان ایرانیان مهاجر در باکو، شکل گرفتند که فعالیت‌های آنان سال‌های طولانی مخفی و زیرزمینی بود. افرادی از این گروه‌ها به خواندن آثار مارکس پرداختند، و هدف‌شان بیشتر استفاده از آن‌ها در کارهای سیاسی و تدارک حزب‌ها، و فعالیت در اتحادیه‌ها، بود. در میان نخستین نسل سوسیالیست‌های ایرانی نام‌هایی چون سلطان‌زاده و رسول‌زاده مشهورترند، که این دومی گرایشی به تاویل لنینی از آثار مارکس نداشت می‌دانید که آن زمان، معدود آثاری از مارکس از جمله مانیفست هم ترجمه شد. کمی بعد، پس از استقرار دیکتاتوری رضاشاه در ایران، ارانی و هم‌فکران او مارکسیست‌هایی بودند که همچنان مارکس را در خدمت لنینیسم می‌دیدند. (البته چند سال پیش اسناد و کتاب جالبی منتشر شد که نشان می‌دهد ارانی سرسپرده‌ی کمینترن نبود، ام بحث من نه در حد سیاست عملی، بل در حد نظری است، و ارانی در این حد یک لنینیست بود) در سال‌های دهه‌ی ۱۳۲۰ حزب توده به ترجمه و انتشار برخی از نوشته‌های مارکس دست زد. از میان آن‌ها برگردان خلاصه‌ی مجلد نخست سرمایه (به تلخیص ل. میشل، و ترجمه‌ی م. نوایی) شاید مهم‌ترین کار باشد. برخی روشنفکران حزبی چون طبری نیز در نوشته‌های خود به مارکس اشاره داشتند. از انشعابی‌های گروه ملکی هم خود او، و اپریم، در کارهای‌شان اشاراتی به مارکس داشتند. البته ملکی پس از انشعاب آزاداندیشانه ترنوشت، با لنینیسم مخالفت کرد، و به سوی تحلیلی «جهان سومی» و آنچه ما امروز بیشتر آن را نام قانون می‌شناسیم، پیش رفت. سال‌ها بعد پیشروان جنبش چریکی هم با تاویل‌هایی که در جنبه‌هایی غیر از برداشت رسمی لنینی بودند، به تحلیل جامعه‌ی ایران، و وظایف انقلابی‌ها پرداختند. با وجود این باید گفت که آن‌ها از راه نوشته‌های کاسترو، چه گوارا، دبره، ماریگلا، در تحلیل نهایی در بند اصول جزمی تاویل لنینی (از قبیل ضرورت نهایی ایجاد حزب آوانگارد، دوران امپریالیسم، تعریف از دولت و دمکراسی، دیکتاتوری پرولتاریا و...) باقی مانده بودند، هر چند فراشد ساختن حزب را به طریقی غیر از راه پیشنهادی لنین پیش می‌کشیدند. راست این است که تمام این مارکسیست‌ها، جز شعاییان، به درجه‌های گوناگون اسیر همان تاویل لنین از اندیشه‌های مارکس بودند. برخی همچون جزنی و احمدزاده بیشتر، و برخی چون پویان کمتر. به هر حال، روشن است که برای همه‌ی آن‌ها نظریه او (و اندیشه‌های مارکس) جز راهنمای عمل معنایی نداشت.

در این میان روشنفکرانی هم بودند که تا حدودی مستقل از احزاب به کار دانشگاهی پرداختند، و کوشیدند تا مارکس مطرح کنند.

ادامه دارد

کنگره بحران!

ادامه از صفحه ۹

سیاست آن دیگری حتا اگر به شکل تشکیلاتی غالب شود، چهره تمام سازمان گردد و از منظری که او بیم‌دارد، به اعتبار آن لطمه بزند. علیرغم همه اختلافاتی که امروز هست اعضای امروز سازمان سابقه زندگی مشترک و دشواری را با هم دارند و از آب‌ها و آتشهای بسیار عبور کرده‌اند. هیچیک باور ندارد که آن دیگری آگاهانه به منافع مردم بی‌اعتنائی کند. و اگر سنگینی برخوردهای لحظه‌ای و سربزنگاهی که بیم حذف نیروی دیگر را با خود می‌آورد، کنار برود، اعتماد ریشه‌داری که موجود هست، شرایط گوش به منطق دیگری سپردن را فراهم می‌کند. در صورتیکه هرطرف مطمئن باشد که فضا و امکان، و برنامه‌ای قانونی برای مبارزات نظری او هست و جامعه نیز از این امر آگاه است، دیگر نیروی اصلاح طلب نگران این نیست که با صدور چند بیانیه یا اطلاعیه به گمان او خطا! چهره سازمان سرنگونی‌طلب و خلاف مصالح مردم ایران جلوه کند. و از آنسو نیروی دیگر بیم آن را ندارد که موضعگیری به زعم او خلاف نیروی اصلاح طلب، تمامی سازمان را نیرویی به دور از مبارزه و ایضاً خلاف مصالح تاریخی مردم نمایان کند. و این آسودگی ذهنی، راه را بر چالش فکری، تدقیق اختلاف نظرها و نکات مشترک و سرانجام همگرایی منطقی می‌گشاید.

گفتگوی روزنامهٔ آلمانی تاگِس اشپیگِل (آینهٔ روز) با آندرِیاس فُن بولوُو پیرامون روی‌داد ۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر) و کار سازمان‌های جاسوسی

این گونه نمی‌تواند بوده باشد!

گفتگوگران تاگِس اشپیگِل: اشتِفان لِپرت و نوربرت تُوما

برگردان بیژن اقدسی

آندرِیاس فُن بولوُو در دولت هلموت اشمیت وزیر پژوهش و فن‌آوری بود و به مدت ۲۵ سال به عنوان نمایندهٔ حزب سوسیال دموکرات آلمان در بوندِس‌تاگ (مجلس نمایندگان) آلمان عضویت داشت. نخستین شک در او هنگامی پدیدار شد که هنوز نمایندهٔ بوندس‌تاگ بود.

او در کمیتهٔ تحقیق بوندس‌تاگ در بارهٔ ماجرای شالک - گُلدکوُوسکی از نزدیک با کار سازمان‌های جاسوسی آشنایی پیدا کرد. از آن پس سازمان‌های جاسوسی به موضوع مورد علاقهٔ او بدل شدند و در این باره کتاب «به نام حاکمیت» را نوشت.

آندریاس فن بولوو وکیل است و در شهر بن زندگی می‌کند. او معتقد است که بدترین کارهای ممکن از دست سازمان‌های جاسوسی برمی‌آید - دست داشتن در عملیات انتحاری نیویورک و واشنگتن.

***

▣ شما خیلی خشمگین و به راستی برافروخته به نظر می‌رسید.

○ من می‌توانم آن چه را که مرا عصبانی می‌کند برای شما توضیح دهم. من می‌بینم که پس از ضربات نفرت‌انگیز ۲۰ شهریور مجموعهٔ افکار عمومی سیاسی به سمت و سویی کشانده می‌شود که از دیدگاه من نادرست است!

▣ منظورتان چیست؟

○ من تعجب می‌کنم از این که خیلی پرسش‌ها مطرح نمی‌شوند. معمولاً در مورد ماجرایی تا این اندازه هولناک چنین است که ردپاها و مدارک بسیاری پیدا می‌شود که سپس توسط بازرسان پرونده، رسانه‌ها و دولت مورد تفسیر قرار می‌گیرد تا مشخص شود که آیا چیزی از آن صحت دارد یا نه؟ و آیا توضیحات ارائه شده قابل قبول‌اند یا نه؟ اما این بار به هیچ وجه چنین چیزی رخ نداد. این برخورد درست از چند ساعت پس از انجام عملیات در نیویورک و واشنگتن آغاز شد و...

▣ ... در این ساعت‌ها نفرت و اندوه حاکم بود.

○ درست است، اما در واقع این وضع شگفت‌آور بود. در ایالات متحدهٔ آمریکا ۲۶ سازمان جاسوسی با بودجهٔ سالانه‌ای دور و بر ۳۰ میلیارد دلار آمریکا وجود دارد...

▣ ... بیش از کل بودجهٔ دفاعی آلمان...

○ ... آن‌ها نتوانستند جلوی این ضربات را بگیرند. آن‌ها حتی از هیچ بخش آن آگاه هم نشدند. طی ۶۰ دقیقهٔ سرنوشت‌ساز ارتش و سازمان‌های جاسوسی هواپیماهای شکاری را روی زمین نگاه داشتند. اما ۴۸ ساعت بعد از واقعه پلیس فدرال آمریکا (FBI) فهرست مجریان عملیات انتحاری را ارائه کرد. در عرض ۱۰ روز روشن شد که هفت نفر از این افراد هنوز زنده‌اند.

▣ چه گفتید؟

○ بله، بله، و چرا رئیس پلیس فدرال آمریکا در بارهٔ هیچ یک از این ناهمخوانی‌ها موضع‌گیری نکرد؟ چرا نگفت این فهرست از کجا به دست آمد و چرا نادرست بود؟ اگر من دادستان هدایت‌کنندهٔ چنین پرونده‌ای می‌بودم، به طور منظم در برابر دیدگان مردم حاضر می‌شدم و در بارهٔ این که کدام سرنخ دروغین است و کدام‌یک نه به آن‌ها گزارش می‌دادم.

▣ دولت ایالات متحده پس از عملیات از وضعیت فوق‌العاده سخن به میان آورده است، سخن از جنگ است. آیا قابل درک نیست که آدم همهٔ آن چیزی را که از دشمن می‌داند به آگاهی او نمی‌رساند؟

○ معلوم است. اما دولتی که عزم جنگ می‌کند، نخست باید در یک روند مشخص کند که متجاوز کیست، دشمن کدام است؟ به این منظور دولت موظف به ارائهٔ مدرک است. اما دولت ایالات متحده به اقرار خود تا کنون نتوانسته است هیچ‌مدرک محکمه‌پسندی ارائه کند.

▣ بعضی اطلاعات در بارهٔ مجریان عملیات در نتیجهٔ تحقیقات به دست آمده است. مثلاً محمد عطا که متهم به رهبری عملیات است، صبح همان روز ۲۰ شهریور از پوُرتلَند به بوُستوُن پرواز کرده است تا آن جا سوار هواپیمایی شود که به درون سازمان تجارت جهانی پرواز کرد.

○ اگر این عطا شخص تعیین‌کننده در این عملیات بوده، که خیلی عجیب است، که او این خطر را کرده باشد که با فاصلهٔ زمانی به این کوتاهی پیش از عملیات با یک هواپیمای دیگر تازه به بوستون پرواز کند. اگر این پرواز چند دقیقه تاخیر می‌داشت، او دیگر نمی‌توانست در هواپیمایی بنشیند که ربوده شد. یک مجری زیرک عملیاتی چرا باید یک چنین کاری بکند؟ تازه بر روی شبکهٔ سی.اِن.اِن می‌توان بازخواند که هیچ یک از این نام‌ها در فهرست رسمی مسافران آن پروازها نیست. هیچ یک از آن‌ها از چهار مرحلهٔ آماده‌سازی مسافران برای پرواز نگذشته است. و چرا هیچ یک از خلبانان مورد تهدید از طریق فرمان هواپیما رمز ۷۷۰۰ را به ایستگاه‌های زمینی کنترل پرواز نفرستاده است؟ گذشته از آن دستگاه‌های ضدحریق و ضدضربهٔ ثبت پرواز و ضبط صدای نصب شده در اطاقک خلبان هیچ اطلاعات به درد بخوری در اختیار قرار نداده‌اند.

▣ چنین چیزهایی پیش می‌آید...

○ ... مثل مجریان عملیاتی که در جریان کارهای تدارکاتی‌شان رد پاهایی مانند رد پای یک گله فیل سُم‌کوب از خود به جای می‌گذارند؟ آن‌ها با کارت‌های اعتباری به نام‌های اصلی خودشان پول پرداخت و به نام خودشان نزد مربیان پرواز نام‌نویسی کرده‌اند. در خودروهای کرایه‌ای آن‌ها دفترچه‌های راهنمای پرواز هواپیماهای جمبوجت به زبان عربی به جای مانده است. آن‌ها هنگام رفتن برای انجام عملیات انتحاری وصیت‌نامه‌ها و نامه‌های خداحافظی به همراه بردند، که از آن روی به دست پلیس فدرال آمریکا افتاده است که بد جاسازی شده بوده یا نشانی نادرست داشته‌اند. ردپاهایی که از آن‌ها به جای مانده است مانند نشانه‌های بازی شکار است، که در آن سواری که نقش روباه را بازی می‌کند از خود به جای می‌گذارد تا شکارچیان بدانند او از کدام راه رفته است! تازه نظریهٔ یک مهندس بریتانیایی پرواز هم در میان است. این نظریه می‌گوید از بیرون هدایت هواپیماها را از دست خلبانان خارج کرده‌اند. ظاهراً آمریکایی‌ها در دههٔ ۷۰ قرن گذشتهٔ میلادی روشی را تدوین کرده بوده‌اند تا هواپیماهای ربوده شده را از راه دست بردن در هدایت رایانه‌ای پرواز نجات دهند. در این ماجرا از این فن‌آوری سوءاستفاده شده است. این نظریه‌ای است...

▣ ... که بسیار ماجراجویانه به نظر می‌رسد و تاکنون سخنی از آن در میان نبوده است.

○ می‌بینید! من که نمی‌گویم آن را باور دارم. اما فکر می‌کنم این نظریه قابل تامل است. خرید و فروش مشکوک سهام را چه می‌گویید؟ طی هفتهٔ پیش از ضربات، خرید و فروش اوراق بهادار خطوط هواپیمایی «آمریکَن ایرلاینز» و «یونایتِد ایرلاینز» و شرکت‌های بیمه دور و بر ۱۲۰۰ در صد افزایش داشته است. سخن از ۱۵ میلیارد دلار آمریکا در میان است. برخی‌ها باید چیزی دانسته بوده باشند. چه کسانی؟

▣ خوب گمانه بزنید.

○ با کمک این ضربات نفرت‌انگیز مردم‌سالاری‌های توده‌ای غربی مورد شستشوی مغزی قرار گرفته‌اند. الگوی دشمن دوران ضدکمونیستی دیگر کارآیی ندارد و ملت‌های معتقد به اسلام باید جایگزین آن شوند. آن‌ها متهم به آن می‌شوند که ترور انتحاری را به وجود آورده‌اند.

▣ شستشوی مغزی؟ شما شوخی‌تان گرفته است!

○ واقعاً؟ اما اندیشهٔ الگوی دشمن از آن من نیست. این اندیشهٔ زبیگنیِف برژینسکی و ساموئِل هانتیگتوُن است. دو اندیشه‌پرداز سیاست سازمان‌های جاسوسی و امور خارجهٔ آمریکا. هانتیگتون در همان میانهٔ دههٔ ۹۰ میلادی بر آن بود که مردم اروپا و ایالات متحدهٔ آمریکا نیاز به کسی دارند که بتوانند از او بیزار باشند - این امر تعریف هویت آن‌ها با جامعهٔ خودشان را نیرومندتر می‌کند. و برژینسکی، مردک دیوانه، از همان زمان که مشاور جیمی کارتر رئیس‌جمهور بود، به حرف انحصاری ایالات متحدهٔ آمریکا در بهره‌برداری از همهٔ مواد خام جهان به ویژه نفت و گاز باور داشت.

▣ منظور شما آن است که روی‌دادهای ۲۰ شهریور...

○ ... دقیقاً در رادیافت صنایع نظامی، سازمان‌های جاسوسی و مجموعهٔ در هم تنیدهٔ نظامی، صنعتی، دانشگاهی می‌گنجد. این که دیگر کاملاً روشن است. ماجرا بر سر اندوخته‌های کلان مواد خام در سرزمین‌های اتحاد شوروی پیشین و نیز راه عبور لوله‌های نفت و...

▣ ... این را اریش فوُلات در هفته‌نامهٔ اشپیگِل دقیقاً شکافته است. «ماجرا بر سر پایگاه‌های نظامی، مواد مخدر و اندوخته‌های نفت و گاز است»...

○ ... جمع‌بندی می‌کنم - برنامه‌ریزی ضربات از دید فنی و سازمان‌دهی استادانه بود. ربودن چهار هواپیمای بزرگ در عرض تنها چند دقیقه و پرواز دادن آن‌ها به سوی هدف با عملیات پیچیدهٔ پروازی در عرض یک ساعت! این کار بدون پشتیبانی چندین ساله از سوی دستگاه‌های مخفی حکومتی و صنعتی تصورنکردنی است.

▣ شما یک نظریه‌پرداز توطئه هستید!

○ بله، بله. این متلک همهٔ کسانی است که مایل‌اند از خط اعلام شدهٔ رسمی پیروی کنند. به خورد خبرنگاران کاوشگر نیز تولیدات تبلیغاتی و اطلاعات دروغین داده می‌شود. هر کس این‌ها را باور نکند، بالاخانه‌اش را اجاره داده است! منظور شما این است دیگر.

▣ پیشینهٔ کاری شما بیش‌تر تقویت‌کنندهٔ نقطهٔ عکس این گمان است که گویا شما یک چیزی‌تان می‌شود. شما در همان میانهٔ دههٔ ۷۰ میلادی وزیر مشاور در وزارت دفاع و سال ۱۹۹۳ میلادی سخنگوی حزب سوسیال دموکرات در کمیتهٔ تحقیق در پروندهٔ آلکساندر شالک - گلدکوسکی بودید...

○ و راستش همه چیز هم از همان جا آغاز شد. تا آن هنگام من آگاهی چندانی از کار سازمان‌های جاسوسی نداشتم. آن زمان ما با یک برخورد بسیار متناقض روبرو شدیم. ما ترفندهای اشتازی (سازمان جاسوسی آلمان‌شرقی) و دیگر سازمان‌های جاسوسی بلوک شرق در زمینهٔ جرایم اقتصادی را فاش کردیم، اما به محض این که خواستیم چیزی در بارهٔ نحوهٔ کار ب.اِن.دِ (سازمان جاسوسی آلمان‌غربی) یا سیا بدانیم، بی‌رحمانه سد راهمان شدند. نه هیچ‌گونه اطلاعاتی و نه هیچ گونه همکاری، هیچ چیز! آن جا بود که من برای نخستین بار شگفت‌زده شدم.

▣ شالک - گلدکووسکی برای جمهوری دموکراتیک آلمان از جمله معاملات خارجی گوناگون دست و پا می‌کرد. هنگامی که شما پروندهٔ او را از نزدیک بررسی کردید...

○ به عنوان نمونه ما در روُستوُک ردی مبنی بر آن پیدا کردیم، که شالک در آن جا انبار جنگ‌افزار سازمان‌دهی کرده بود. و خوب بعد آدم به یک نمایندگی شالک در پاناما برمی‌خورد، و در آن جا به دانیِل نوریه‌گا که سال‌ها رئیس‌جمهور، دلال مواد مخدر و پول‌شوی در یک جا بود، نه؟ و از آن طرف این نوریه‌گا در فهرست مواجب‌بگیران سیا هم بود. ۲۰۰ هزار دلار آمریکا در سال. این جور چیزها بود که مرا به راستی کنجکاو کرد.

▣ شما کتابی در بارهٔ ترفندهای سیا و شرکا نوشته‌اید. شما حالا دیگر در امور مربوط به عجایب کار سازمان‌های جاسوسی به یک کارشناس تبدیل شده‌اید.

○ «عجایب» واژهٔ نامناسبی است. آن همه کارهایی که تاکنون به نام سازمان‌های جاسوسی رخ داده است و می‌دهد، جنایت‌های واقعی‌اند.

▣ به نظر شما کار سازمان‌های جاسوسی در وهلهٔ اول چیست؟

○ برای آن که سوءتفاهمی پیش نیاید بگویم که به نظر من سازمان‌های جاسوسی به هر حال فایده دارند...

▣... شما موافق درخواست پیشین سبزها برای انحلال این سازمان‌ها نیستید؟

○ نه. درست آن است که نگاهی به پشت پرده انداخته شود. به دست آوردن اطلاعات از نیات دشمن سودمند است. این امر اهمیت دارد، هرگاه آدم بخواهد یاد بگیرد به جای دشمن و مانند او بیاندیشد. کسی که می‌خواهد شیوه‌های کار سیا را بفهمد، باید به بررسی وظایف اصلی آن بپردازد، به عملیات پنهانی - حکومت‌های بیگانه باید در سطحی پایین‌تر از سطح اقدامات جنگی، به دور از هر گونه پای‌بندی به قوانین حقوق ملل تحت تاثیر قرار بگیرند. از جملهٔ از این راه که شورش‌ها یا اقدامات تروریستی طراحی شوند که معمولاً با قاچاق مواد مخدر و جنگ‌افزار و با پول‌شویی همراه‌اند. هستهٔ اصلی این کار بسیار ساده است - مسلح کردن آدم‌های شرور. اما از آن جایی که به هیچ وجه نباید رو شود که یک سازمان جاسوسی پشت ماجراست، همهٔ ردها با تلاش فراوان پاک می‌شود. برداشت من این است که سازمان‌های جاسوسی از این دست ۹۰ در صد وقت‌شان را صرف ایجاد ردپاهای دروغین می‌کنند. برای آن که اگر کسی بیاید و مدعی همدستی سازمان‌های جاسوسی شود، بتوان به او اتهام گرفتار شدن به جنون توطئه‌بینی زد. حقیقت اغلب اوقات دهه‌ها بعد آشکار می‌شود. آلن دالِس، رئیس سیا یک بار در جایی گفته است - اگر وادار شوم، به کنگره هم دروغ خواهم گفت!

▣ سیمور اِم. هِرش، خبرنگار آمریکایی در «نیویورکِر» نوشته است، برخی از افراد سیا و دولت ایالات متحده هم بر این باورند که گویا بعضی از ردپاها به جا گذاشته شده‌اند تا سر در گمی ایجاد کنند. آقای فن بولوو، یعنی آخر چه کسی این کارها را کرده است؟

○ من هم این را نمی‌دانم، آخر از کجا هم باید بدانم؟ من تنها عقل سلیم انسانی خودم را به کار می‌اندازم و به این نتیجه می‌رسم که رفتار تروریست‌ها تا جایی که می‌شده جلب‌توجه‌کننده بوده است. و تازه آن‌ها که مسلمانان مومن بوده‌اند، به یک باشگاه استریپتیز هم رفته، مست کرده و اسکناس در شورت رقاصه‌ها گذاشته‌اند.

▣ این چیزها هم اتفاق می‌افتد.

○ شاید. من یک تنه نمی‌توانم چیزی را ثابت کنم، این خارج از امکانات من است. اما برای من به راستی دشوار است تصور این که همهٔ این‌ها را تنها یک مرد شرور در غار خود برنامه‌ریزی کرده باشد.

▣ آقای فن بولوو، شما خودتان می‌گویید که در انتقادتان تنها هستید. پیش‌ترها شما به محافل بالای سیاسی تعلق داشتید، اما امروز گوشه گیرید.

○ این مسئله گاه یک مشکل است، اما آدمی به آن خو می‌گیرد. گذشته از این من آدم‌های زیادی را، که برخی‌شان بسیار هم بانفوذند، می‌شناسم که در گوشی به من حق می‌دهند.

▣ آیا شما هنوز با همراهان پیشین خودتان در حزب سوسیال دموکرات آلمان مانند اِگوُن بار و هِلموت اشمیت، صدر اعظم پیشین ارتباط دارید؟

○ دیگر رابطهٔ نزدیکی در میان نیست. من می‌خواستم به آخرین کنگرهٔ حزب سوسیال دموکرات بروم، اما بیمار شدم.

▣ آقای فن بولوو، نکند شما دارید رسماً ضدآمریکایی‌گری می‌پراکنید؟

○ چه ربطی دارد؟ این‌ها مطلقاً هیچ گونه ارتباطی با ضدآمریکایی‌گری ندارد. من احترام بسیار زیادی برای این جامعهٔ بزرگ و آزاد قائلم و همواره قائل بوده‌ام. من در ایالات متحدهٔ آمریکا تحصیلات دانشگاهی کرده‌ام.

▣ چگونه به این نظر می‌رسد که ممکن است میان ضربات و سازمان‌های جاسوسی آمریکا پیوندی در میان باشد؟

○ آیا نخستین سوءقصد به مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ میلادی را به یاد دارید؟

▣ در جریان آن سوءقصد در اثر انفجار یک بمب ۶ تن کشته و بیش از هزار تن زخمی شدند.

○ در آن مورد یک افسر پیشین مصری به عنوان سازندهٔ بمب در مرکز توجه قرار گرفت. او برای این عملیات چند مسلمان را گرد آورده بود. آن‌ها علیرغم آن که از طرف وزارت امور خارجهٔ آمریکا ممنوع الورود اعلام شده بودند، به دست سیا قاچاقی وارد کشور شدند. سرکردهٔ گروه هم‌زمان خبرچین پلیس فدرال بود. و او با مقامات قرار گذاشت که در لحظهٔ آخر مواد منفجرهٔ خطرناک با یک گرد ساده تعویض شود. پلیس فدرال به این قرار پای‌بند نماند. یعنی در واقع بمب با آگاهی پلیس فدرال ترکید. روایت رسمی جرم به سرعت پیدا شد - مجرمان مسلمانان شرور بودند.

▣ هنگامی که سربازان اتحاد شوروی وارد خاک افغانستان شدند، شما وزیر دولت هلموت اشمیت بودید. ماجرای آن زمان چه بود؟

○ آمریکایی‌ها برای برقراری تحریم‌های تجاری فشار آوردند و خواهان تحریم بازی‌های المپیک مسکو شدند...

▣ ... خواستی که دولت آلمان (آلمان غربی) هم به آن پیوست.

○ ... و امروز می‌دانیم که این راهبرد برژینسکی مشاور امنیتی آمریکا بود که اتحاد شوروی را از راه کشورهای مسلمان همسایه بی‌ثبات کند - کشاندن روس‌ها به افغانستان و تبدیل کردن آن جا به جهنم آن‌ها در روی زمین، به ویتنام روس‌ها. با پشتیبانی تعیین‌کنندهٔ سازمان‌های جاسوسی آمریکا در افغانستان و پاکستان دست‌کم ۳۰ هزار مجاهد مسلمان آموزش دیدند، که همه‌شان لات و الوات، متعصب و حاضر به انجام هر کاری بودند و هنوز هم این‌چنین‌اند. که یکی از آن‌ها اسامه بن لادن است. من همان سال‌ها پیش در جایی نوشتم - «در افغانستان از این نطفه طالبان سر بر آوردند که در مدارس قرآن با پول غرب و عربستان سعودی پرورش یافته بودند و هم اینک در آن سرزمین با ارعاب و بیداد فرمان‌روایی و آن را به ویرانه بدل می‌کنند».

▣ اگر چه شما می‌گویید که مسئلهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا مواد خام منطقه است، اما آغازگر حملات ایالات متحده که آن عملیات تروریستی بود، که به بهای جان هزاران تن تمام شد.

○ کاملاً درست است. آدم باید همواره این جنایت وحشتناک را به یاد بیاورد. با این حال من اجازه که دارم در تحلیل روندهای سیاسی نگاه کنم که چه کسی از آن سود و زیان می‌برد و چه چیزی تصادفی است؟ هر وقت شک می‌کنید، می‌ارزد که نگاهی به نقشه بیاندازید. اندوخته‌های زیرزمینی و راه‌های رسیدن به آن‌ها کدام کجاست؟ سپس نقشهٔ جنگ‌های داخلی و کانون‌های تنش را روی آن بگذارید - آن دو کاملاً بر هم منطبق‌اند. در مورد نقشهٔ سوم هم وضع به همین گونه است - و آن نقشهٔ مناطق اصلی قاچاق مواد مخدر است. هر آن جایی که همهٔ این‌ها جمع است، سازمان‌های جاسوسی آمریکا هم همان دور و برها هستند. راستی، دولت بوش از طریق خانوادهٔ بن‌لادن با تجارت نفت، گاز و جنگ‌افزار پیوند تنگاتنگ دارد.

▣ راستی نظرتان در بارهٔ نوارهای ویدئویی بن‌لادن چیست؟

○ وقتی آدم با سازمان‌های جاسوسی طرف است، باید انتظار هر گونه جعل سند با بالاترین کیفیت ممکن را داشته باشد. فن‌آوری لازم می‌تواند از سوی هالیوود تامین شده باشد. به نظر من این نوارها به عنوان مدرک قابل استناد نیستند.

▣ مثل این که واقعاً به نظر شما هر کاری از دست سیا بر می‌آید.

○ سیا در چارچوب خدمت به منافع عقل حکومتی ایالات متحدهٔ آمریکا در مداخله‌های خارجی خود موظف به رعایت هیچ قانونی نیست، به قوانین حقوق ملل پای‌بند نیست، تنها رئیس‌جمهور است که دستور می‌دهد. ترور از جمله به این دلیل وجود دارد، که سازمان‌های جاسوسی از نوع سیا وجود دارند. و هر گاه بودجهٔ اختصاص داده شده به آن‌ها کاهش می‌یابد و صلح در چشم‌انداز نزدیک قرار می‌گیرد، بمبی در جایی می‌ترکد. و به این وسیله به اثبات می‌رسد که کارها بدون سازمان‌های جاسوسی از پیش نمی‌رود و این که منتقدین یاوه گویند. بوش پدر که پیش‌ترها رئیس‌جمهور و رئیس سیا بود یک بار در جایی آن‌ها را ابله نامیده است. شما باید بدانید که ایالات متحدهٔ آمریکا سالانه ۳۰ میلیارد دلار آمریکا به سازمان‌های جاسوسی و ۱۳ میلیارد دلار آمریکا به مبارزه با موار مخدر اختصاص می‌دهد. و نتیجهٔ کار چیست؟ رئیس یک یکان ویژهٔ مبارزهٔ راهبردی با مواد مخدر پس از ۳۰ سال پیشینهٔ خدمت با ناامیدی می‌گفت - در هر یک از موارد دامنه‌دار و مهم دلالی مواد مخدر، پرونده از طرف سیا از دست من خارج شد.

▣ آیا شما از دولت آلمان به خاطر چگونگی برخورد آن پس از روی‌داد ۲۰ شهریور انتقاد می‌کنید؟

○ نه. این برداشت که گویا دولت آلمان در مسائل این چنینی مستقل است، مسلماً ساده‌انگارانه خواهد بود.

▣ آقای فن بولوو، حالا شما چه کار خواهید کرد؟

○ هیچ کاری. وظیفهٔ من با گفتن این نکته پایان می‌یابد که این گونه نمی‌تواند بوده باشد، به دنبال حقیقت بگردید!

***

این گفتگو در شمارهٔ ۱۷۶۴۵ روزنامهٔ تاگِس اشپیگِل (یک‌شنبه ۲۳ دی ۱۳۸۰ برابر با ۱۳ ژانویهٔ ۲۰۰۲ میلادی) به چاپ رسیده است.

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام‌گیر: 0049 – 221 – 9322136

تک فروشی: ۲/۲۰ یورو
بهای اشتراک: شش ماهه ۳۰ یورو؛ یک ساله ۶۰ یورو

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtsparkasse Köln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

کار

چهارشنبه ۲۸فروردین ۱۳۸۱ – ۱۷آوریل ۲۰۰۲دوره‌سوم – شماره۲۷۸

KAR - No. 278 Wednesday 17. APR. 2002
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org
آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

پیام برخی احزاب سیاسی

به هفتمین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیام حزب کمونیست فرانسه

ما دعوت به شرکت در هفتمین کنگره سازمان شما را دریافت نمودیم. از این بابت بی‌نهایت متشکریم. متاسفانه در این شرایط سخت زندگی سیاسی در فرانسه که انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس (پارلمان) در پیش روی ماست، نمی‌توانیم در کنگره شما شرکت نمائیم. صادقانه از این بابت متاسفیم.

بنام حزب کمونیست فرانسه آرزوی موفقیت هرچه بیشتر را برای کنگره‌تان داریم. ما از مبارزات شما برای دمکراسی، آزادی، پیشرفت اجتماعی و احترام به استقلال و وحدت مردم ایران و نیز برای اینکه ایران بتواند نقش مثبت و ترقی‌خواهانه‌ای در جهان ایفا نماید کاملا آگاه هستیم.

از این فرصت استفاده نموده تا بار دیگر همبستگی‌مان را در راستای روابط دوستی که حزب ما و سازمان شما را به هم نزدیک می‌نماید، اعلام بداریم.

با درودهای گرم و صمیمانه برای شما

دانیل سی یرا

پیام حزب سبزهای فرانسه

دوستان عزیز

برگزاری کنگره شما در این شرایط در برگیرنده مفهوم ویژه‌ای می‌باشد. این کنگره بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برگزار می‌شود. جنگ در افغانستان پایه استراتژیکی جدیدی در سطح جهان را تشکیل می‌دهد. بعد از این تاریخ آمریکا در این منطقه و نیز در جهان سیاست یک‌جانبه‌ای را پیش می‌برد که کل منطقه و از جمله ایران را بی‌ثبات می‌سازد. در مقابل این سیاست امپریالیستی باید سیاست پیشگیری از درگیری را گسترش داد و مانع از فراگیر شدن درگیری و جنگ شد. به این جهت ما پیشنهاد می‌کنیم تا یک کنفرانس منطقه‌ای برای صلح و توسعه با شرکت همه دولت‌ها و نمایندگان خلقهای منطقه، شبیه سازمان امنیت و همکاری اقتصادی اروپا (OSGE) صورت بگیرد.

دوستان عزیز

کشور شما بعد از انقلاب ۷۹ عمیقاً دگرگون شده. ۶۰٪ جمعیت را کمتر از ۲۰ساله‌ها تشکیل می‌دهند و آنان چیزی جز رژیم کنونی را ندیده‌اند. آنان خواهان تغییر و اصلاحات هستند و ما این در دو دور انتخابات ریاست جمهوری و مجلس دیده‌ایم. جنبش دانشجویی ژوئیه ۱۹۹۹ بطور چشم‌گیری آنرا نشان داد. جوانان دیگر بازگشت به یک نظام بسته و خشونت‌گرا را نمی‌پذیرند. آنها علیرغم همه تشبثات نیروهای ارتجاعی و محافظه کار در جریان ۴ انتخابات اخیر که منجر به پیروزی اصلاح‌طلبان شد ضرورت دگرگونی را بخوبی نشان دادند. بدون شک ایران در یک مرحله انتقالی قرار دارد.

دوستان عزیز

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) که وارث سنت چپ ایران است و در دمکراتیزه کردن سیاست سیاسی مبارزه می‌کند باید داده‌ها و دستاوردهای جنبش‌های زنان و سبز (اکولوژیک) را در برنامه خود مد نظر قرار دهد. اکولوژی سیاسی مسائلی را آشکار می‌نماید که برای کشوری مثل ایران که جمعیت آن در ۵۰ سال آینده دوبرابر خواهد شد تعیین کننده است. از جمله موضوع گسترش شهرها، جنگ عراق و ایران و جنگ خلیج فارس و آثار شومی نظیر بارانهای سیاه و اسیدی از خود برجای گذاشتند. این مسئله بعلاوه مسئله آب از مسائل عمده خاورمیانه خواهد بود. شما باید به این مسائل توجه کرده و دست به ائتلاف با نیروهای هوادار اکولوژی در ایران بزنید.

همکاری و همفکری ما در اروپا با هم می‌تواند برای نزدیک کردن جریانات فکری برخاسته از مارکسیسم و بینش جدید انترناسیونالیست سبزها کمک نماید.

دوستان عزیز! ما امیدواریم بتوانیم در کنگره آینده شما در تهران و بطور علنی برگزار شود شرکت کنیم.

زنده‌باد همبستگی بین‌المللی

با درودهای فراوان

پاتریک وارییاز رئیس کمیسیون بین‌المللی سبزها

وا– یوزید مسئول گروه خاور میانه و نزدیک

پیام حزب کمونیست‌های ایتالیا

از هیات رهبری حزب کمونیست‌های ایتالیایی به سازمان فدائیان خلق ایران «اکثریت»

رفقای گرامی

به مناسبت کنگره سازمان شما مایلیم بهترین آرزوهایمان در جهت توفیق کنگره‌تان را به شما ابلاغ کنیم. با امید و آرزوی پیروزی آرمان‌های شما در گستره جهان، بمثابه آرمان همه خلقهایی که درگیر کارزار دفاع از حقوق مدنی، اجتماعی و انسانی هستند، فرصت را مناسب دیده بار دیگر علاقمندی حزب‌مان به تقویت و گسترش روابط و همکاری‌ها با شما را اعلام کنیم.

این همکاری‌ها بویژه پس از حضور هیئت نمایندگی سازمان شما در کنگره سراسری حزب ما بیش از پیش گسترش یافته و همین‌جا از حضور نمایندگان شما در کنگره‌مان سپاسگزاریم.

با گرمترین درودها!

خوش‌کار باشید!

هیئت رهبری حزب کمونیستهای ایتالیا

پیام حزب چپ سوئد

به کنگره فدائیان خلق ایران (اکثریت):

رفقای عزیز

ما سال‌های متمادی مبارزه مردم ایران علیه اختناق آخوندی را دنبال کرده‌ایم. مردم ایران در این مبارزه روز بروز آبدیده‌تر شده و هر زمان اهداف بارزتری چون دموکراسی، برابری اجتماعی و احترام به حقوق بشر را فراروی خود قرار می‌دهند.

در سال‌های حکومت روحانیون در ایران ما شاهد انحصارطلبی، ناتوانی، فساد و ضعف مدیریت بوده‌ایم. بیکاری به طور دائم افزایش یافته است. حقوق‌ها پرداخت نمی‌شود و اعتصاب‌ها سرکوب می‌گردد. دانشجویان و جوانان مورد ضرب و شتم قرارگرفته به زندان افتاده و شکنجه می‌شوند. نویسندگان و روشنفکران شکنجه شده و به قتل می‌رسند. نمایندگان مجلس و پارلمان به علت سخنرانی در مجلس دستگیر شده، زنانی را که به خاطر آزادی خویش و حقوق برابر مبارزه کرده‌اند، تحت پیگرد قرارمی‌دهند. چنین رژیمی برای همیشه پایدار نخواهد ماند و حیات آن هر چه بیشتر به تنفس مصنوعی‌ای که اعمال خشونت را فراهم می‌کند، متکی می‌گردد. چنین رژیمی به خودی خود سرنگون نخواهد شد. این رژیم سرنگون نخواهد شد مگر با یک آلترناتیو واقعی که بر اراده و خواست توده‌های مردم استوار باشد.

در هر حال قدرت‌ها و نیروهای سیاسی وجود دارند که تلاش می‌کنند از وضع موجود ایران به سود خود بهره گیری کنند. قدرت‌هایی که ایران را به مثابه حکومتی خشن یا حکومتی مشکوک معرفی می‌کند. دستگاه حکومتی در ایران تحت رهبری کسانی است که وضعیت وخیمی را برای مردم پدید آورده‌اند. اما این امر به هیچ‌وجه توجیهی برای تحمیل جنگ یا شبه‌جنگ به ایران نیست. این امر تنها می‌تواند به بروز مشکلات بیشتر و تحمل مصیبت‌های عظیم‌تر به مردم ایران منجر گردد.

ما واقف هستیم که شما، همراه سایر نیروهای داخلی و خارجی از ایران، در این تلاش سنگین و پرکار برای یافتن و شکل بخشیدن به راهی نو برای جامعه ایران و آینده مردم ایران مشارکت دارید.

برای شما در مبارزه‌تان بهترین آرزوها را داریم.

دوستدار شما

آن ماری اوگارد

دبیر بین‌الملل حزب چپ سوئد

پیام حزب چپ سوئد
منطقه وست‌مان‌لند

دوستان و رفقای عزیز

حزب چپ سوئد در منطقه وست‌مان‌لند سلام‌های گرم و صمیمانه خود را به شما تقدیم می‌کند. و آرزوی کنگره‌ای موفق و پربار را برای شما دارد.

با درودهای سوسیالیستی

تانیا لیندبوری

سخنگوی کمیته شهر وست‌مانلند

پیام حزب کمونیست کانادا

شادباش‌های ما به هفتمین کنگره فدائیان (اکثریت)

رفقای گرامی!

از طرف کمیته مرکزی حزب، خوشبختیم که گرمترین شادباش‌های خود رابه مناسبت برگزاری کنگره هفتم سازمان فدائیان خلق اکثریت نثار شما نماییم.

ما مطمئن هستیم که ماموریت شما با موفقیت توام خواهد بود.

رفقای گرامی!

کنگره شما در مقطعی از زمان برگزار می‌شود که مردم ایران و جهان در لحظات حساس و بحرانی بسر می‌برند، امپریالیسم آمریکا، کشور شما و بعضی کشورهای دیگر را تهدید به بکارگیری سلاح‌های اتمی بر علیه آنان نموده است. علیرغم اختلافاتی که بین دو حکومت ایران و امریکا می‌تواند وجود داشته باشد، به کارگیری و یا تهدید به کارگرفتن سلاح اتمی، سلاحی که کشنده‌ترین و مرگبارترین وسیله کشتار دسته‌جمعی است، قابل سرزنش و به هیچ رو پذیرفتنی نیست.

حزب کمونیست کانادا همواره مخالف سیاست‌ها و روش‌های دولت بوش بوده است و مخالف آنچه که، طرح و رئوس تز معروف او «مثلث شیطان» نام گرفته می‌باشد و در حقیقت چگونگی تجدید نظر در به کارگیری سلاح‌های اتمی می‌باشد.

حزب ما، سازمان ملل و اعضای آن را با تمامی نیروهای صلح در سرتاسر جهان را فرامی‌خوند تا این گونه سیاست‌های خطرناک و تحریک‌کننده را بلافاصله و بدون شک و تردید محکوم نمایند.

پیشامدهایی که در سیر زندگی مردم جهان پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمار سوسیالیستی اتفاق افتاده است، بخصوص پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، کافی هستند که به ما یادآوری کنند که امپریالیسم هیچگاه در اصول و باورهای چپاول‌گرانه و استثمارگرانه خود معتدل نخواهد شد.

محو اتحاد جماهیر شوروی وزنه‌ای در معادلات بین‌المللی، به امپریالیسم این اجازه را داد که هر چه بیشتر غارتگر، ضد دمکراتیک و جنگ‌طلب شود.

امروزه سرمایه‌مالی جهانی و سیستم امپریالیستی – در راس آن آمریکا – به عنوان دشمنان اصلی بشریت قد علم کرده‌اند، آن‌ها:

– نیروی عمده در بهره‌برداری و استثمار نیروی کار و ثروت اجتماعی

– چپاول‌گر اصلی منابع طبیعی و محیط زیست

– نقض‌کننده حقوق دمکراتیک و آزادی مردم

– متجاوزکارترین دشمن حاکمیت و استقلال ملت‌ها، و

– اصلی‌ترین تهدید علیه صلح منطقه‌ای و جهانی می‌باشند.

انتخاب نهائی انسان‌ها، امروز بین سرمایه‌داری و بقا است، چیزی که شاید قبلا نبوده است.

آلترناتیو میانی دیگر در برابر سرمایه‌داری مدرن به غیر از سوسیالیسم ناب و خالص وجود ندارد.

حزب ما قویاً اعتقاد دارد که این دوره بسیار مشکلی که شما با آن مواجه هستید، احتیاج به یک وحدت همه گیر بین نیروهای دمکراتیک و مترقی چه در سطح ملی و چه در سطوح بین‌المللی دارد که از هر زمان دیگری مبرم‌تر است.

با چنین روحیه‌ای، ما بهترین آرزوهای خود را به سازمان شما در جهت تحقق شعار دمکراسی و ضدامپریالیسم در میان مردم ایران که در دو وجه ارتجاع داخلی و فشارهای امپریالیسم آمریکا مبارزه می‌کنند، اعلام می‌داریم و آرزوی پیروزی شما را در ایجاد یک ایران متحد با دمکراسی واقعی سکولار را داریم.

ما همچنین خواستار داشتن روابط عمیق‌تر مابین سازمان‌هایمان به مثابه یک کوشش همه‌جانبه در راه تحقق همکاری‌های پردامنه و حرکت متحد بین‌المللی برای دستیابی به صلح و سوسیالیسم، هستیم.

بار دیگر گرمترین درودهای رفیقانه ما به رهبری، هیئت‌ها و اعضای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) را بپذیرید، با آرزوی فراوان جهت برگزاری موفقیت‌آمیز کنگره‌تان.

ارادتمند

میگل فیگوارا

هیئت اجرایی کمیته مرکزی حزب کمونیست کانادا

پیام حزب کمونیست، چپ متحد اسپانیا

چپ متحد

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

احمد فرهادی

رفیق عزیز

دعوت صمیمانه شما را برای شرکت در هفتمین کنگره سازمانتان راکه در تاریخ بیست و نهم مارس آغاز می‌شود دریافت کردیم.

ریاست فدرال چپ متحد اسپانیا بدین وسیله صمیمانه‌ترین آرزوهایش را برای موفقیت کار کنگره‌تان به شما ابلاغ می‌کند. به این باور هستیم که نتایج کار کنگره شما سهم ارزنده‌ای در پیکار برای صلح و دمکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی و در عین حال در راه اتحاد وسیع نیروهای دمکرات و مردمی ایران خواهد داشت.

در عین حال اعتقاد داریم که برگزاری هفتمین کنگره شما به معنای تشدید مبارزه علیه تروریسم، امپریالیسم و گلوبالیزاسیون نئولیبرال بخاطر حل صلح‌آمیز منازعات، و بخاطر همزیستی و صلح عادلانه و همیشگی خاور نزدیک که شرط اول آن تحقق خواست‌های قانونی خلق فلسطین می‌باشد خواهد بود.

با خواست اینکه در آینده نزدیک اطلاعات کافی در رابطه با بحث‌های انجام شده در کنگره و قرارها و مصوبات آن داشته باشیم. رفقای عزیز، سلام‌های صمیمانه و همبسته ما را بپذیرید.

نماینده پارلمان اروپا

پدرو ماریت

دبیر روابط بین‌المللی

اعلامیه مشترک ۴ سازمان سیاسی:

کشتار مردم فلسطین را محکوم می‌کنیم!

با اشغال مناطق خودمختار فلسطینی و پیگرد و کشتار مردم رنجدیده این مناطق توسط ارتش اسرائیل، جهانیان شاهد جنایتی هستند که می‌رود تا ابعاد نسل‌کشی به خود گیرد. آریل شارون، نخست وزیر اسرائیل که از گذشته‌های دور، دستانش به خون فلسطینیان آلوده است و اگر جهان دارای نظامی واقعاً عادلانه بود، می‌بایست چونان جنایتکار جنگی در برابر دادگاهی بین‌المللی پاسخگو باشد، کمر به نابودی کامل ملتی بسته است که اینک بیش از نیم قرن است در راه حقوق انسانی و قانونی خود و سرزمینی مستقل پیکار می‌کند. شارون که با دیدار تحریک‌آمیز خود از «حرم الشریف» در بیت‌المقدس (اورشلیم)، آتش انتفاضه دوم را شعله‌ور ساخت، از همان آغاز به قدرت رسیدن خود، از هیچ‌کس پنهان نکرد که قرارداد صلح اسلو را به رسمیت نمی‌شناسد و دولت او حاضر به تخلیه مناطق اشغالی و شهرک‌های یهودی‌نشین نوار غزه و منطقه باختری رود اردن نیست. او به این ترتیب با سیاست افراطی خود، به بحران خاورمیانه ابعادی باورنکردنی بخشیده و آن را به صورت معضلی لاینحل درآورده است. نتیجه منطقی سیاست او، تقویت جناح‌های افراطی، هم در اسرائیل و هم در میان گروه‌های فلسطینی و دامن زدن به خشونتی کور است که بازنده‌ای جز مردم بیگناه غیرنظامی در اسرائیل و فلسطین ندارد و بیشترین قربانی را از میان آنان می‌گیرد. آریل شارون که اینک در پی تحقیر، تهدید و تبعید یاسر عرفات رهبر قانونی جنبش آزادیبخش فلسطین برآمده و عملا او را در رام‌الله در محاصره ارتش اشغالگر خود زندانی کرده است، بارها رسماً اعلام نموده که باید در همان سال ۱۹۸۲ و در جریان اشغال جنوب لبنان توسط ارتش اسرائیل، کار یاسر عرفات را یکسره می‌کرده است! این اظهارات باورنکردنی و جنون آمیز دولتمردی است که به تردید در بحران نگرانی‌آور کنونی بیشترین نقش را دارد.

اینک «کشورهای متمدن» جهان با بی‌تفاوتی نظاره‌گر کشتار مردم فلسطین هستند. در روزهای گذشته، واکنش دولت‌های غربی نسبت به حوادث فلسطین، از تذکراتی انتقادی نسبت به دولت اسرائیل فراتر نرفته است و ارتش این کشور علیرغم قطعنامه سازمان ملل متحد، همچنان در مناطق اشغالی جولان می‌دهد. از آن بدتر حکومت‌های فاسد و نامشروع عربی خاورمیانه هستند که به عوض همبستگی واقعی با مردم فلسطین، به سرکوب تظاهرات مردم و دانشجویان خود می‌پردازند که در دفاع از حقوق مردم فلسطین به خیابانها ریخته‌اند. دولت جرج دبلیو بوش که در صورت تمایل، می‌توانست نقش مهمی در تخفیف بحران ایفا کند، بارها از زبان سخنگویان کاخ سفید، نسبت به کشتار مردم فلسطین توسط دولت شارون، به بهانه مضحک «حق قانونی دولت اسرائیل برای مبارزه علیه تروریسم» تفاهم نشان‌داده و پشتیبانی خود را از وی به مثابه «نخست وزیر برگزیده و مشروع اسرائیل» اعلام کرده است. گویی یاسر عرفات منتخب مردم فلسطین نیست و مشروعیت ندارد! چنین سیاستی به روشنی نشان می‌دهد که واشنگتن و متحدان غربی‌اش، در رویکرد و برخورد به معضلات جهانی، به معیاری یگانه پایبند نیستند. برای آنان هنجارهای حقوق بشر و دمکراسی، مادامی ارزشمند و قابل دفاع است که منافعشان ایجاب می‌کند. این سیاست یک بام و دو هوا، علاوه بر آنکه خطرناک است و به تقویت بنیادگرایی در منطقه خاورمیانه می‌انجامد و نهایتا «می‌تواند نایره جنگ را در کل این منطقه شعله‌ور سازد، به شدت به باور مردم جهان و خلقهای منطقه، نسبت به ارزشها و هنجارهای انسانی و قابل احترام در تمدن غربی، خدشه وارد می‌سازد. حقوق بشر و دمکراسی، از قبل چنین سیاست غیرمسئولانه‌ای، بیشترین آسیب‌ها را می‌بیند.

وظیفه همه نیروهای آزاده و مترقی در سراسر جهان است که علیرغم بی‌تفاوتی دولتهای غربی، نسبت به جنایاتی که هم اکنون در فلسطین در حال انجام است، سکوت اختیار نکنند و یکپارچه به یاری مردم بی‌پناه فلسطین برخیزند. ما اشغال مناطق خودمختار فلسطین توسط ارتش اسرائیل و کشتار مردم مظلوم این مناطق را به شدت محکوم می‌کنیم و خواهان خروج فوری ارتش اسرائیل از مناطق اشغالی هستیم. ما همبستگی خود را با مردم ستم‌کشیده فلسطین اعلام و از پیکار عادلانه آنان برای تشکیل دولت و سرزمینی مستقل پشتیبانی می‌کنیم. ما خواهان پایان فوری اقدامات خشونت‌آمیز از هر دو طرف و بازگشت طرفین بر سر میز مذاکره هستیم. ما آرزومند صلحی عادلانه و پایدار برای این منطقه هستیم، تا در سایه آن ملتهای فلسطین و اسرائیل بتوانند در امنیت و آرامش درکنار هم همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند.

سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)
حزب دمکراتیک مردم ایران
سازمان جمهوریخواهان ملی ایران
سازمان سوسیالیستهای ایران

۱۴ فروردین ۱۳۸۱ برابر با ۳ آوریل ۲۰۰۲

دیگر پیام‌هادر شماره آینده کار درج خواهند شد.